

گیلان ما

فصلنامه سیاسی، ادبی، فرهنگی

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۷۹

- سخنی کوتاه... / دکتر محمدعلی فاتق
- شیخ صبی و پیمایش / غلامرضا طباطبائی مجد
- از «خونای نامکها»... / دکتر محمد روشن
- آثاری از ایرانگردان... / دکتر عبدالکریم گلشنی
- پیامبران و تمدن‌ها / دکتر عصمت حکیمی
- گشت نیشکر در مازندران / جعفر خمایی زاده
- خورهای تاریخی / سیدمحمد تقی میرابوالقاسمی
- گیلان عصر صفویه... / فریدون نوزاد
- فرزانه‌ای از گیلان / مصطفی فرض‌پور ماجپانی
- ترنگ و ادب پارسی / احمد اداره‌چی گیلانی
- آداب و رسوم گشتی... / جهانگیر دانای علمی
- نخستین گامها... / دکتر سیدحسن نائب
- خطرهای تلفن همراه / دکتر محمود یزاد
- خودکرده را... / دکتر غلامحسن مهدی زاده
- راه آهن گیلان... / احمد محمد محمد
- کوزنی که به آسانسور... / دکتر فضل اله آصف
- در این سه ماه / رضا نوزاد



GUILAN - E - MA

**POLITICAL, LITERARY & CULTURAL
QUARTERLY REVIEW**

رشت - خیابان امام خمینی - روبروی بانک رفاه - کوچه فائق - شماره ۲۱۵ - طبقه سوم
تلفن : ۳۲۳۱۱۸۲ - صندوق پستی: ۱۶۷۷



گیلان

فصلنامه سیاسی - ادبی - فرهنگی

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۷۹

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

دکتر محمدعلی فائق

شورای دبیران:

دکتر عبدالکریم گلشنی - دکتر محمد روشن - دکتر غلامحسن مهدی زاده - احمد محمد

احمد اداره چپ گیلانی - فریدون نوزاد - لطفی دیا

✓ حروف چینی و صفحه آرایی: حسین عنبری

✓ روابط عمومی: سیده لیلا حسینی گیکاسری

✓ لیتوگرافی: همراهان

✓ ناشر: انتشارات گیلان

✓ چاپ: توکل - صومعه سرا

✓ شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

✓ بهاء: ۴۵۰ تومان

✓ نشانی: رشت، خیابان امام خمینی، مقابل بانک رفاه کارگران، کوچه فائق، شماره ۲۱۵،

طبقه سوم، تلفن ۱۸۲ ۳۲۳۱ فاکس: ۳۲۲۶۸۲۰، صندوق پستی: ۱۶۷۷

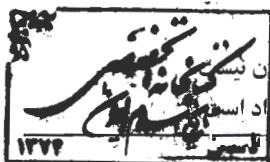
● گیلان ما به هیچ سازمانی وابستگی ندارد و هزینه هایش تنها از راه فروش نسخه های آن تأمین می شود.

● گیلان ما در پایان هر فصل منتشر می شود و از عموم نویسندگان مقاله می پذیرد.

● مقاله ها به طور خوانا، یک خط در میان و تنها بر یک روی کاغذ نوشته شود.

● مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و چاپ مقاله به معنی تأیید مطالب آن نیست.

● گیلان ما از بازگرداندن مطالب رسیده معذور و در کوتاه کردن و ویرایش آنها آزاد است.





فهرست

❖ سخنی کوتاه...	دکتر محمدعلی فائق	۱
❖ شیخ صفی و پیامش	غلامرضا طباطبایی مجد	۳
❖ از «خوتای نامکها»، تا شاهنامه فردوسی	دکتر محمد روشن	۱۱
❖ آثاری از ایرانگردان گیاه‌شناس	دکتر عبدالکریم گلشنی	۲۷
❖ پیامبران و تمدن‌ها	دکتر عصمت حکیمی	۳۷
❖ کشت نیشکر در مازندران	ترجمه جعفر خمami زاده	۴۹
❖ خزرها در تاریخ	سید محمد تقی میرابوالقاسمی	۵۵
❖ گیلان عصر صفویه در توفان سیاست	فریدون نوزاد	۶۳
❖ فرزانه‌ای از گیلان	مصطفی فرض‌پور ماچیانی	۷۳
❖ ترنگ و ادب پارسی	احمد اداره‌چی گیلانی	۸۳
❖ آداب و رسوم کشتی محلی گیلان و مازندران	جهانگیر دانای علمی	۸۹
❖ نخستین گامها تا سال ۱۳۰۷ ه. ش	دکتر سیدحسن تائب	۱۰۳
❖ پژوهش درباره خطرهای تلفن همراه	ترجمه دکتر محمود بهزاد	۱۱۳
❖ خود کرده را تدبیر نیست!	دکتر غلامحسن مهدی‌زاده	۱۱۷
❖ راه آهن گیلان (آستارا، انزلی، رشت، قزوین)	احمد محامد	۱۲۳
❖ گوزنی که به آسانسور سوار می‌شد	ترجمه دکتر فضل‌اله آصف	۱۲۷
❖ در این سه ماه	رضا نوزاد	۱۳۲

سخنی کوتاه...

«فصلنامه گیلان ما» به فضل الهی و یاری دوستان، به قلم اساتید دانشگاهی و اندیشمندان دانشور آماده شد و به دانش پژوهان و فرهنگ‌دوستان و خوانندگان عزیز تقدیم می‌گردد. این مجموعه، اگرچه بنام استان سرسبز گیلان مزین است، ولی به مصداق گفته سخن سالار ایران، حکیم ابوالقاسم فردوسی «همه جای ایران سرای من است»، به همه ایران تعلق دارد. «فصلنامه گیلان ما» براساس شناسنامه‌اش مجموعه‌ای است فرهنگی و سیاسی و اجتماعی، و در این چارچوب تلاش می‌نماید تا به رشد آگاهی‌های جامعه بيفزاید.

فرهنگ مهم‌ترین و پایدارترین عامل همبستگی است، و ایرانی با این همبستگی و خویشاوندی فرهنگی توانست با همه مصائبی که بر او رفته استوار و پایدار باقی بماند و در حفظ استقلال سیاسی و حراست از تمامیت ارضی موفق باشد.

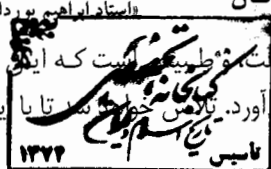
فرهنگ و تمدن گذشته ایران بسیار غنی است، و آشنا کردن جامعه با این فرهنگ غنی یکی از اهداف اصلی «گیلان ما» است. این امر مستلزم یاری دانش پژوهان و اندیشمندان عاشق و دلسوز است که امیدواریم از ما دریغ نفرمایند.

ملت ایران در محدوده جغرافیای سیاسی، همیشه یکپارچه بود و باقی خواهد ماند. از نظر ما خراسان و آذربایجان و فارس و کردستان و بلوچستان و همه استان‌ها گیلان‌اند، گیلان مرز دار همواره آماده فداکاری در راه آزادی و استقلال و تمامیت ارضی است.

گر مسلمان و نصارا و گر از زر تشیتیم لیک از یک پدر و یک نسب و یک پشتیم
بر کف کشور، پنداری پنج انگشتیم تا که جمعی به دندان اجانب مشیتیم

ور پراکنده و فردیم شکار آنان «استاد ابراهیم» در «داود»

ترکیب جمعیتی ایران، از نظر کارشناسان، بسیار جوان است، و طبیعتاً است که این امر ضرورت‌هایی را از نظر تحصیلی و فرهنگی و اشتغال به وجود می‌آورد. تلاش خواهیم کرد تا با ایجاد



جاذبه‌های علمی و هنری و تاریخی و... بخشی از این نیازهای ضروری را از نظر فرهنگی پوشش دهیم، در این راه بدور از هر تفکر و اندیشه‌ای، عاشقانه و بدون اهمال به فکر نوآوری، بیان افتخارات و پیشرفت‌های گذشته و حال و شگفتی‌های جهان امروز خواهیم بود.

مسائل سیاسی را تا آن حد مورد توجه قرار می‌دهیم که، بدون هیچ گرایشی، باعث حفظ ارزش‌های تاریخی، دینی و فرهنگی کشور باشد. بحث و انتقاد به منظور توسعه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد نظر خواهد بود، و امیدواریم که به رشد بینش‌های جامعه منجر شود. اکنون با این اندیشه و دیدگاه «فصلنامه گیلان ما» در مقابل شماس، و بر این باوریم که هر مجموعه علمی و فرهنگی خالی از کاستی‌ها نیست و باید به وسیله دیدگاه‌های دیگر نقد و تکمیل گردد.

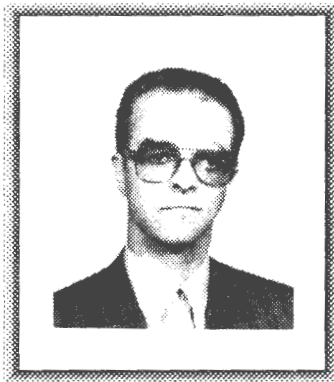
«گیلان ما» با دریافت انتقادات و نظرات شما خوانندگان گرامی خوشحال خواهد شد و همچنان بر سرميثاق خود باقی است:

«آیین ما راستی، پیام ما مهر و دوستی، راه ما گام در روشنی‌ها خواهد بود.»

دکتر فائق

شیخ صفی و پیامش

غلامرضا طباطبائی مجد



شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵ ه‍.ق) عارف بزرگ سده هشتم هجری و جد پنجم شاه اسماعیل اول (۹۰۶ - ۹۳۰ ه‍.ق) بنیانگذار سلسله صفوی، از جمله بزرگان عرفان اسلامی است که متأسفانه شخصیت وی در هاله‌ای از تردید و ابهام مستور و مهجور مانده و ابعاد عرفانی و اسلامی وی آن طوری که باید و شاید مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است. از این رو اطلاع و آگاهی توده عوام و طبقه خواص در مورد ترجمه احوال و نحوه زیست و تعلیمات عرفانی‌اش در یک حد است و تنها اختلاف

اطلاعی که بین دو طبقه یاد شده؛ یعنی عوام و خواص، می‌توان قایل شد، این است که طبقه خواص با استناد به تحقیقات مورخ آذربایجانی، سیداحمد کسروی تبریزی، مندرج در «شیخ صفی و تبارش» این را می‌دانند که شیخ صفی نه تنها سید و شیعه نبوده، بلکه شیخی بود سنی شافعی که تبارش به غلط به امام موسی کاظم (ع) منتسب شده است.

طبق تحقیقات احمد کسروی، شیخ صفی یکی از عرفای سنی مذهب سده هشتم هجری بود که در زمان حیاتش پیروان و هواخواهان زیادی داشت و بعد از مرگش در سال ۷۳۵ ه‍.ق اولاد و احفادش نسبت سیادت و تشیع به او بستند و از این طریق تلاش گسترده‌ای را تدارک دیدند تا با جابه‌جایی تسبیح و سجاده با قمه و قداره، حکومت این جهانی را با حکومت آن جهانی عوض کنند و به سلطنت برسند. بالاخره این تلاش مستمر، پس از حدود یکصد و هفتاد سال به بار می‌نشیند و ششمین نوه شیخ، اسماعیل سیزده ساله، با تکیه بر نفوذ معنوی «شیخ صفی سید شیعی» نخستین حکومت ملی و

مستقل ایرانی را در محدوده جغرافیایی دوران ساسانی تأسیس می‌کند.

بدیهی است تلاش احمد کسروی و دیگر پژوهشگران، از جمله زکی ولیدی طوغان،^(۱) محقق ترک، در مورد نسب و تبار و مذهب شیخ صفی، جای تقدیر و تشکر دارد و احساس می‌شود جای این‌گونه تحقیقات و شناخت ریشه‌های نسب تمامی بزرگان علم و ادب و هنر این خاک و بوم خالی است و یکی از راه‌هایی که به غنی‌تر شدن فرهنگ کشورمان کمک می‌کند همین نوع پژوهش‌هاست. ولی سؤال این است که آیا در مورد مرد عارف بی‌ادعایی که در اوج حکومت ایلخانان مغول، در گوشه‌ای از روستای دور افتاده و گمنام آن روز آذربایجان چنان آوازه‌ای در منطقه - حتی در آناتولی و سوریه - افکنده بود که نه تنها وزیر اعظم ایلخانان، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، برای نشان دادن ارادت قلبی و دبستگی توأم با وارستگی خود به «شیخ کبیر صفی‌الدین اردبیلی» هر ساله مخارج خانقاه اردبیل را تأمین می‌کرد^(۲) بلکه ایلخان مغول، سلطان ابوسعید، در مجلس سماع از شدت غلبه و ازدحام مریدان و طالبان، به پادشاهی خود شک می‌کند و خود را در آن شلوغی پر کاهی می‌داند^(۳)، فقط به این تحقیق بسنده کنیم که وی نه تنها شیعه نبوده، بلکه سیدی‌اش نیز ساخته و پرداخته فرزندان او بوده تا در سایه این امتیاز به سلطنت این جهانی برسند؟ یعنی پرداختن به مقوله «شیخ صفی و تبارش» کافی است؟ آیا احساس نمی‌کنیم که تحقیق در باب «شیخ صفی و پیامش» نیز لازم و ضروری است؟

آیا پرداختن به اینکه در آموزه‌های عرفانی شیخ صفی چه پیام‌هایی نهفته بود که مشتاقان و تشنگان دریافت این پیام‌ها از اقاصا نقاط ایران و جهان به خانقاهش می‌آمدند و دست ارادت و انابت به او می‌دادند، بی‌مورد و نابجاست؟

آیا شناختن «توحید عاشقانه» ای که در تصوف شیخ صفی - به عنوان یکی از نمایندگان تصوف غرب ایران همراه شیخ شهاب‌الدین اهری، شیخ محمود شبستری، شمس تبریزی و شیخ محمد کججی - متجلی بود و مقایسه آن با گونه‌های دیگر خداپرستی عاشقانه در دیگر نقاط ایران، مثلاً در طریقت خراسان از جمله در تصوف با یزید بسطامی، ابوسعید ابی‌الخیر و ابوالحسن خرقانی و نیز مقایسه با شیوه تلقی متصوفین و عرفای بین‌النهرین و عربستان و شام، مثلاً ابن عربی و ابن فارض، کم بهره‌ای خواهد داشت؟

در سراسر آموزه‌های عرفانی شیخ صفی مشکل بتوان یک نقطه سیاه و بدبینانه و آزاردهنده پیدا کرد. در گفتار و کردار وی همه جا درس انسان‌دوستی، مهرورزی و نفی منیت موج می‌زند و به راحتی می‌توان مفاهیم عالی عشق به الله و وصول به حق را در کلامش لمس کرد.

در تصوف شیخ صفی جایی برای عدول از انجام ظواهر احکام شرع مبیین و اظهار شطحیات پرسر و صدا یا ابراز تمایل به باطن احکام وجود ندارد، و همین نکته از رموز عمده موفقیت وی در برخورد با مخالفین و منکرین عصر خود بود. حکمی که شیخ در خصوص افراد خاطی از «دایره شریعت» صادر کرده بود، همان حکمی است که اغلب مشایخ عرفای اسلام بر آن پایبند بوده‌اند.^(۴)

تلقی معهود شیخ صفی از شریعت، مثل تمامی متصوفین متشرع، لزوم متابعت کامل از شرع

مبین و احتراز از هرگونه بدعتگزاری در دین بود. وی در مقام یک مسلمان مؤمن و شایسته قرن هشتم هجری، از صمیم قلب به سنن اسلامی پایبند بود، و اگر در کلمات و اقوال او مضامین قرآنی و احادیث نبوی را به وضوح و به وفور می‌بینیم، جای هیچ شکی نیست.

شیخ صفی مانند دیگر عارفان خدای جوی خوب می‌داند که چگونه با جملات قرآنی مواجه شود و آنها را در بیان عقاید و نظرات خود به کار گیرد. از مطاوی صفة الصفا پیداست که کلّ قرآن در متن زندگی روزمره شیخ نقش اساسی دارد؛ چرا که اعتقاد راسخ داشت که «قرآن برای آن مُنزل شده است که آدمی کژیهای خود را بدان راست گرداند و مس وجود را به وسیله آن مبدل به زر خالص نماید.»^(۵) توفیق این حالت در وی به حدّی است که در مواقع نصیحت امرا و بزرگان، دادن امید به دل شکستگان، و تحذیر و تخفیف بزهکاران، به منبعی کمتر از قرآن و سنت چنگ نمی‌زند.^(۶)

تقیّد شیخ صفی بر مبادی شرع و تأکید بر «متابعت» بر ظاهر و باطن شرع، نه تنها برای کسانی که اباحیگری را با درویشی همعنان می‌دانستند دشوار بود، بلکه مفزّی بود که فقها و عالمان دین نمی‌توانستند محمل جهت کوبیدن و نفی و انکار او به دست آورند.

علامه مجلسی در حق عارفانی که «تصوّف را رویکردی به معرفه النفس و تهذیب آن و نیز کوششی برای تقرّب به حق» می‌دانند، معتقد است که عالمانی چون «برهان الاصفیا الکاملین، شیخ صفی‌الدین اردبیلی» از جمله کسانی است که بعد از طی مدارج علوم دینی به «طریقت ریاضت و عبادت و بندگی به قانون شریعت مقدّس نبوی» روی آوردند و «بدعتی از ایشان»^(۷) گزارش نشده است.^(۸)

همو با اعتقاد بر اینکه «صوفیة شیعه همیشه علم و عمل و ظاهر و باطن را با یکدیگر جمع کرده‌اند» و به جز «تسبیح و تهلیل و توحید حق تعالی» چیزی در میان‌شان نبوده است، درباره شیخ صفی می‌گوید: «در چندین جا به مریدان خویش یادآوری کرده که متابعت شریعت مقدّسه را هرگز رها نکنند.»^(۹)

از این رو در زندگی شیخ صفی می‌بینیم، وی با پایبندی دقیق به اجرای احکام و آداب ظاهری و باطنی شریعت و تقیّد به شرع در تمامی گفتار و کردار خود، نه تنها از خطر تکفیر و تنسیق علما و فقهای زمان خویش در امان بوده است، بلکه همین تقیّد به شرع یکی از عوامل مهم روی آوردن جماعتی انبوه به خانقاه شیخ صفی و دادن دست ارادت و اخلاص به وی بوده است.

سخن صریح وی در باب شریعت و طریقت این بود: «هر که شریعتش باشد، طریقتش باشد؛ و هر که طریقتش باشد، حقیقتش باشد؛ و هر که شریعتش نباشد، نه طریقتش باشد و نه حقیقتش.»^(۱۰) به همین خاطر بود که صراحتاً فتوا می‌داد «هر کس قدم از دایره شریعت بیرون نهد، قدمش قلم کنند.» (ص ۴۱۷/۱۱)

شیخ صفی معتقد بود که «بقادر فناست» و می‌گفت آدمی «تا از خود نمیرد، باقی نشود» و مراد از «حیاتی فی مماتی و مماتی فی حیاتی» و «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را فنای صفات نفسانی و آثار و عوالم بشری می‌دانست، و چون یقین داشت «حیات، متعاقب موت است» و «لازمه زندگی جاوید، مرگ

است» صلاهی «بمیرید تا زنده شوید پیش از آنکه موت صوری آید» را سر می‌داد و به پیروان و مریدان خود تشر می‌زد که قبل از آنکه «شما را به حشر زنده گردانند و احوال موت و گور و قیامت و آخرت معلوم و مشاهده کنید» به مرگ اختیاری، خود را از قید نفسانیت برهانید «تا صاحب یقین گردید، تا ایمان به غیب به ایمان به یقین مبدل شود» زیرا «هر که از بقای ابدی زندگی حاصل نکرده است و دل خود را زنده نگردانیده، مرده دل می‌میرد؛ اگرچه به حشر زنده شود همان خسران مرده دلی او را باشد و نعمت زنده دلی از او فوت شده باشد.» (ص ۵۱۳)

اصولاً در عرفان و تصوف، چنانکه رسول‌الله (ص) نیز فرموده «أَعْدِيْ عَدُوْكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^(۱۲) مشکل عمده آدمی، مشکل «نفس» است، و بیخود نیست که ابوسعید ابوالخیر فتوا می‌دهد «الاسلامُ اَنْ تَمُوْتَ عَنْكَ نَفْسُكَ»^(۱۳) و با یزید بسطامی می‌گوید:

خداوند، نخست فضل که کرد آن بود که خاشاک نفس را از پیش من برداشت. نفس را به خدا خواندم، اجابت نکرد. ترک او کردم و تنها رفتم به حضرت. (۱۴)

لذا می‌بینیم یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مبانی تعلیمات شیخ صفی نفی هرگونه خودپرستی و نفس‌پرستی است، و از این نظرگاه است که وی کسی را که با نفس خود به محاربه و مخالفت برخاسته و در صدد نفی آن شده باشد «غازی» می‌شناسند. (ص ۴۵۳) و خود را در این دو بیتی به زبان آذری - فهلوی - فروتن و مبارز با نفس معرفی می‌کند و ضمن اینکه فرایاد طالبان می‌اندازد که هیچ کس از طریق عجب و پندار به عالم وحدت راه نبرده است، خود را از بی‌تعینی و فروتنی خاک پای درویشان معرفی می‌کند:

صَفِیْم، صافیم، گنجان نمایم	به دل دُرْدَه زَرَم، تن بی‌دوایم
کس به هستی نبرده ره به او یان	از به نیستی چو یاران خاکپایم ^(۱۵)

به همین جهت معتقد بود همه مصائبی که گریبانگیر آدمی است ریشه در «انانیت» و «خودخواهی» و ارضای نفسانیت دارد، و وقتی از او در باب طاعت باری تعالی سؤال می‌کنند، ضمن اینکه اخلاص را در طاعت خدا اصل معرفی می‌کند، می‌گوید:

اگر نفس، شما را بر آن دارد که برخیزید و طاعت کنید تا خلق بدانند که شما چنین طاعت کننده‌اید، خلاف آن کنید، که چون ریا درآید طاعت را خطبه گرداند... خلاف نفس، وفاق رضای حق باشد. (ص ۹۴۹)

در جهان‌بینی دینی شیخ صفی به این نکته می‌رسیم که وی دوست دارد مریدانش در طاعت باری تعالی مُخْلِص و مُخَلَّص باشند و خدا را به خاطر شایستگی ذات باری تعالی پرستش کنند نه از روزن خوف از جهنم و یا حب بهشت و پاداش؛ چرا که گفته‌اند صوفی عاشق حق، خدا را در ورای بهشت و دوزخ می‌جوید، بی‌چشمداشت مزد و پائی رنج! وی ضمن اینکه این حال وارستگی را «قُرْب قُرْب» می‌نامند، می‌گوید: «آن بندگی است که محض از برای حق تعالی باشد، بی‌شائبه طمع بهشت و

بیم دوزخ، و تقریبی است به حق تعالی» (ص ۵۲۳).

حرف صریح و پوست کنده شیخ، یعنی عبادت خدا از روی عادت، تعطیل! یعنی دینداری از روی مصلحت اندیشی و عافیت جویی، موقوف! و از این روزن بود که طاعتی را قبول در گاه باری تعالی می دانست که بی شائبه دستیابی به بهشت باشد، زیرا نه تنها رابطه انسان و خدا را رابطه ای عاشقانه می دانست نه تاجرانه، مطمئن بود که اعمال پارسایانه، بی عشق الهی به پیشیزی نمی آرد. از این رو نه تنها عبادت عاشق الهی را خالص ترین و بی ریاسترین عبادت ها معرفی می کرد، می گفت «طاعتی که از او ظاهر شود، همگی به اخلاص الله تعالی باشد، و نیک و بد و کفر و دین و علم و عمل همه در عالم عقل اند و عالم عشق - که آن عالم لامکان است - در آن جا بسی مقامات است، همچو مقام تجرید و تقرید و عشق و محبت» (ص ۵۵۹).

وی شرط رسیدن به عشق الاهی را پاک شدن از آلایشها و آرایشهای درونی و بیرونی می دانست و فتوا می داد که تا خود را در دریای عشق الاهی غوطه ور نکرده باشی و وسوسه عقل معاش اندیش را فدای «درگه عشق» ننموده باشی، خوف جامه کن و زلزله ترا هرگز رها نخواهد کرد. به اعتقاد شیخ صفی هر آنچه که بر مدار عقل می چرخد در محلّ ظنّ و ریب است، زیرا گاه باشد که عقل در آن خطا کند. ولی هر آنچه که بر مدار عشق است «همه یقین است و یقین رافع ظنّ باشد» شیخ بعد، برای توجیه و تبیین نظر خود، ضمن یادآوری مفهوم این بیت عطار:

تا دل من نوشداروی شراب عشق خورد / با یقین عشق، زهر بدگمانی کی خورد؟^(۱۷)

و بیان این نکته که «هر که لذت نوشداروی عشق بچشد، در پی زهر بدگمانی عقل نرود». چنین فتوا می دهد: «... سخن ارباب قلوب از سرشک و ارباب نیاید، بلکه از سر یقین آید». و بعد، با تکیه بر این اصل که «با صولت نزول آتش عشق، عقل و نفس مقاومت نتوانند کرد.» می گفت سالک راه حقیقت «تا شراب عشق در نکشد و عقل و صفات بشری او کرانه نگیرد، دلیری و جرأت سُکر در او پیدا نشود. و چون شراب عشق در کشد و عقل گوشه گیرد، قدم در عالم سُکر نهد.» و چون «مستی عشق بر وی مستولی گردد، عقل از او کناره گیرد... از برای آنکه عالم عشق مهلک است؛ مهلک صفت بشریت و عقل» (ص ۵۵۴، ۵۴۵ و ۵۱۵).

از موارد مهمی که تصوف در آن بحث بسیار کرده و آن موضوع را پرورش داده، مسأله عشق به خداست که صوفی آن را مدار همه جدّ و جهدهای خود قرار داده و مابقی اعمال از جمله: زهد و ذکر و ریاضت مقامات مختلف سلوک را تابع آن دانسته است؛ یعنی عارف و صوفی می خواهد با پر عشق - که گامی است به سوی کمال - به خدا برسد. به همین جهت عارف، خدا را فقط به خاطر عشق به ذات باری تعالی پرستش می کند نه به خاطر طمع بهشت و یا ترس از آتش دوزخ، زیرا بر این باور است که «... شرف عاشقی به قدر معشوق اوست. معشوق هر چه لطیف تر و ظریف تر و شریف جوهر تر، عاشق او عزیز تر»^(۱۸) از این روست که تمامی عرفای پاکباخته و عاشق ذات باری تعالی، بر این قول اند:

بر در تو کم و بیش و بد و نیک و دل و جان / همه بر خاک زدم، از تو، تو را می خواهم

و شیخ صفی که عشق را موهبت الاهی می‌دانست و آدمی را در جذب و دفع آن بی‌اختیار و می‌گفت: «چون عشق پیش من بود، لابد کنم فریاد ازو» (ص ۶۸۲) تنها شرط وصول سالک به معرکه عشق و غلتیدن در دریای عشق الاهی را جذب و توفیق الاهی معرفی می‌کند، نه تلاش رهرو. زیرا ضمن تصریح بر این نکته که «عشق را مشورت نیست» (ص ۵۹۲) بر این باور است که «عشق، لامکان است و آنجا راه نباشد و هیچ کس نتواند که در مقامی که راه نباشد، به سعی خود راه برد، مگر به واسطه جذبات و توفیق الاهی» (ص ۵۶۴) و می‌گوید توفیق دستیابی به «درگه عشق» آن وقت برایت مقدور است که خود را از قید پرستش نفس وارهانی و از ته دل بر این باور باشی که «حجاب تو در میان، تویی»

درین وادی جانبازان، سرو پا در نمی‌گنجد به کوی عشق آن دلبر، به پای جان توان رفتن (ص ۵۶۲)

و بدانی که تشنه عشق الاهی کسی باشد که نقد جان به راحتی در بازو و در این مسیر نه تنها در قید حیات عاریتی نباشد، حتی حیات جاودانی را نیز در رسیدن به عشق خدا که انتهایش لقاءالله است به جوی نخر، زیرا معشوق، خود، خونبهای کسانی است که در عشق او هلاک‌اند، و عاشق صادق تا آن زمان که چهره یار را نظاره می‌کند، هیچ درد و غمی را به یاد نمی‌آورد. از این منظر است که شیخ شرط تحقق «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ» را در سالک پاک‌باخته، لبیک گفتن به ندای عشق الاهی با درک دقیق مفهوم «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»^(۱۸) می‌دانست؛ چرا که عقیده داشت برترین صفت وصف حق، عشق است، نه خوف. و می‌گفت به مدد عشق است که آدمی می‌تواند خود را بشناسد و به سرنوشت خود واقف شود. روی همین اصل، تنها راه دستیابی سالک به اکسیر عشق را تحمّل مشقّت و شدّت و محنت و بلا می‌دانست تا همرنگ معشوق گردد و از سر جان بگوید: «خاک ما از بوی جانان کسوت جانان گرفت.» (ص ۵۴۸)

او که خود، مست می‌عشق الاهی بود و انتهای راه را منتهی به حضرت اله می‌دانست و معتقد بود که «راه را انتهاست، لیکن اله را انتها نیست» (ص ۴۵۹) ضمن اینکه سالک را موظّف و ملزم بر این می‌دانست که حتی اگر «افتان و خیزان هم باشد از صوب صواب منحرف نگردد» و «طریقه الی الله» را به امید رسیدن به وصال محبوب ابدی طی کند، می‌گفت که «صوفی را از این عشق تقلیدی بدان عشق حقیقی نرساند، الاّ ذوق شرب می‌محبت.» و این «می‌محبت» را اکسیری معرفی می‌کرد که «تا هستی او از او نستانند و آن را نیست نکنند [صوفی] به عشق حقیقی نرسد.» (۵۳۹) زیرا خوب می‌دانست هر که از خویش بمیرد، در خدا زندگی خواهد کرد.

اوج تعلیمات عرفانی شیخ صفی نه در کلام، بلکه در کردار وی متجلی است؛ و آن، زیستن در میان خلق و برای خلق است. وی به همان نسبت که به خدا عشق می‌ورزید، به همان قیاس، خالق را در مخلوق وی می‌دید. در نتیجه مفهوم آیه «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^(۱۹) را به طور دقیق در متن زندگی خویش مدنظر داشت و پارسایانه به دستگیری و غمخواری آنان می‌شتافت، زیرا معتقد بود اعمال

خبرخواهانه و حتی پارسایانه، بی عشق خدا و خلق خدا، به پیشیزی نمی‌ارزد. در نتیجه با در نظر گرفتن مفهوم این گفته عین‌القضاة همدانی «اگر عشق خالق نداری، باری عشق مخلوق مهیا کن.»^(۲۰) دستورالعمل کلام حکیمانه «التعظیم لامرالله و الشفقة علی خلق الله»^(۲۱) را سرلوحه زندگی این جهان و جواز ورود به حریم لطف و عشق الاهی و آن جهان می‌دانست، و بر این عقیده بود که «ظالم، آن است که خانه آخرت خراب کند و خانه دنیا آبادان» (ص ۲۶۱).

لذا برخلاف ادعای پیروان متعصبش، ما معتقدیم کرامت وی راه رفتن بر روی آب، یا حکمرانی بر کوه‌ها و دریاها، سهمگین و یا رام کردن جانوران درنده نیست، بلکه کرامت او همسان معجزه است. شقای غم مسکینان و ستردن اندوه از دل دردمندان؛ دردمندانی که بارها شادی زلال را در گودی دستان پینه بسته و مهربان وی سر کشیده‌اند و آن را کرامتی بس والاتر از معجزه یافته‌اند.

مطالبی که عرضه شد فرازهایی است از تعلیمات و باورهای عرفانی و انسانی شیخ صفی‌الدین اردبیلی که توفیق دستیابی نگارنده به آنها مرهون چهار سال تلاش مستمر در تحقیق و تصحیح متن «صفوة الصفا» تألیف ابن بزّاز اردبیلی - به عنوان نخستین و مهمترین سند در ترجمه احوال و اقوال و پیام‌های عرفانی این شیخ بزرگوار - است که توانست با اشراف به گوشه‌هایی از جهان‌بینی توحیدی و عرفانی وی، به موفقیت‌هایی بس ارزنده دست یابد، و این اندوخته‌ها را در قالب کتابی با عنوان «درد طلب» چاپ نماید تا مشتاقان بسط فرهنگ عرفان انسان‌ساز اسلامی در جامعه نیازمند امروزی به مهرورزی و شفقت، از طریق این کتاب تا حدودی از تعالیم عرفانی شیخ صفی در ارتباط با نگرش وی به ابعاد و زوایای مکنون خلقت آدمی، و نیز تلاش وی در درک و رسیدن انسان به عشق الاهی و لقاءالله، آگاهی یابند، تا بدین وسیله غبار جهلی که سالهاست به عمد یا به سهو بر چهره تابناک این عارف بزرگ سده هشتم هجری سایه انداخته است کنار زده شود و بستری از فهم و آگاهی توأم با شعور - نه شور - به وجود آید و شیخ صفی را نه به خاطر تلاش فرزندان در تأسیس پهناورترین دولت واحد ایرانی، بلکه به خاطر جلالت روح و عظمت تعلیمات معنوی و عرفانی‌اش بشناسند و ارج نهند.

پانویس:

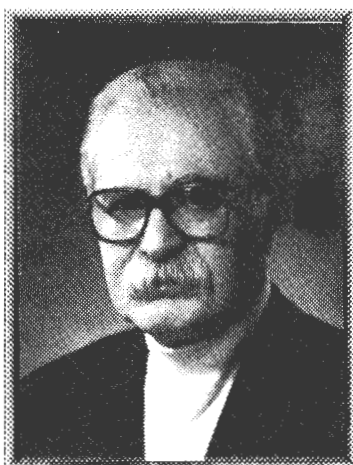
- ۱ - زکی ولیدی طوغان، در مورد منشاء صفویان، در مجموعه لوئی ماسینیون، مؤسسه فرانسیسوی دمشق، ۱۹۵۷ م، ج ۳.
- ۲ - جهت مطالعه لیست ارقام کمی خواجه به شیخ رک: مکاتبات رشیدی، نامه ش ۸ و ش ۲۸؛ پتروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول، ج ۲، ص ۶۵۹؛ غلامرضا طباطبایی مجد، درد طلب، تبریز، نشر ابر، ۱۳۷۶، ص ۷۹ به بعد.
- ۳ - ابن بزّاز، صفوة الصفا، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، ۱۳۷۴، ص ۹۱۱؛ حمداالله مستوفی، تاریخ گزیده، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۶۷۵، پتروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم

- کشاورز، ص ۳۸۴.
- ۴ - از نظر شیخ اشراق (متوفی ۵۸۷) نیز شریعت تازیانه خداوند است که در طریق تربیت مردم به کار می‌رود و آنان را به سوی حق سوق می‌دهد.
- ۵ - ابن بزّاز، ص ۵۷۵.
- ۶ - همانجا، ص ۷۴۰ به بعد.
- ۷ - علامه مجلسی، عین‌الحیوة، ص ۲۲۸.
- ۸ - حسن طارمی، علامه مجلسی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۳۷.
- ۹ - همانجا، ص ۲۳۸.
- ۱۰ - ابن بزّاز، ص ۸۸۷.
- ۱۱ - مربوط به شماره صفحه صفوة الصفاست که در صفحات آتی تکرار خواهد شد.
- ۱۲ - «خطرناکترین دشمن تو، نفس درونی تو است» کنوزالحقایق، ص ۱۴.
- ۱۳ - «اسلام آن است که نفس تو بمیرد» اسرار التوحید، چاپ دکتر شفیعی کدکنی، ج ۲، ص ۸۰۱.
- ۱۴ - دکتر قاسم غنی، تاریخ تصوّف، ص ۲۹۹.
- ۱۵ - سلسله النسب، دو بیتی شماره یک، به نقل از کاروند کسروی، ص ۲۴۸.
- ۱۶ - مکتوبات مولانا، نامه ش ۱.
- ۱۷ - شهاب‌الدین سهروردی، عوارف المعارف، ص ۱۴۸.
- ۱۸ - قرآن، مائده: ۵۴. دو کلمه «یحبهم» (خدا آن را دوست دارد) و «یُحِبُّونَهُ» (آنان خدا را دوست دارند) از کثرت استعمال، معنی مجازی پیدا کرده‌اند و گاهی در عشق عرفانی انسان به خدا، به معنی «عاشق» و «معشوق» به کار می‌رود.
- ۱۹ - «و کار خلق عالم به سوی خدا منتهی می‌شود.» (نجم: ۴۲)
- ۲۰ - عین‌القضاة همدانی، تمهیدات، ص ۹۶.
- ۲۱ - این عبارت حکیمانه به نقل آقای احمد دامغانی در تعلیقات کتاب «کشف الحقایق» نسقی (ص ۳۱۳) از کلمات ابوبکر شبلی است مندرج در حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۲۳.

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

از «خوتای نامکها»، تا شاهنامه فردوسی

دکتر محمد روشن



■ گفتاری که در زیر می‌آید، بخشهایی است از پیشگفتار من بر شاهنامه فردوسی که در ۴۲۰۰ صفحه و در ۶ مجلد در دست چاپ است. من در چاپ شاهنامه خود، گذشته از آنکه به شیوه تصحیح انتقادی متن وفادار ماندم، کاری تازه کردم؛ بدین معنی که معانی واژگان و ترکیبات شعر فردوسی را در زیرنویس آوردم و در این کار اهتمام فراوان به کار داشتم، و از باز گفت معنی ساده‌ترین واژگان باز نایستادم، بدین امید که اگر از بخت و روزگار برگ امان یافتم، فرهنگی بسامدی گونه «کنکور دانس» از واژگان شاهنامه فردوسی که فراگیرنده کلیه لغت‌های شاهنامه باشد فراهم آورم و به خداوندان فرهنگ و زبان فارسی پیشکش سازم؛ و پیدا است این کار جز به یاورهای ایزد توانا صورت نخواهد پذیرفت.

در کتابها و گفتارهایی که از فردوسی و شاهکار بزرگ او سخن رفته است اشاره‌ای می‌آید که فردوسی شاهنامه خود را بر پایه آگاهیها و آثاری که به دست داشته است، تدوین نموده است، و این سخن درستی است (اشاره به آنکه منبعی در دست داشتن و از آن منبع سود جستن گویای ناتوانی شاعر نیست همچنان که هومر و شکسپیر و دانته از آثار دوره‌های خود بهره گرفته‌اند). از آگاتیاس (Agathias) شاعر و تاریخ‌نگار نامدار یونانی در سده ششم می‌شنویم که به روزگار پادشاهی خسرو انوشروان (جلوس ۵۳۱ تا ۵۷۹) دفترهای دیوانی از سرگذشت شهریان پیشین و رویدادهای روزگار آنان فراهم می‌آمده است، و به پیروی از آن از واقعیات روزگار نیز سخن می‌رفته است. چنانکه پیدا است این کارنامه‌ها از روزگار پادشاهان داستانی گیومرث آغاز می‌شده که او را

نخستین بشر؛ و نخستین شهریار را «هوشنگ» می‌شمرده‌اند.

کار گردآوری تاریخ گذشته در روزگار دیگر شهریاران نیز ادامه داشته است چنانکه از این دفترها کتابی نام آور که «خوتای نامک» نام داشته، در تاریخهای مؤرخان روزگار اسلامی در دست بوده است.

در مقدمه شاهنامه بایسنقری آمده است:

«... چون زمان یزدجرد شهریار - ۶۳۲ تا ۶۵۱ م - رسید مجموع آن [اخبار که در عهد انوشروان گرد آوردند] در تواریخ متفرق در خزانه جمع شده بود. دانشور دهقان را که از جمله اکابر مداین بود و شجاعت و حکمت با هم جمع داشت بفرمود تا آن تواریخ را فهرستی نهاده از ابتدای دولت کیومرث تا انتهای دولت خسرو پرویز بر ترتیب یاد کرد و هر سخن که در آنجا مذکور نبود از موبدان و ادیبان پرسید و آن را ملحق گردانید و تاریخی جمع شد در غایت کمال...»

راست آن است که آگاهیهای سودمند را مادر نگارش «حمزه بن حسن اصفهانی» در کتاب ناماور او «سنی ملوک الارض والانبیاء» باز می‌یابیم، این کتاب توسط آقای دکتر جعفر شعار با عنوان «تاریخ پیامبران و شاهان» ترجمه شده است.

جای شگفتی است که از این اثر در «مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری» که به سال ۳۴۶ تألیف شده یاد شده است. و علامه فقید محمد قزوینی حدس می‌زند که: «حمزه اصفهانی» اثر خود را دست کم دوبار تحریر کرده است زیرا در آن از سال ۳۵۰ یاد شده است. وی در کتاب خود می‌گوید:

هشت جلد کتاب در این مورد - کارنامه شاهان - به دست آوردم که عبارتند از: «سیر الملوک الفرس» ترجمه [عبدالله] ابن مقفع، کتاب «سیرالملوک الفرس» ترجمه محمد بن جهم برمکی، کتاب «تاریخ ملوک الفرس» مستخرج از گنجینه مأمون؟، «کتاب سیرالملوک الفرس» ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی، کتاب «سیرالملوک الفرس» ترجمه یا تألیف محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی. کتاب «تاریخ ملوک بنی ساسان» ترجمه یا تألیف «هشام بن قاسم اصفهانی» و سرانجام «تاریخ ملوک بنی ساسان» اصلاح بهرام بن مردان شاه موبد ولایت شاپور از بلاد فارس!

چنانکه دیده می‌شود حمزه اصفهانی از ۷ کتاب یاد می‌کند. فردریک روزن دانشمند آلمانی این حذف را اشتباه کاتب می‌شمارد و می‌گوید باید نام «موسی بن عیسی کسروی» افزوده شود. از این اثر در کتاب «المحاسن والاضداد جا حظ سخن رفته است. روزن پس از بررسی خبرهای کتاب موسی کسروی آن را، «تخیل شخصی» بر شمرده، و می‌گوید افزونیهای افسانه‌ای در آن اندک نیست. به گمان روزن موسی کسروی در سده سوم هجری می‌زیسته است.

در کتاب ارجمند «مجمل التواریخ والقصص» از مؤلفی ناشناخته که در سنه ۵۲۰ نگارش یافته از «موسی بن عیسی کسروی» یاد می‌کند، ولی از کتاب «تاریخ ملوک الفرس» مستخرج از گنجینه مأمون نام نمی‌برد.

در «مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری» نیز از مؤلفان و مترجمان «خدای نامه» و کتابهای «سیر» نام برده می‌شود. «... و همچنین از محمد جهم برمکی مرا خبر آمد و از زادوی شاهوی و از نامه بهرام

اصفهانى همچنين و از نامه ساسانيان موسى عيسى خسروى و از هشام قاسم اصفهانى و از نامه پادشاهان پارس از گنج خانه مأمون و از بهرامشاه مردانشاه کرمانى و از فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار و از رامین که بنده یزدگرد شهریار بود آگاهی همچنین آمد».

یاد کرد «مقدمه قدیم شاهنامه منشور ابومنصورى» از «ابن مقفع» گویای ناماوری فراوان او است. در «تاریخنامه طبرى» اشارتى آمده است:

«... و در شاهنامه بزرگ، حمزه اصفهانى ایدون گوید که پسر مقفع يعنى عبدالله از گاه بیرون آمدن آدم‌ها تا به روزگار پیغامبر ما صلعم ... ایدون گویند که نخستین کسى که اندر زمین آمد آدم بود و او را گیومرث خوانند، و محمّد بن الجهم البرمكى ایدون گوید، و زادوى بن شاهوى هم چنین گوید، و ز نامه بهرام بن بهرام هم ایدون گوید، و از نامه ساسانيان و موسى بن عيسى الخسروى و هاشم و قاسم اصفهانى، و پادشاهان پارس هم ایدون گویند که زادوى فرخان موبد موبدان که از یزدگرد آگاهی دهد هم چنین...»

— تاریخنامه طبرى ج ۱، بخش ۱، ۵۶، چاپ محمد روشن - آگاهیهای ابن ندیم در الفهرست چندان گویا نیست. وی نخست از کتابهای ایرانی از کتاب «فى السیر و الاسمار الصحیحة التى لم لوکهم» نام می‌برد و پس از آن از «خدای نامه». وی يعنى ابن ندیم در بخش مترجمان از فارسى به تازى از همین کسان ۷ و یا ۸ گانه که یاد کردیم نام می‌برد با استثنای «نامه‌ای از گنج خانه مأمون».

در کتاب «الفهرست» نامى از «اسحق بن یزید» آمده است که کتاب او را «سیره الفرس المعروف باختیار نامه» به زبان تازى ترجمه کرده‌اند. روزن «اختیارنامه» را تصحیف «خدای نامه» می‌پندارد. از ۹ کتاب یاد شده ۳ کتاب ۶ و ۷ و ۸ يعنى تألیف هشام بن قاسم اصفهانى و بهرام بن مردانشاه موبد ولایت شاپور و موسى بن عيسى کسروى درباره شهریاران ساسانى است.

ابن مقفع نخستین مترجم «خدای نامه» که تعریب شده نام وی است که شناساتر است، و او روزبه پسر دادویه نام داشت و زاده حدود ۱۰۲ هـ (۷۲۰ م) است و پایان زودرس و غم‌انگیز زندگى او که ظاهراً در ۱۳۹ هـ / ۷۵۹ م است سرمشقى برای دیگر «خدای نامه»ها بوده است.

شاهنامه سرايان: مطهر مقدسى (مطهر بن طاهر) در کتاب «البدء و التاریخ» تألیف سال ۳۵۵ هـ خود که ترجمه فارسى آن توسط آقای دکتر شفیعى کدکنى با عنوان «آفرینش و تاریخ» صورت پذیرفته است مى‌گوید: ایرانیان در کتاب‌های خود چنین عقیده دارند ... که «نخستین کس که از فرزندان آدم به پادشاهى رسید گیومرث بود... و سی سال فرمانروایى کرد، و مسعودى در شعر خویش به پارسی مى‌گوید:

نخستین گیومرث آمد به شاهی	گرفتش به گیتی درون پیشگاهی
جوسی سالی به گیتی پادشا بود	که فرمانش به هر جایی روا بود

من این ابیات را از این روی در اینجا آوردم که دیدم ایرانیان این ابیات و این منظومه را بزرگ

می‌شمارند و مصور می‌کنند و تاریخ می‌شمارند.

بعضی از ایشان معتقدند که گیومرث پیش از آدم می‌زیسته، و می‌گویند: پس از او هوشنگ پیشداد به پادشاهی رسید؛ و پیشداد یعنی نخستین حاکمی که میان مردم به داوری پرداخته...

— آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۱۱۹ —

مقدسی سپس در جایی دیگر می‌گوید:

«... و مسعودی در پایان قصیده خویش گوید:

سپری شد نشان خسروانا چوکام خویش راندند در جهاننا

— همانجا، ص ۱۵۰ —

(وزن شعر مسعودی بحر هزج مسدس محذوف «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» است.

گفتنی است که مصور ساختن کتابهای نامدار از دیرترین روزگار متداول بوده است، چنانکه در «مقدمه شاهنامه منثور ابومنصوری» نگاشته سال ۳۴۶ بدان اشاره شده است: «...تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن». بیست مقاله قزوینی، جزء ۲، ص ۲۳؛ و منجیک شاعر در گذشته ۳۷۰ یا ۳۸۰ نیز می‌گوید:

به شاهنامه بر آر هیأت تو نقش کنند ز شاهنامه به میدان رود به جنگ فراز
زهیت تو عدد نقش شاهنامه شود کزو نه مرد به کار آید و نه اسب و نه ساز

در مجمل‌التواریخ والقصص نیز که نگاشته سال ۵۲۰ است آمده است: «حدیث شکارگاه و کنیزک و تیر انداختن بر آهو. آنک بر صورتها نگارند...» ص ۷۰.

یاد مسعودی مروزی در «غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی» - که نگاشتنش پیش از سال ۴۱۲ است - نیز آمده است: «و زعم المسعودی فی مزدوجته با لفارسیة ان طهمورث بنی قهندز مرو».

— همانجا، ص ۱۰ افست اسدی. ص ۱۱ —

(شایان یادآوری است که این کتاب به همت آقای محمد فضایی ترجمه شده است و از سوی نشر نقره به سال ۱۳۶۸ منتشر گردید).

آگاهی ما از دیگر کسانی که به کار «شاهنامه» پرداخته‌اند، «ابوالمؤید بلخی» است. از این شاعر نگارندگان «مجله التواریخ والقصص» و «تاریخ سیستان» و نیز مترجمان «تاریخنامه طبری» یاد کرده‌اند. در تاریخنامه طبری در «پادشاهی بیور اسپ» آمده است:

«... و حدیثها در اخبار ایشان بسیار گوید ابوالمؤید بلخی به شاهنامه بزرگ اندر.»

— تاریخنامه طبری - ص ۹۳ -

در نسخه بدل این عبارت در نسخه ایا صوفیا می‌آید: «... و اخبارها و سرگذشتهای ایشان بسیار گوید ابومؤید البلخی به شاهنامه بزرگ اندر از ایشان بسیار گوید. والله اعلم بالصواب.»

— همانجا. ص ۸۷۹ —

«با نگرستن به تاریخ نگارش ترجمه تاریخنامه طبری، بر می‌آید که ابوالمؤید بلخی به سالهای

پیش از سال ۳۵۲ می‌زیسته. نگارنده ناشناخته مجمل‌التواریخ والقصص در بیان مأخذهای کتاب خود از ابوالموئید نام می‌برد و می‌گوید: «... از نثر ابوالموئید چون اخبار نریمان و سام و کیقباد و افراسیاب و اخبار لهراسف و آغش و هادان و کی شکن».

در «تاریخ سیستان» نیز از اثر دیگری از ابوالموئید... نام برده شده: «... اخبار سیستان از اول که بنا کردند و انساب بزرگان و حدود شهر سجستان که از کجا بود اندر ابتدا و فضایل آن بر دیگر شهرها چنانکه یافته شد اندر کتاب «گرشاسب»؛ و نیز بار دیگر در «شرح داستان گرشاسب» می‌نویسد: «و قصه گرشاسب زیادست و به کتاب او تمام گفته آید».

به ابوالموئید دو کتاب منسوب داشته‌اند، نخست «مثنوی یوسف و زلیخا» که استاد شادروان مجتبی مینوی آن را ناروا می‌شمارد و می‌نویسد: «و بوالموئید (کدام یک؟) هرگز یوسف و زلیخایی نگفته بوده‌اند».

و «عجایب البلدان یا عجایب الاشياء» که روبن لوی خاورشناس انگلیسی به علامه فقید قزوینی می‌نویسد: «این تصنیف ترجمه باید باشد از عربی اصلی» که نادرستی آن را مرحومان بهار و صفا، و لغت‌نامه دهخدا بر شمرده‌اند. از دیوان اشعار وی نیز یاد شده است که شادروان سعید نفیسی از کوتاهی تذکره‌نویسان در حق وی سخن رانده، ولی همگان، از «شاهنامه بزرگ» او یاد کرده‌اند.

- همانجا، ص ۱۵۱ - ۱۴۸ -

شاهنامه منثور دیگری که از آن سخن رفته است از ابوعلی بلخی است. ابوریحان بیرونی دانشمند موی‌شکاف یکبار از ابوعلی بلخی گفتگو کرده است و در آثار الباقیه خود - نگاشته به سال ۳۹۱ - آن را اثری مستند به روایتهای مکتوب بر شمرده - به نقل آثار الباقیه از کتاب تقی‌زاده، ص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ حماسه سرایی در ایران شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا.

«مقدمه شاهنامه منثور ابومنصور» گردآورده ابومنصور معمری، اینک اثری شناخته است که نخستین بار علامه شادروان محمد قزوینی متن آن را در «بیست مقاله» خود تصحیح کرده است و در کتاب «هزاره فردوسی» نیز به طبع رسیده است.

پیدا است که ابومنصور عبدالرزاق به سال ۳۳۵ سپهسالاری خراسان داشت و این به روزگاری است که ابوعلی چغانی شهر بخارا را گرفته بود. چون منصور بن قراتگین و قابوس بن وشمگیر برای پشتیبانی از سامانیان وارد خراسان شدند، ابومنصور عبدالرزاق به جرجان بنزد رکن‌الدوله دیلمی از آل بویه رفت که بدانجا دعوت شده بود. به سال ۳۳۸ هـ ابومنصور به ری بازگشت و نوح سامانی او را برای هدایای گرانبهایی که عرضه داشته بود بخشید. ابومنصور عبدالرزاق به سال ۳۳۹ هـ دوباره به طوس بازگشت و در سال ۳۴۲ از سوی ابوعلی چغانی سپهسالاری خراسان یافت.

در درازنای این سالها ابومنصور عبدالرزاق که مردی ایران دوست بود:

«دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهان‌دیدگان از شهرها بیاورد و چاکرا و ابومنصور المعمری به فرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان، و هشیاران از آنجا بیاورد چون سیاح (?) پسر خراسانی از هری، و چون یزدان

دادپسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نسابور، و چون شادان پسر برزین از طوس، و هر چهارشان گرد کرد و بنشاند به فراز آوردن این نامه شاهان...»
گمان می‌رود «سیاح»(?) همان ماخ باشد که فردوسی از او یاد می‌کند:

یکی پیر بُد مرزبان هری	پسندیده و دیده از هر دری
جهان‌دیده‌ای نام او بود ماخ	سخندان و با فر و با برگ و شاخ
بپرسیدمشن تا چه دارد به یاد	زهر مز که بنشست بر تخت داد... الخ

- ص ۳۴۲۵، چاپ محمد روشن.

... از دانشمند چهارم نیز در شاهنامه فردوسی سخن رفته است:

نگه کن که شادان برزین چه گفت بدانکه که بگشاد راز از نهفت...
- ص ۳۳۲۳، چاپ محمد روشن.

با این گفتگو در می‌یابیم یکی از منابع بنیادین فردوسی در تدوین شاهنامه فردوسی «شاهنامه ابومنصوری» بوده است. همچنانکه کتاب «تاریخ غررالسیر، نامبردار به «غرر اخبار ملوک الفرس و سیر هم» از ابومنصور ثعالبی از مردان سده چهارم و پنجم (۳۵۰ - ۴۲۹)، چاپ افست کتابخانه اسدی در تهران به سال ۱۹۶۳ (= ۱۳۴۲) به تصحیح ه. زوتنبرگ با مقدمه فرانسوی و ترجمه فارسی و تازی، استاد شادروان مجتبی مینوی، که انتساب کتاب را متسب به ثعالبی مرغنی می‌داند، نه ثعالبی نیشابوری صاحب کتاب نام‌آور «یتیمه الذهر» و هشتاد و چند کتاب دیگر، نیز از همین «شاهنامه ابومنصوری» سود جسته است و ملاکی است برای تشخیص داستانهای شاهنامه فردوسی که از منبعی مشترک بهره برگرفته‌اند یا نه.

پس از شاهنامه ابومنصوری، عبدالرزاق، نوبت به «گشتاسپ نامه» دقیقی می‌رسد که ابومنصور محمدبن احمد دقیقی بلخی (شاید طوسی) تدوین کرده بوده است، و هزار بیت در «ظهور زرتشت» سروده بوده. دقیقی بظاهر در حدود سالهای ۳۲۰ ه تا ۳۳۰ ه دنیا آمده، و از ستایشگران آل محتاج بوده است، و در خدمت امیر فخرالدوله ابوالمظفر احمدبن محمد چغانی می‌زیسته، و از پادشاهان سامانی نیز منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۵ ه) و پسرش نوح بن منصور را (۳۶۵ - ۳۸۷) مدح گفته. بنا به گزارش پیشینیان سرودن منظومه گشتاسپ‌نامه را دقیقی به فرمان نوح بن منصور آغاز کرده و به نظم کشیده است. عوفی نگارنده «لباب الالباب» شمار بیتهای گشتاسپ‌نامه دقیقی را بیست هزار بر شمرده، و آن نادرست است.

کشته شدن دقیقی به سال پیش از ۳۷۰ ه روی داده، چنانکه منابع از او یاد می‌کنند، وی تا سال ۳۶۵ می‌زیسته است. فردوسی می‌گوید:

چو از دفتر این داستانها بسی	همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده بر این داستان	همان بخردان و همان راستان
جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان

به نظم ارم این نامه را گفت من	از او شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بد یار بود	همه ساله تا بُد به بیگار بود
یر او تاختن کرد ناگاه مرگ	نهادش به سر بر یکی تیره ترگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد	نبود از جهان دلش یک روز شاد
یکایک از او بخت برگشته شد	به دست یکی بنده برگشته شد
زگستاسپ و ارجاسپ یتی هزار	بگفت و سرآمد بر او روزگار
برفت او و این نامه ناگفته ماند	چنان بخت بیدار او خفته ماند

شاهنامه فردوسی - ص

دقیقی نیز از همین شاهنامه منثور ابومنصور عبدالرزاق سود جسته، و به گمان شادروان دکتر صفا «عیناً همانند ترکیبات و جُمْل «ایاتکارزیران...» را به کار گرفته.

— حماسه‌سرایی در ایران، ص ۱۶۹ —

کار فردوسی در نگاه‌داشت «گستاسپ‌نامه دقیقی» ستودنی است؛ دآوری وی در نقدِ گستاسپ‌نامه درست و استوار است:

نگه کردم این نظم سست آدم	• بسی بیت ناتندرست آدم
من این را نوشتم که تا شهریار	بداند سخن گفتن نا به کار...
چو طبعی نداری چو آب روان	میر دست زی نامه خسروان...

— شاهنامه فردوسی - ص -

اما فردوسی استاد سخن و آفریننده شاهنامه، به سال ۳۲۶ - ۳۲۹ به جهان آمده است. به اشاره می‌گویم و می‌گذرم. وی به سال ۳۷۰ آغاز به سرودن شاهنامه می‌کند. جویان منبع و منابعی استوار است:

یکی نامه دیدم پر از داستان	سخنهای آن بر منش راستان
فسانه کهن بود و منثور بود	طبایع زییوند او دور بود...
نبردی به پیوند او کس گمان	پراندیشه گشت این دل شادمان
گرفتم به گوینده بر آفرین	که پیوند را راه داد اندرین
اگرچه نییوست جز اندکی	زبزم و ز رزم از هزاران یکی
...	

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرافراز بخشنده‌ای	به گاه کیان بر درخشنده‌ای

— شاهنامه فردوسی، ص -

چون به کار نظم می‌پردازد، نخستین تحریر شاهنامه به سال ۳۸۴ فراهم می‌گردد، در کنترل نسخه شناخته شاهنامه از آن بریتیش میوزیوم مورخ ۶۷۵، می‌گوید:

سرآمد کنون قصه یزدگرد
به ماه سفندار مذ روز ارد
زهجرت شده سیصد از روزگار
چو هشتاد چار از برش برشمار
- شاهنامه فردوسی، ص -
به نقل نولدکه که در نسخه محفوظ در استراسبورگ نیز در دوجا بدین تاریخ اشاره می‌شود:
گذشته از آن سال سیصد شمار
برو بر فزون بود هشتاد و چار
و در جایی دیگر می‌گوید:

زهجرت سه صد سال و هشتاد و چار
به نام جهان داور کردگار
با یاد کرد این پیش درآمد، باید دانست که سبکتگین پدر محمود که خود غلام البتگین بوده به سال ۳۸۷ در می‌گذرد، و اسماعیل پسر خود را به جانشینی بر می‌گزیند. محمود با برادر خود می‌ستیزد و به سال ۳۸۸ بر وی چیره می‌شود و در ۳۸۹ به فرمانروایی می‌رسد. پیدا است که تاریخ پایان نخستین تحریر شاهنامه فردوسی به سال ۳۸۴ است.
دیگر سند استوار درستی این تاریخ ترجمه عربی شاهنامه از سوی فتح‌بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی به سال ۶۲۰ تا ۶۲۴ است که به روشنی از پایان شاهنامه فردوسی به سال ۳۸۴ یاد می‌کند.
- هزاره فردوسی، ص ۷۰.
در شاهنامه فردوسی، در تحریرهای نهایی سخن از رنج سی ساله و سی و پنج ساله می‌رود:
بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
چو سی سال بردم به شهنامه رنج
که شاهم ببخشد به پاداش گنج
- شاهنامه فردوسی، ص -

در ترجمه تازی شاهنامه از بنداری نیز آمده است:
«وَكَمْ تَعَبٍ تَحَمَّلْتُ وَكَمْ غُصَصٍ، تَجَرَّعْتُ حَتَّى تَسْنَى لِي نَظْمُ هَذَا الْكِتَابِ فِي مُدَّةِ ثَلَاثِينَ سَنَةً.»
- شاهنامه، نظمها بالفارسیة ابوالقاسم الفردوسی و ترجمها نثر الفتح بن علی البنداری. به اهتمام عبدالوهاب عزّام. افست کتابخانه اسدی. تهران. بخش ۲، ص ۲۷۶

- به نقل از «زندگنامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه... دکتر محمود بیرسیاق، ص... -
نکته شایان گفتن در انگیزه فردوسی برای اهدای کتاب شاهنامه به محمود غزنوی، شخصیت ایران دوستی است به نام «ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی» نخستین وزیر محمود به روزگار سپهسالاری خراسان، این بزرگمرد دیوان و دفتر را به فارسی فرموده است، و از این کار پیداست که دوستدار زبان فارسی است و پشتیبانی از فردوسی را کار بنیادین خود می‌شمارد. از فردوسی در می‌خواهد که شاهنامه را به نام محمود بیاراید. ستایش انگیزتر کار فردوسی است، بدین بسنده نمی‌کند که در مقدمه‌ای کوتاه منظوم یا منثور، کار را هر چه زودتر به پایان برد. پانزده سال در این کار رنجی دو چندان بر خود بار می‌کند، از آغاز تا پایان به ویرایش و آرایش شاهنامه می‌پردازد. خواندن است که نظامی عروضی در مجمع‌التوادر خود که به «چهار مقاله» نامبردار شده، می‌نویسد: «بیست و

پنج سال در آن کتاب مشغول شد که آن کتاب تمام کرد؛ و الحق هیچ باقی نگذاشت، و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید؛ و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رسانیده است...» - چهارمقاله، با تصحیح مجدد و... دکتر محمد معین سال ۱۳۳۳ ص ۷۵-۷۶ -

فریدالدین عطار نیشابوری در مثنوی اسرارنامه... فرموده:

شنودم من که فردوسی طوسی که کرد او در حکایت پُرفسوسی
به بیست و پنج سال از نوک خامه به سر می‌برد نقش شاهنامه

- اسرار نامه، به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۸۳ به نقل از:

«زندگی‌نامه فردوسی، دکتر دبیر سیاقی»

فردوسی در «پادشاهی کیخسرو» از فضل بن احمد به نیکی یاد می‌کند و می‌فرماید:

کجا فضل را مسند و مرقد است نشستنگه فضل بن احمد است
نبد خسروان را چنان کدخدای به پرهیز و داد و به دین و به رای...
ز دستور فرزانه دادگر پراکنده رنج من آمد به سر...

- شاهنامه فردوسی، ج ۵

تحریر نهایی شاهنامه با شتایشنامه محمود تا حدود سال ۴۰۱ - ۴۰۲ هـ زمان می‌گیرد چنانکه می‌گوید:

ز هجرت شده پنج هشتادبار که گفتم من این نامه شاهوار

در آغاز داستان اشکانیان نیز فردوسی از بخشش خراج سالیانه توسط محمود یاد می‌کند که گویای قحطی بزرگ خراسان است:

گذشته ز سؤال ده با چهار یکی آفرین باد بر شهریار
از این مژده‌ای زاد بهر خراج که فرمان بُد از شاه با فر و تاج
که سالی خراجی نخواهد ز پیش ز دیندار بیدار و از مردکیش
از این نامه شاه مردم نواز که پادا همه ساله بر تخت ناز
همه مردم از خانه‌ها شد به دشت نیایش همی ز آسمان برگذشت
که جاوید بادا سر تاجدار خجسته بر او گردش روزگار

شاهنامه - ج ۵، ص ۲۲ / ۱۹۲۰.

از بد آمد روزگار در پایان کار ویرایش و آرایش شاهنامه، کار ابوالعباس اسفراینی واژگونه شد و پس از هفده سال وزارت، معزول و مغضوب گردید؛ و بدتر آنکه جانشین وی احمد حسن میمندی می‌شود که شیفته ادب تازی است، و نخستین کار او، برگردانیدن دیوان است به زبان تازی. دانستی است که عتبی نگارنده تاریخ یمینی، به نقل از ترجمه فارسی آن به خامه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی به ناسزا درباره فارسی نگاری دیوان از سوی ابوالعباس، مغرضانه می‌نویسد:

«... و وزیر ابوالعباس در صناعت دبیری بضاعتی نداشت و به ممارست قلم و مدارست ادب ارباب نیافته بود، و در عهد او مکتوبات دیوانی به پارسی نقل کردند و بازار فضل کاسد شد و ارباب

بلاغت و براعت را رونقی نماند...

ترجمه تاریخ بیهقی، ص ۳۴۵، چاپ دکتر جعفر شعار.

از این همه بر می آید که به دلایلهای آشکار، شیعی بودن فردوسی در برابر محمود متعصب سنی که به روشنی در تاریخ بیهقی می گوید: «بدین خلیفه خرف شده بیاید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان و قرمطی می جویم، و آنچه یافته آید و درست گردد بردار می کشند...»

- تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم، شهریور ۱۳۵۶ (۲۵۳۶ شاهنشاهی) ص ۲۲۷

از انگیزه های دیگر برانگیختن حاسدان است نزد محمود:

دل از شاه محمود خرم شدی	اگر راه بد گوهراں کم شدی
در اندیشه دل را مدار ایچ تنگ	که دوری تو از روزگار درنگ
گاهی بر فرازی، گهی در نشیب	گاهی در نشاطی و گه با نهیب
از این دو یکی نیز جاوید نیست	به بودن ترا راه امید نیست

- شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشروان -

در جای دیگر می فرماید:

چنین شهر یاری و بخشنده ای	به گیتی ز شاهان درخشنده ای
نکرد اندرین داستانها نگاه	ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
حسد برد بدگوی در کار من	تبه شد بر شاه بازار من...

- شاهنامه فردوسی، پادشاهی خسرو پرویز -

از سوی دیگر، برابر نهادن ایران و توران در شاهنامه، و پیروزی نهایی ایرانیان بر تورانیان خود می تواند مایه دلآزاری محمود باشد؛ و آن داستان دیگر که فردوسی می گوید به پاسخ محمود از تاریخ سیستان:

«... همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقاسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید...»

- تاریخ سیستان، ص ۷-۸ -

... ملک محمود وزیر را گفت که این مردک مرا به تعریض دروغزن خواند. وزیرش گفت: «بباید کشت.» هر چند این گفتار باز پسین بیشتر رنگ افسانه دارد، گویای کوتاه بینی محمود تواند بود. از این همه که یاد کردم دلایلهای ناکامیابی فردوسی روشن می گردد. مردی بزرگ که سر در کاری بزرگ چون نظم شاهنامه دارد تا اسطوره و تاریخ و زبان ایرانی را زنده گرداند، بدین سان ناکام می ماند. گردش زمانه نیز با او یاریگر نیست. پسری جوان که به کار و بار او در می رسید، در می گذرد و پدر پیر را در اندوه می نشاند و کار معاش او نیز مختل می ماند. قحط سال بزرگ خراسان نیز خود درد و مصیبتی

دیگر است.

در حوادث «تاریخ الکامل» ابن اثیر، سنه ۴۰۱، اشارتی بدین قحط سالی آمده است:
«... در خراسان قحط و گرانی به حدّ اعلای شدّت رسید، چندانکه به خوردن آدمیان پرداختند و بعضی در حالی که فریاد بر می‌آوردند: نان، نان، جان می‌داد.»

- الکامل - ج ۹، ص ۷۷

فردوسی خود می‌فرماید:

ز صانه مرا چون برادر بُدی	مرا دخل و خرج از برابر بُدی
مرا مرگ بهتر بُدی از تگرگ	تگرگ آمد امسال برسان برگ
بیست این برآورده چرخ بلند	در هیژم و گندم و گوسفند
درفشی بود بر سر بخردان	نگه کن که این نامه تا جاودان
که خوانند هر کس بر او آفرین	بماند بسی روزگاران چنین
سخن بهتر از گوهر شاهوار	سخن ماند اندر جهان یادگار

- شاهنامه، چاپ محمد روشن، ص ۸۰ / ۲۴۷۹

بی‌گمان خواننده هوشمند که با دردها و مصائب فردوسی آشنا است او را محق می‌داند که بیتی
صد در هجو محمود بسراید، و از بار اندوهان خود بکاهد!
من در مجالی دیگر از «هجونامه» فردوسی سخن خواهم گفت.

چاپهای شاهنامه فردوسی

۱۸۰۱: منتخباتی از شاهنامه فردوسی توسط هاگمن E.G.Hegemann درسی و دو صفحه.
۱۸۱۱: ماثیو لمسدن M. Lumsden معلم انگلیسی زبانهای عربی و فارسی خور ویلیام کلکته در ۷۷۲
صفحه - کمپانی هند شرقی با همکاری چند منشی و مولوی (معلم به اصطلاح هندوستان)،
حروفی نستعلیق.
۱۸۱۴: اتکینسون J. Atkinson در کلکته در ۲۶۷ صفحه رستم و سهراب، حروف سربی نستعلیق.
مصور.

۱۸۲۹: ترنر ماکان صاحب منصب انگلیسی، شاهنامه کامل با عنوان: «کتاب شاهنامه ابوالقاسم طوسی
متخلص به فردوسی که به سعی و اهتمام کمترین بندگان آن بی‌نشان و لامکان کپتان ترنر ماکان
با نسخ متعدد قدیم و معتبر مقابله و تصحیح یافته مع فرهنگ الفاظ نادر و اصطلاحات غریب و
احوال آن سخن سنج فصیح و ادیب به دار الحکومه کلکته به قالب طبع درآمده.»
در ذیل صفحه عنوان دو بیت در مدح فردوسی دارد که نقل آن خالی از تفنن نیست:

سکه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند	تا نپنداری که کس از جمله انسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن	او به بالا برد و بازش بر سر کرسی نشاند

شاهنامه «ماکان» که در چهار مجلد به سال ۱۸۲۹ م (= ۱۲۰۸ خ) انتشار یافت، اولین چاپ کامل و معتبری است که در دسترس قرار گرفت، و بعدها مأخذ و مرجع چاپهای متعدد هند و ایران شد... متن اختیاری ماکان در جلد اول همان طبع «لمسدن» است؛ ولی بقیه‌اش تهیه و تنظیم و مقابله شده خود اوست. گفتنی است چاپ استاد دکتر دبیر سیاقی در تهران، بر مبنای نسخه «ترنر ماکان» است. ۱۸۳۸ - ۱۸۷۸: هفت سال از کار بزرگ ترنر ماکان می‌گذرد، آنگاه دانشمندی اروپایی - فرانسوی - به نام «ژول موهل» M. Jullis Mohl، چاپ شاهنامه فردوسی را در طول نزدیک به چهل سال ۱۸۳۸ م (= ۱۲۱۷ خ) تا ۱۸۷۸ م (= ۱۲۵۶ خ) به قطع رحلی سلطانی، در هفت مجلد منتشر می‌سازد.

ویژگی کار ژول موهل آن است که در برابر هر صفحه، ترجمه فرانسوی شاهنامه فردوسی را نیز ارائه می‌دهد. در مقدمه بنسبت مفصل ژول موهل آمده است که وی هشت نسخه کتابخانه پادشاهی پاریس را (یعنی کتابخانه ملی امروز) افزون بر سیزده نسخه هم در کتابخانه کمپانی هند شرقی در لندن دیده بود به علاوه دو نسخه سرجان ملکم که به امانت گرفته بود و نسخه‌ای از آن کتابخانه نادر شاه افشار، و چند نسخه از کسانی که به امانت گرفته بود.

در بازار کتاب ایران، نخستین بار «شاهنامه فردوسی» چاپ ژول موهل را به قطع جیبی، سازمان کتابهای جیبی چاپ کرد و سپس قطع جیب پالتویی آن منتشر شد؛ و سرانجام چاپ نفیسی از آن به قطع رقعی از سوی «انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی» «به مناسبت سال جهانی فردوسی» با ترجمه فارسی مقدمه از سوی آقای جهانگیر افکاری در ۱۳۶۹ منتشر گردید. این چاپ دفتری افزون دارد به نام «در شناخت فردوسی» نگاشته ایرانشناس هندی «پروفسور حافظ محمود خان شیرانی» به ترجمه دکتر شاهد چوهدری.

گفتنی است بنیاد شاهنامه فردوسی که به سرپرستی علمی استاد شادروان مجتبی مینوی به کار آغازیده بود، پس از مرگ آن استاد کم مانند شادروان، «شاهنامه فردوسی» چاپ ژول موهل را با ترجمه فرانسوی در قطع وزیری بزرگ در شمار ۶۰۰ نسخه در هفت مجلد با مشارکت «مزون نوو» در ۱۹۷۶ م (= ۱۳۵۴ خ) در پاریس منتشر ساخت که نسخه‌های چاپی شماره فروش دارد.

در سال‌های اخیر بر مبنای شاهنامه ژول موهل، چاپهای گوناگونی از قطع وزیری و رحلی کوچک انجام پذیرفته است؛ ناگزیر با ستایش از کار درخشان ژول موهل در عصر خود، باید گفت که چاپ این متن فاقد ارزش و اعتبار علمی است.

۱۸۸۴ - ۱۸۷۷: چهارمین طبع پسندیده که به وسیله خارجیان از شاهنامه فردوسی منتشر گردید، و آن را بنسبت عالمانه‌تر شناخته‌اند شاهنامه‌ای است که توسط دانشمندی ایرانشناس و استاد در رشته لغت و زبان فارسی موسوم به «یوهان فوللرس» (Vullers) میان سالهای ۱۸۷۷ م تا ۱۸۸۴ م (= ۱۲۵۵ خ - ۱۲۶۳ خ) با همکاری «لنداوتر» (Landauer) در شهر لیدن در سه دفتر به چاپ رسید؛ ولی با این همه تا داستان «کشته شدن دارا» بیشتر چاپ نشد. فوللرس آلمانی بود و استاد زبان فارسی در دانشگاه گیسن. هم اوست که فرهنگ معتبر و عظیم فارسی - لاتینی را تهیه و نشر کرده است.

سه چاپ شاهنامه فردوسی به کوشش «ترنر ماکان» و «ژول موهل» و «فوللرس» سالهایی بلند

در تحقیقات و تتبعات اروپاییان مرجع و مأخذ مراجعه بود.

فرتیز ولف که «فرهنگ لغات شاهنامه» را تهیه و تدوین کرد، پایه کار خود را بر این چاپها گذاشته و در جدول تطبیقی ضمیمه آن محل وجود شاهدها را در هر یک از آن سه چاپ نشان داده است. ولف که آلمانی بود وزمانی بلند از عمر خود را (به روایتی سی سال)، در تنظیم «لغات شاهنامه» صرف کرده بود، در سرآغاز فرهنگ خود، این بیت شاهنامه را حسب حال خویش دانسته است:

همی رنج بردم به بسیار سال من این نامه فروخ گرفتم به فال

شایان یادآوری است که درباره «ولف» این ایرانشناس شاهنامه دوست آلمانی نخستین بار شرح احوالی نگاشته «هانس هینریش شدر» به ترجمه شادروان دکتر عباس زریاب خویی در مجله یغما، ص ۱۲۹، سال ۲۸ (خردادماه ۱۳۵۴) آمده است که تصویری از او به همراه است؛ بار دیگر استاد کیکاووس جهانداری شرح حالی از او، نگاشته همان هانس هینریش شدر در مجله هستی. بهار ۱۳۷۲، صص ۱۴۲، ۱۴۶ را ترجمه کرده‌اند، و از آن پس «چند سند درباره فرتیز ولف و فرهنگ شاهنامه» از سوی آقای علی میرانصاری در «فصلنامه تحقیقات تاریخی گنجینه اسناد» شماره ۱۹ و ۲۰ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴) آمده است که گویای «اعطای نشان اول علمی» از سوی «شورای عالی فرهنگ» به آقای دکتر فرتیز ولف (Fritz Wolff) است. فرتیز ولف که ظاهراً زاده ۱۱ نوامبر ۱۸۸۰ م در شهر برلین است، به گناه یهودی نژاد و مسیحی مذهب بودن در ۱۹۴۳ به سرنوشتی نامعلوم گرفتار می‌آید. «فرهنگ شاهنامه فردوسی» فرتیز ولف به سال ۱۳۷۷ به همت انتشارات اساطیر به چاپ رسید که هدیه‌ای ارجمند برای شاهنامه‌دوستان و پژوهشگران است.

نخستین شاهنامه فردوسی در ایران، در محرم ۱۲۶۷ قمری (= ۱۲۲۹ خ) در تهران به خط نستعلیق و چاپ سنگی و قطع رحلی در ۵۹۵ ورق چاپ شد. و شاهنامه بسیار معروف خط اولیا سمیع (یعنی محمدابراهیم شیرازی مشهور به آقا در بمبئی، به سال ۱۲۷۲ ه. ق (= ۱۸۵۵ م) به قطع رحلی بزرگ مصور و شش ستونی به چاپ رسید.

در دنباله گفتار خود درباره اهتمام خارجی‌ان در چاپ و تصحیح شاهنامه فردوسی بناگزیر باید از علمی‌ترین کار آنان یاد کرد، و آن چاپ «شاهنامه فردوسی» از سوی آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی ملل آسیا تحت نظر ی. ا. برتلس است در ۹ مجلد که از سال ۱۹۶۳ م تا ۱۹۷۱ م زمان گرفت و ظاهراً از دفتر چهارم به بعد ویراستاری کار بر عهده عبدالحسین نوشین بوده است. این چاپ برتریهای چشمگیر بر دیگر چاپهای خارجی دارد، که با دریغ، چاپ ایرانی که از روی آن انجام پذیرفته است، آکنده از نادرستیاها است.

از دیگر چاپهای شاهنامه فردوسی در ایران شایسته است از چاپ شادروان محمد رضانی که ناشری سخت دلباخته کتاب بود در ۵ مجلد یاد کرد که به سال ۱۳۱۱-۱۲ خ انجام پذیرفت.

همزمان با هزاره فردوسی که جشنی جهانی در تهران و توس به سال ۱۳۱۳ برپا گردید، کتابفروشی بروخیم دوره ۱۰ جلدی شاهنامه فردوسی را براساس چاپ فولرلس «پس از مقابله با نسخ خطی دیگر و ترجمه حواشی لاتینی آن به فارسی» و در مجلدات پایانی با توجه به چاپهای ترنر

ماکان و ژول موهل تهیه شد. جلد اول آن با تصحیح شادروان مجتبی مینوی و جلد‌های ۲ تا ۵ به تصحیح مرحوم عباس اقبال و جلد ششم به تصحیح سلیمان حییم، و دیگر مجلدات به تصحیح شادروان سعید نفیسی به سال ۱۳۱۵ منتشر گردید.

به پایمردی نویسنده نام آور ایرانی، صادق هدایت، یک صد پرده از نقاشیهای «درویش پرورده ایران» ارمنی تبار به نام «سوروگین» که به شیوه‌ای نوپدید ترسیم گشته بود، و همو بود که چند پرده برای «ترانه‌های خیام»، صادق هدایت نقاشی کرده بود به شاهنامه بروخیم ضمیمه گشت. ۱۳۷۴: بر مبنای نسخه موزه بریتانیا مورخ ۶۷۵ ه.ق به سعی و کوشش محمد روشن و قریب. ۱۳۶۸: شاهنامه فردوسی به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق.

کتابشناسی این گفتار:

- آفرینش و تاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، مقدمه، ترجمه، تعلیقات. ۶ مجلد در ۲ مجلد. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، تهران، ۱۳۷۴.
- اسرارنامه، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، با تصحیح و تعلیقات و حواشی، دکتر سیدصادق گوهرین، انتشارات صفی علیشاه، تهران، ۱۳۳۸.
- بیست مقاله قزوینی، مجلد اول با مقدمه ابراهیم پورداود؛ مجلد دوم با مقدمه عباس اقبال، افست دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء) از حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.
- تاریخ ثعالبی، پاره نخست: ایران باستان، پیشگفتار و ترجمه: محمد فضایی، نشر نقره، تهران ۱۳۶۸.
- تاریخ سیستان، مؤلف ناشناخته به تصحیح ملک الشعرا بهار، به همت محمد رضانی، صاحب مؤسسه کلاله خاور، طهران، ۱۳۱۴.
- تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم و سوم، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۸.
- ترجمه تاریخ یمینی، از ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵.
- جشن نامه محمد پروین گنابادی، ۳۲ گفتار در ایران شناسی، زیر نظر دکتر محسن ابوالقاسمی و محمد روشن، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۴.
- چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی، با تصحیح مجدّد و شرح لغات و... به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۳۳.
- حماسه سرایی در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۳.
- حماسه ملی ایران، تئودور نلدرکه، ترجمه بزرگ علوی، مقدمه استاد سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه

تهران، ۱۳۲۷.

- شاعران همعصر رودکی، تألیف احمد اداره‌چی گیلانی، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۰.

- الشاهنامه / نظمها بالفارسیة ابوالقاسم فردوسی، ترجمه‌انثرا الفتح علی بن علی البنداری. قارنها بالاصل الفارسی و...الدکتور عبدالوهاب عزام. چاپ افست مکتبیه الاسدی، طهران، ۱۳۷۰.

- شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غررالسیر نوشته حسین بن محمد ثعالبی مرغنی، پارسی گردان: سیدمحمد روحانی - ویراستار دکتر رضا انزابی نژاد، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۲.

- غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم. لا بی منصور الثعالبی با مقدمه استاد مجتبی مینوی، چاپ افست مکتبه الاسدی، طهران، ۱۹۶۳.

- فردوسی و حماسه ملی. آرتور کریستن سن - ترجمه دکتر سیروس ذکا، فصلنامه هستی، شماره بهاری، تهران، ۱۳۷۲.

- فردوسی و شاهنامه او. سید حسن تقی‌زاده به اهتمام حبیب یغمایی، انجمن آثار ملی تهران، ۱۳۴۹.
- الکامل فی التاریخ، عزالدین... المعروف بابن اثیر. دار صادر، بیروت، ۱۳۸۶ هـ، ۱۹۶۶ م. افست تهران.

- کتابشناسی فردوسی، فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه، گردآوری ایرج افشار، انجمن آثار ملی، چاپ دوم: با تجدیدنظر. تهران، ۱۳۵۵.

- کتاب لغت فرس، تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، با ملحقاتی چند. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، با سرمایه عبدالرحیم خلخالی، طهران، ۱۳۱۹.

- کیانیان، کریستن سن، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶.
لغت فرس (لغت دری). ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبیایی، علی اشرف صادقی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۵.

- مجمل التواریخ و القصص، تألیف سال ۵۲۰ هجری، مؤلف ناشناخته. به تصحیح ملک‌الشعرای بهار، به همت محمد رمضانی، دارنده کلاله خاور، طهران، ۱۳۱۸.

- هزاره فردوسی، شامل سخنرانیهای جمعی از فضلاء ایران و مستشرقین دنیا در کنگره هزاره فردوسی، وزارت فرهنگ - طهران، ۱۳۲۲ - افست دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

- یادنامه فردوسی مشتمل بر ۱۱ مقاله و ۲۷ چکامه. به مناسب تجدید ساختمان آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی، گفتار دکتر احمد علی رجایی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹.



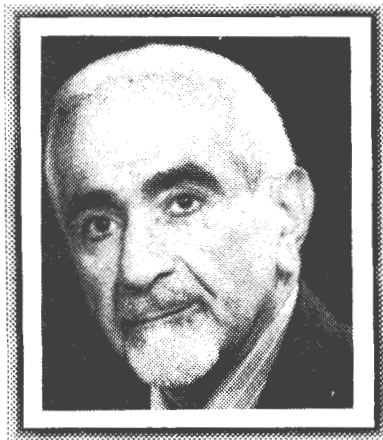
تندیس حکیم ابوالقاسم فردوسی از سنگ مرمر کارار يك پارچه در کنار باغ آرامگاه
حکیم در طوس کار استاد ابوالحسن صدیقی - نظیر همین تندیس بوسیله استاد نامبرده
به سفارش انجمن آثار ملی تهیه و در کنار میدان فردوسی شهر رم نهاده شده است.

آثاری از ایرانگردان گیاه‌شناس

دکتر عبدالکریم گلشنی

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

اشاره:



بررسی و معرفی برخی آثار سیاحان خارجی، که به قصد کشف و تحقیق به ایران سفر کرده‌اند و کارهای جدید ارایه دادند، برای رفع پاره‌ای از نیازهای علمی و فرهنگی جامعه ضرورت دارد. از قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری قمری)، که مصور کردن کتاب (ایلوستراسیون Illustration) به دست هنرمندان اروپایی تدریجاً جای تیرنین کتاب (ایلومیناسیون Illuminatioin) را گرفت، ایرانگردان نیز در بیان مطالب و موضوعات گوناگون، تصاویر جالبی از جامعه ایرانی به نمایش گذاشتند که تبعیت تصویر از متن.

هدف آموختنی سیاحتنامه را تشکیل می‌داد.^(۱) از این زمان سفرنامه‌ها با چاپ تصویری از سرزمین‌های دور و نزدیک در دسترس عام گذاشته شد و آگاهی و علاقه خوانندگان به فرهنگ‌ها و تمدن‌های اقوام و ملل بیگانه روبه فزونی نهاد و «دروازه‌ای بزرگ از پیشرفت علم و سرعت عمل را به روی پژوهشگران گشود».^(۲)

عصر صفوی (۱۱۳۵ - ۹۰۷ ق) با جذب سیاحان اروپایی در هیأت بازرگانان، سفیران، مبلغان مسیحی، کاشفان، پزشکان و... جایگاه ویژه‌ای را در تاریخ ایران دارا است. مسافران کنجکاو همراه نقاشان چیره دست توانستند بناهای تاریخی، کتیبه‌های باستانی، مساجد و مدارس، مراسم جشن‌ها و عزاداری، چهره‌های دولتمردان، قیصریه و بازار و غیره را برای نخستین بار طرّاحی کرده و هنرمندانه به تصویر کشانند، که امروز بخشی از منابع اصلی پژوهندگان به شمار می‌آید. در قرون بعد به ویژه در

دوران قاجار (۱۳۴۴ - ۱۲۱۰ ق) زمینه‌های اولیه مطالعات علمی در سرزمین ما، به رغم شرایط نامناسب ایرانگردی، توجه کاشفان ماجراجو را جلب نمود. گروهی از این محققان با تلاش قابل تحسین، آثاری پیرامون مناطق کویری، راه‌های ارتباطی، اوضاع طبیعی و اقلیمی، متون و کتیبه‌های باستانی، منابع معدنی و زیرزمینی، زبان‌ها و گویش‌های محلی، فرهنگ عامیانه، گیاهان دارویی و... منتشر کردند که بعضاً جنبه‌های علمی خود را حفظ کرده است. در گزارش زیر مختصری از ملاحظات تاریخی و گزیده‌ای از آثار چاپی چند تن از گیاه‌شناسان اروپایی را در طول سفر و به هنگام اقامت در ایران، با تجلیل از مجاهدات علمی آنان و یاد خیری از این پویندگان، می‌آوریم.

انگلیت کمپفر

سفرنامه

در ایران و شرق دور

بخش پنجم

وصف گیاهان پزشکی



تهران ۱۳۷۱

انگلیت کمپفر (۱۷۱۶ - ۱۶۵۱) طبیب، داروساز و محقق آلمانی، سیصد و هیجده سال پیش و در زمان شاه سلیمان صفوی، همراه یک هیأت اقتصادی - سیاسی سوئدی به قصد اکتشاف و بررسی گیاهان دارویی مشرق زمین، در دسامبر ۱۶۸۳ (محرم ۱۰۹۵) به ایران آمد. این گروه از طریق شماخی (شیروان)، رشت، قزوین، قم و کاشان در اواخر مارس ۱۶۸۴ (ربیع‌الاول ۱۰۹۵) به پایتخت رسید. (۳) کمپفر از پیشکسوتان تحقیق در گیاه‌شناسی بود، که بعد از بیست ماه اقامت در اصفهان و تدوین سفرنامه‌ای معتبر، بخش اول رساله علمی و نفیس خود را در باب گیاهان دارویی ایران به زبان لاتینی به پایان برد. تصاویر نباتات و انواع رستنی‌ها در این کتاب گرانقدر بی‌نظیر است. او سپس به‌عنوان پزشک و جراح در

خدمت کمپانی هند شرقی هلند، به بندرعباس اعزام گردید و سال‌ها در آن منطقه سوزان به طبابت و پژوهش اشتغال داشت. کتاب او با عنوان «در دربار شاهنشاه ایران» با نقاشی‌ها و طراحی‌های جالب توجه از کاخ‌های اصفهان و نقوش برجسته تخت جمشید و نمونه‌هایی از کتیبه شاهان هخامنشی به خط میخی و نقش رستم و دیدنی‌های دیگر از جامعه ایران عصر صفوی، حدود سی سال قبل به فارسی ترجمه شد. سیاحت‌نامه کمپفر به علت کمیابی نسخه‌ها و زبان دشوار متن، بیش از دو قرن و نیم در کتابخانه‌های اروپا بدون استفاده نگهداری می‌شد و فقط قسمت‌های مختصری از آن به زبان آلمانی انتشار یافته بود. در سال ۱۹۴۰، والتر هنیئتس (۱۹۹۲-۱۹۰۶)، رییس بخش ایران‌شناسی دانشگاه گوتینگن (آلمان) و

همکارانش این اثر ارزنده را از لاتینی به آلمانی برگردانده و به صورتی منقح و انتقادی از چاپ خارج کردند. کمپفر در سال ۱۶۸۸ بندرعباس را به قصد هندوستان و ژاپن ترک نمود و ۱۶۹۴ با کشفیاتی کم‌نظیر در اوضاع طبیعی و گیاهی خاور دور به وطن بازگشت و به شهرت رسید.^(۴)

وفور انواع گیاهان شفاعت‌بخش در مناطق اقلیمی خاص سرزمین ما، یکی از جاذبه‌های ایرانگردی به شمار می‌رفت. یک گیاه‌شناس فرانسوی ۱۶۶ سال قبل و طی چند سال تجسس و مطالعه در نواحی مختلف ایران، به هفده هزار قسم گل و گیاه دست یافته بود که از فروش کلکسیون‌های گیاهی به خریداران اروپایی، امرار معاش می‌کرد.^(۵) پی‌یر مارتین اوشه - الو P.M. Aucher - Eloy

ENGELBERT KEMPFER

AMOENITATUM
EXOTICARUM
POLITICO -PHYSICO -MEDICARUM
FASCICULI V,
VARIAE RELATIONES,
OBSERVATIONES & DESCRIPTIONES
RERUM PERSICARUM
&
ULTERIORIS ASIAE

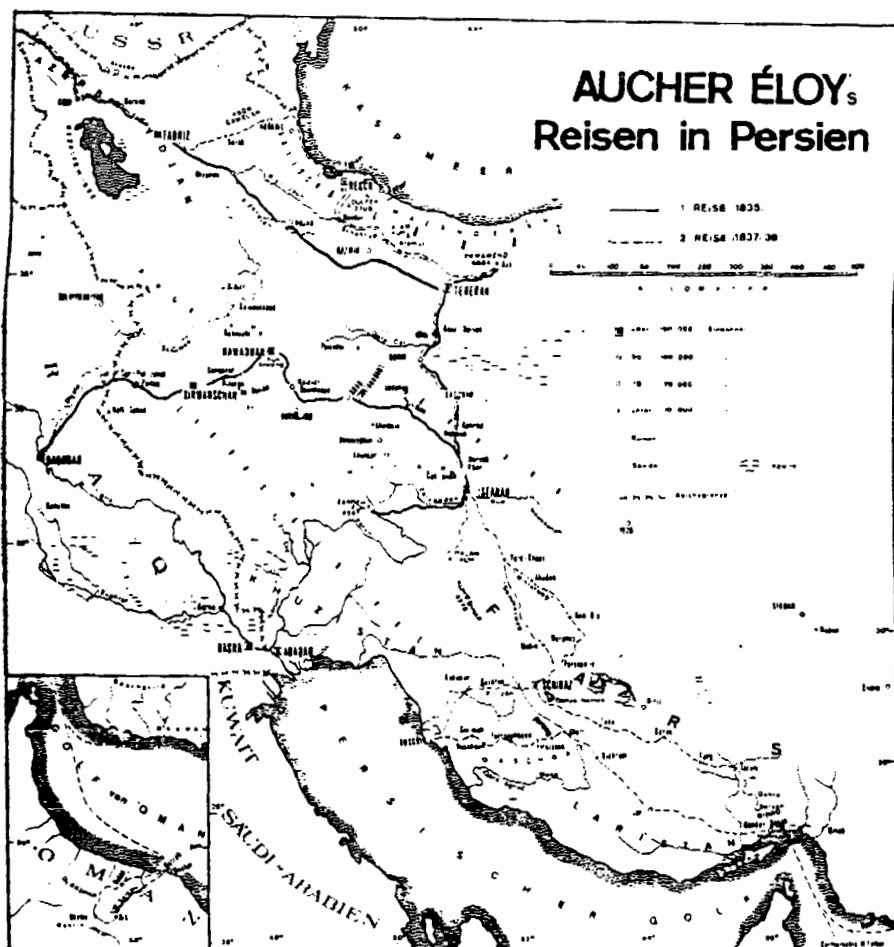


Tehran 1992

(۱۸۳۸ - ۱۷۹۳)، تحصیلاتش را در پاریس، در رشته داروسازی شروع نمود ولی علاقه شدید او به جهان نباتات، وی را به خیل گیاه شناسان کشاند. اوشه - الوا در سال ۱۸۲۹ همراه همسر و دخترش، به امید شرکت در یک مسافرت علمی هیأت اکتشافی روسی به قفقاز، رهسپار پترسبورگ گردید و چون نقشه‌هایش با ناکامی مواجه شد، به دعوت سفیر عثمانی در روسیه، به استانبول رفت و در ۱۸۳۰ سفر دور و دراز خود را با عبور از ممالک مصر، فلسطین، سوریه و بین‌النهرین آغاز کرد و با جمع‌آوری دوازده هزار نوع نباتات متنوع، در بهار ۱۸۳۵ (صفر ۱۲۵۱) از بغداد راهی ایران شد و همراه یک کاروان بزرگ با بیش از ۵۰۰ زن و مرد و کودک و ۶۰ نفر تفنگچی محافظ، به طرف کرمانشاه حرکت کرد. حمله غافلگیرانه راهزنان در اطراف مرز و سرقت اشیاء او در سر پل ذهاب، مسافر فرانسوی را متوجه ناامنی راه‌ها نمود و تصمیم گرفت برای رسیدن به همکیشان کاتولیک خود در جلفای اصفهان بر سرعت سفر بیفزاید. او از کرمانشاه و کنگاور به همدان رسید و فاصله این شهر تا اصفهان را از کوتاه‌ترین راه، یعنی بروجرد و خوانسار پیمود. لیکن به علت شورش بعضی قبایل محلی، ناگزیر به توقف و همچنین مطالعه در رویدادهای کوه‌های بختیاری گردید. گزارش وی از شهر طاعون زده کرمانشاه و نیز روستاهای ویران و متروک، که ساکنان آنها در دوران سلطه افغانه و جنگ‌های نادر شاه رانده شده بودند، بیش از هر چیز شگفتی سیاح فرانسوی را نشان می‌دهد. اوشه - الوا از طریق ملایر [دولت آباد] و میمه، با تنی رنجور و بیمار، در اوایل تابستان خود را به اصفهان رساند و برخلاف نوشته‌های سیاحان عصر صفوی، پایتخت سابق ایران را شهری خراب و کثیف توصیف کرده است. او بعد از پنج هفته اقامت و سیاحت در شهر و حومه، از راه کاشان، قم، تهران، کوهپایه‌های البرز، میانه و تبریز به طرابوزان و استانبول برگشت. بدبختانه اندکی پس از مراجعت، بیشتر یادداشت‌ها و یافته‌های علمی او در یک آتش‌سوزی سوخت.^(۶)

تحقیقات گیاه‌شناسی گاهی با اکتشافات جغرافیایی نیز ارتباط نزدیک داشت. بعضی از آنان کوه‌هایی را پیموده و دشت‌هایی را طی کرده‌اند که قبلاً پای هیچ انسانی به آنجا نرسیده بود. اوشه - الوا اولین کسی است که به قله ۴۵۰۰ متری زردکوه بختیاری رسید.^(۷) هفت سال بعد (۱۸۴۲)، دکتر تئودور کوچی، ضمن بررسی‌های نباتی، مناطق ناشناخته‌ای را در کهکیلویه معرفی نمود و یک سال بعد به کوه دماوند صعود کرد. مشاهدات این کاشف اتریشی از قله دماوند در ۱۸۹۵ به چاپ رسید^(۸) و کوه‌پیمایی او از ارتفاعات توچال و ادامه آن تا دامنه رودخانه شاهرود، تحت عنوان «البرز غربی در حومه تهران» در نشریه انجمن جغرافیایی وین (۱۹۶۱) منتشر شد.^(۹)

گیاه‌شناسان در جستجوی یافتن رُستنی‌ها و کشف آبادی‌های گمنام و دور افتاده، صحاری سوزان و دره‌های مخوف و جلگه‌های خالی از سکنه را نیز در نوردیدند و از خطر سقوط پروا نداشتند. ف.الف. بوهزه F.A.BUHSE، گیاه‌شناس آلمانی تبار روسی، نخستین اروپایی است که بیش از صد و پنجاه سال پیش (۱۸۴۹) پا به صحرای نمک نهاد و از دامغان به جندق، ناحیه جنوبی کویر، و از آنجا مستقیماً به یزد رفت و به مناطقی که تا آن زمان ناشناخته باقی مانده بود، سفر کرد. بوهزه راه‌پیمایی خود را از طریق دهکده ده بالا به شیرکوه و از سمت جنوب در ارتفاعات اطراف مهریز [مهرجرد]



خط سیر رفت و برگشت اوشه - الوا در ایران
 سفر اول: بغداد - کرمانشاه - همدان - ملایر - اصفهان
 سفر دوم: تبریز - سراب - اردبیل - انزلی - رشت - منجیل - تهران - حوض سلطان - قم - کاشان - میمه -
 اصفهان - زردکوه

Alfons Gabriel:

Vergessene Persienreisende, Wien 1969

الفونس گابریل: ایرانگردان از یاد رفته، وین ۱۹۶۹

ادامه داد^(۱۰) و نتایج کار بزرگش را در سال ۱۸۹۲ منتشر نمود.^(۱۱) همکار او الکساندر فُن بونگه (۱۸۹۹ - ۱۸۰۳)، استاد گیاه‌شناسی دانشگاه تارتو (دورپات) واقع در شرق استونی و عضو هیأت اکتشافی خانیکوف در سال‌های ۵۹ - ۱۸۵۸، از اراضی خشک و سوزان کویر لوت گذشت.^(۱۲) گزارش مسافرت علمی او حاوی اطلاعات مفیدی در زمینه نباتات و اوضاع طبیعی این ناحیه است.^(۱۳)

مطالعات تخصصی در جهت دسترسی به نتایج علمی همواره نیاز به محیطی آرام و شرایطی مناسب دارد. اوشه - الوا در سفر دوم به ایران (۱۸۳۷)، که آن را سرزمینی رؤیائی خوانده است و تا پایان حیات در اصفهان (۱۸۳۸) ادامه یافت، ایام توقف خود را در گیلان، اختصاص به «تکمیل گزارش‌های قدیمی داده و با توضیحات و افزوده‌های فراوان بر آنها»^(۱۴)، طبقه‌بندی گیاهان موجود را به پایان برد. این بار او پس از سیاحت علمی در یونان، آسیای صغیر و آذربایجان، همراه سه مسافر فرانسوی، یونانی و ارمنی، با خاطراتی تلخ و شیرین از اقامت گذشته‌اش در ایران و به قصد جبران از دست دادن مجموعه‌های نباتی در حریق خانه در استانبول، در اواخر بهار وارد تبریز شد و با گذر از گردنه‌های سبلان، از راه اردبیل به سواحل دریای مازندران رسید. تلاش او در شهر سراب برای صعود به قله ۴۸۰۰ متری کوه سبلان، به خاطر باران‌های شدید بی‌نتیجه ماند. در گیلان هموطنش ام. دوفو M. DUFAUD، به مرض مالاریا درگذشت و مترجم یونانی او، به علت ابتلاء به بیماری، ناگزیر از توقف گردید و خدمتکار ارمنی نیز مسافر فرانسوی ما را رها کرد. اوشه - الوا از طریق انزلی به رشت آمد و بیدرنگ در دیدار با الکساندر خودزکو (۱۸۹۱ - ۱۸۰۴)، کنسول روس در رشت، توانست پاره‌ای از مشکلات شخصی را رفع نماید. خودزکو، ایرانشناس لهستانی تبار و صاحب تألیفات متعدد در باب ایران و گیلان، به زودی وسایل آسایش و کار گیاه‌شناس فقیر و نگون‌بخت را فراهم کرد.^(۱۵) خودزکو در سالهای وبا و طاعون (۴۷ - ۱۲۴۶ قمری / ۳۲ - ۱۸۳۰ میلادی)، که خلق انبوهی به کام مرگ و نیستی فرو رفته بودند، در گیلان اقامت داشت. خاطرات و یادداشت‌های وی درباره این فاجعه هولناک، یا به قول قدما «تقارب آجال»، از جمله روایات یک شاهد عینی است و ارزش نقل قول تاریخی را دارد.^(۱۶) او سالها بعد از این «پيله ناخوشی»، همچنان در فصل گرما به ییلاق هرزویل می‌رفت. اوشه - الوا نیز در تابستان (ژوئیه ۱۸۷۳ / ربیع‌الآخر ۱۲۵۳) به اردوگاه خودزکو، در بالا دست منجیل دعوت شد^(۱۷) و مدت پنج هفته در کوهپایه‌های دلگشا گذراند و بمنظور مطالعه و گردآوری نمونه‌های گل و گیاه، ارتفاعات درفک [دلفک] و زرین‌کوه را زیر پا گذاشت. او در جستجوی رُستنیهای بومی و جنگلی با یک ببر شاهی روبرو گردید و با شکار حیوان، به این شایعات سیاحان، که جنگل‌های گیلان خالی از حیات جانوران وحشی است، پایان داد.^(۱۸) اوشه - الوا با راهنمایی خودزکو، از رویش بعضی درخت و درختچه‌ها در نواحی گیلان اطلاع یافت، که گیاه‌شناسان اروپایی از آنها بی‌خبر بودند؛ از جمله یک «درخت بزرگ از خانواده اوسه رینس OCERINES، با میوه‌ای به صورت خوشه آویخته بود که تا موسم گل دادن دوباره درخت، بر شاخه می‌ماند.»^(۱۹)



چهرهٔ دکتر پولاک، که ناصرالدین‌شاه آن را به تصویر کشیده و در حاشیهٔ آن به خط خود چنین نوشته است:
 «صورت حکیم پولاک نَسادی اتریشی | حکیم باشی.»
 روز دوشنبه ۲۰ ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۲۷۳ | ق.ا

R. POLLANKA-L. THURNER.

● منبع:

Der Khan aus Tirol. A. J. GASTHEIGER (1823-1890), Wien 1988, S.28

ر. پوهانکا - ای. تورنر، خان تیrol، البرت ژوزف کاستایگر (۱۸۹۰ - ۱۸۲۳)، وین ۱۹۸۸، ص ۲۸.

اوشه - الوا، این پژوهشگر سخت‌کوش و ایرانگرد فراموش شده، که متأسفانه نامی از او و آثارش در کتابها و مقالات فارسی وجود ندارد، پس از مسافرت‌های طولانی و پرمشقت در شهرها و روستاها بر اثر آلودگی محیط و فقدان آب و غذای بهداشتی، به انواع بیماری‌ها مبتلا گردید و سرانجام در اکتبر

۱۸۳۸ (رجب ۱۲۵۴) در اصفهان درگذشت و در گورستان ارامنه جلفا به خاک سپرده شد.^(۲۰) او در کتابش، که پنج سال بعد از مرگ وی در پاریس (۱۸۴۳) انتشار یافت،^(۲۱) از الکساندر خودزکوبه نیکی یاد کرده و او را مردی بصیر و دانا خوانده است.^(۲۲) ده سال پس از فوت وی، یکی دیگر از هموطنانش به نام ایکس. هومر دوهل X.HOMMAIRE DE HELL (۱۸۴۸-۱۸۱۲)، کارشناس منطقه البرز، نیز در اصفهان درگذشت و در جلفا مدفون گشت. هومر دوهل مدتی در ترکیه و دیگر سرزمین‌های شرقی به مطالعات علمی اشتغال داشت. او همراه یک نقاش بنام ج. لورنس J.LAURENS به ایران آمد و به تحقیقات گیاهشناسی و زمین‌شناسی در نواحی البرز پرداخت و از گرگان و مازندران دیدن کرد و در سن ۳۶ سالگی در شهر اصفهان از دنیا رفت.^(۲۳) پس از مرگ وی، سیاحتنامه‌اش با عنوان «سفر به ترکیه و ایران و...» در چهار جلد و به فاصله سال‌های ۱۸۶۰ - ۱۸۵۴ در پاریس به چاپ رسید.^(۲۴) مهمترین اثر ماندنی این ایرانگرد از یاد رفته و گمنام، «اطلس تاریخی و علمی» او است، که در ۱۸۵۹ در پاریس به زیور طبع مزین گردید.^(۲۵)

از بین ایرانگردان بشمار و گیاه‌شناسان اروپایی عصر قاجار، دکتر یاکوب ادوارد پولاک (۱۸۹۱ - ۱۸۱۸)، محقق اتریشی و اولین معلم طب در مدرسه دارالفنون تهران، گیاه‌شناسی علمی را عملاً در ایران پایه‌گذاری کرد. او طی ده سال فعالیت آموزشی (۱۸۵۱ تا ۱۸۶۰) و تألیف کتاب عالمانه «ایران، سرزمین و مردم آن» در سال ۱۸۶۵ در لایپزیگ آلمان، پس از بازگشت به وطن، هموطنان پژوهشگر، علاقه‌مند و بعضاً ماجراجوی خود را به سفرهای اکتشافی در ایران ترغیب نمود.^(۲۶) برخی از زمین‌شناسان، جغرافیدانان و گیاه‌شناسان اتریشی که در نیمه دوم قرن نوزدهم (سیزدهم قمری) در دشت‌ها و صحاری مرکزی ایران، کرانه‌های جنوبی دریای مازندران و به ویژه در مناطق البرز و الوند کشفیاتی کرده‌اند و مقالات و کتاب‌های مفیدی در این زمینه‌ها نگاشته‌اند، بی‌گمان حاصل تشویق‌ها و کوشش‌های وی بوده است. پولاک ۲۲ سال بعد از مراجعت به وین، بار دیگر در ۱۸۸۲ (۱۲۹۹ قمری) با هزینه شخصی و همراه دو پژوهشگر اتریشی، پیشلر PICHLER و وِهنر WAEHNER به ایران آمد. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات عصر ناصری ورود او را در هفتم شعبان ۱۲۹۹ «به جهت بعضی اکتشافات تاریخی» خبر داده است.^(۲۷) شدت علاقه پولاک به تحقیقات جدید علمی درباره ایران به حدی بود که در سال ۱۸۸۵ (۱۳۰۲) مخارج سفر اکتشافی یک گیاه‌شناس به نام اشتاپف STAPF و دو زمین‌شناس به اسامی رودلر RODLER و کناپ KNAPP را به مناطق ناشناخته ایران، شخصاً پرداخت.^(۲۸) اشتاپف نیز به افتخار پولاک، نام نوع جدیدی از گل لبلاب (نیلوفر صحرایی) را پولاکیا POLAKIA گذاشت، که حاصل پرربار تحقیقات گیاه‌شناختی به موزه تاریخ طبیعی وین انتقال یافت.^(۲۹) کتاب «ایران، سرزمین و مردم آن» یا سفرنامه پولاک، حاصل مطالعات و تجارب علمی - عملی او طی ده سال اقامت در ایران است و بخش مهم آن پیرامون بیماری‌ها و گیاهان دارویی شفا بخش است. پولاک به‌عنوان حکیم باشی ناصرالدین‌شاه و پزشک دربار، در تألیف این اثر ارزنده از یادداشت‌های سودمند همکارش، دکتر هِنچه آلمانی، مقیم رشت بهره گرفت.^(۳۰)

بی‌نوشت:

- ۱ - غلامعلی همایون، اسناد مصور اروپائیان از ایران (از اوایل قرون وسطی تا اواخر قرن هیجدهم)، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۳ - ۵.
- ۲ - مأخذ پیشین.
- ۳ - انگلبرت کمپفر، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران ۱۳۵۰، ص ۷.
- ۴ - مأخذ پیشین، مقدمه از پروفیسور والتر هیتس، ص ۱ - ۱۲.
- ۵ - الفونس گابریل، ایرانگردان از یاد رفته (آلمانی)، وین ۱۹۶۹، ص ۱۰۲ - ۱۱۷.
- ۶ - منبع پیشین.
- ۷ - الفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۷ و ۲۱۲ - ۲۱۳.
- ۸ - مأخذ پیشین، ص ۴۸۶.
- ۹ - ایضاً همان.
- ۱۰ - نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف، سفرنامه خانیکوف، گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی. مترجمان دکتر اقدس یغمائی و ابوالقاسم بیگناه. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۵، ص ۷۳ و ۲۱۸؛ الفونس گابریل، همانجا، ص ۲۵۱ - ۲۵۲؛ همو، عبور از صحاری ایران، برگردان فرامرز نجد سمیعی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۱، ص ۴۸ - ۴۹ و ۲۰۵ و ۲۷۲.
- ۱۱ - الفونس گابریل، همان، ص ۴۸۴.
- ۱۲ - نیکولای و. خانیکوف، همان اثر، ص ۵۷، ۸۰، ۱۳۴، ۱۴۲، ۲۵۲.
- ۱۳ - الفونس گابریل، همان کتاب، همان صفحه.
- ۱۴ - الفونس گابریل، ایرانگردان از یاد رفته، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
- ۱۵ - مأخذ پیشین.
- ۱۶ - الکساندر خودزکو، سرزمین گیلان، ترجمه دکتر سیروس سهامی، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۱ - ۱۵. نیز رجوع کنید به: عبدالکریم گلشنی، تاریخچه وبا و طاعون در گیلان، هفته‌نامه «گیلان ما» (چاپ رشت)، شماره‌های ۲۰ - ۲۴ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۶۰)؛ فریدون نوزاد، پيله ناخوشی، طاعون سیاهی که رشت را به شهر مردگان تبدیل ساخت، هفته‌نامه «تحول» (چاپ رشت)، شماره‌های ۹۸ - ۱۰۰ (مرداد ۱۳۷۳).
- ۱۷ - مأخذ پیشین، (سخن مترجم).
- ۱۸ - الفونس گابریل، همان، ص ۱۰۹.
- ۱۹ - الکساندر خودزکو، سرزمین گیلان، ص ۶۰.
- ۲۰ - الفونس گابریل، همان، ص ۱۱۶.
- ۲۱ - الفونس گابریل، تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، ص ۴۸۰.
- ۲۳ - الفونس گابریل، همان، ص ۲۴۷.
- ۲۴ - مأخذ پیشین، ص ۴۸۳.
- ۲۵ - همان کتاب، همان صفحه.
- ۲۶ - مأخذ پیشین، ص ۲۸۵.
- ۲۷ - محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۷، ص ۱۷۹.
- ۲۸ - الفونس گابریل، تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، ص ۲۶۰ و ۲۸۵.
- ۲۹ - عبدالکریم گلشنی، پولاک، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۵، تهران ۱۳۷۹.
- ۳۰ - سفرنامه پولاک، «ایران و ایرانیان» نوشته یاکوب ادوارد پولاک، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۱.



نمونه گیاهان دارویی

پیامبران و تمدن‌ها

دکتر عصمت حکیمی

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

«مذاهب و بنیان‌گذاران آنها در تاریخ نقش بزرگی اجرا کرده‌اند و هرگز در موقع مطالعه تاریخ نمی‌توان این نقش عمده را نادیده گرفت. اما من در موقع نوشتن مطالبی درباره مذاهب با اشکال مواجه می‌شوم.

جای هیچ تردید نیست که بنیان‌گذاران مذاهب بزرگ از زمره بزرگترین و نجیب‌ترین مردانی هستند که در دنیا به وجود آمده‌اند. اما پیروان آنها کسانی بودند که بعدها پس از ایشان آمده‌اند. اغلب از بزرگی و نیکی بدور بوده‌اند.»
«جواهر لعل نهرو. نگاهی به تاریخ جهان، ج. ۱. ص ۹۱»

مقدمه :

در تدریس درس تمدن‌های ملل مشرق زمین بارها سؤالاتی درباره پیامبران و نقش آنها در تاریخ تمدن شده بود که به لحاظ کمی وقت و گستردگی مطلب پاسخی در خور داده نمی‌شد. ولی همواره پرداختن بدین مطلب، پویا شدن و نوشتن شرحی در زمینه آن حتی به صورت فشرده ضروری می‌نمود تا سرآغازی باشد جهت شکافتن مطلب به وسیله مطلعین و علاقه‌مندان و رفع ابهامات و عیان نمودن حقایق.

مسلم است که پیامبران راهنمایان بشر به سوی کمال بوده‌اند حال از خود می‌پرسم من و ما که مربیان نسل جوان می‌باشیم از زندگی و نقش آنها تا چه حد مطلع هستیم؟ بی‌تردید اطلاعات ما درباره زندگی بسیاری از پیامبران نه دقیق می‌باشد و نه کامل. می‌دانیم همه پیامبران از شرایط زیستی همگن برخوردار نبوده‌اند و به قول دکتر شریعتی^(۱) پیامبرانی که از سرزمین‌های چین، هند و

ایران برخاسته‌اند به خانواده‌های اشراف تعلق داشتند، با وصف این آنان رهبران اخلاقی و معنوی شدند. طبق اسناد و کتب مقدس این صالحان راه کمال از همان آغاز تاریخ و پیدایش تمدن در میان مردم حضور داشتند.

ما در این نوشته سعی خواهیم نمود در **مرحله اول**، در یک تقسیم‌بندی کلی بر حسب تاریخ از نوح (ع) آغاز نموده و بحث‌های اصلی بعد را به ترتیب به ابراهیم (ع)، موسی (ع)، زرتشت (ع) اختصاص دهیم و در فواصل نظری به پیامبران دیگر چه از نسل آنها چه غیر آن بویژه در آسیای غربی داشته باشیم.

از نوح (ع) تا ابراهیم (ع)

نوح (ع) به کهن‌ترین دوران تاریخی و به آغاز شهرنشینی تعلق دارد.^(۱) وضعیت این پیامبر از نظر زمان زیست، نحوه زیست، سالهای عمر و حتی خانواده با غالب پیامبران مابعد خود تفاوت دارد و حتی از نظر ایفای نقش در زندگی بشر. نوح (ع) در زمان و مکانی زندگی می‌نمود که مدنیت نخستین تجربیات شیرین را بدست می‌آورد و ابتکارات اولیه در هر زمینه‌ای عرضه می‌نمود. در الواح سومری درباره بین‌النهرین و سومریان در دورانی که مقارن با زندگی نوح (ع) می‌شود چنین آمده است:^(۲)

در این موقع در سومر دو مجلس وجود داشت مجلس شیوخ و مجلس عوام. مجلس عوام خاص جوانانی بود که قادر به حمل اسلحه بودند و در مواقع سرنوشت‌ساز تشکیل جلسه می‌دادند. اینها در این مجالس اختیارات پادشاه را محدود نموده و رأی مردم را دخالت می‌دادند. سومر از چند دولت - شهر فدرال تشکیل می‌شد که با هم رقابت داشتند...^(۳)

به نظر می‌آید رقابت همراه با تأثیر بخشی و تأثیر پذیری بویژه در حرفه‌ها و یادگیری در این زمان که دوره توحشش نیز گفته‌اند فکر جمعی و محیط را به درگیرها و جنگ واقعی سوق نمی‌داد و ماقبل از

۱- نوح (ع) و ادریس (ع) دو گروه از فرزندان آدم بودند یکی شان ساکن دشت و دیگری ساکن کوه. اخنوخ نام دیگر ادریس بود وی نخستین پیامبر بود که با قلم نوشت و سی صحیفه داشت. طبری. ترجمه تاریخ طبری، ج. ۱. ص ۱۱۰-۱۱۳. لازم است بدین نکته اشاره شود: اگر ما گردآورده‌های کلیه دانش‌ها و اطلاعات سرزمین بین‌النهرین و ترجمه آن را به زبان اکدی و نیز مجموعه قوانین حمورابی را در نظر بیاوریم که بنا به روایت تاریخ از محفوظات شفاهی و نوشته‌ها، از آیین‌نامه‌ها یا نظام نامه‌های متعلق به سازماندهان و شاهان ماقبل خود تشکیل شده است مسلماً صحیفه‌های ادریس پیامبر (ع) نیز در مجموعه‌های دینی یا اساطیری وجود داشته و یا در بوجود آوردن ادبیات دینی سومری بی‌تأثیر نبوده است علاوه بر آن در قصص الانبیاء می‌آید: که علم نجوم از معجزات او بود، قصص الانبیاء به تصحیح فریدون تقی‌زاده، ص ۳۵

۲- کرامر، ساموئل. الواح سومری. ص. ۱۷۵، ۱۸۲.

۳- دکتر شریعتی، در کتاب تاریخ و شناخت ادیان می‌نویسد: «قبیله که به صورت عرض و همجواری و خانوادگی و پیمان‌بندی انفرادی و گروهی است در جمع یک یا چند ریش سفید مورد اعتماد به صورت چهره‌های قبیله وجود دارد یعنی قدرت مردمی است. ولی در گذر زمان قدرت سیاسی و اجتماعی در وجود یک رئیس، یک رهبر تجلی می‌کند. رئیس و رهبری که دارای حقوق اجتماعی و حاکمیت سیاسی مقتدری که بر افراد اعمال می‌کند و سلسله مراتب اجتماعی ایجاد می‌شود. شریعتی - علی، تاریخ و شناخت ادیان، ج - ۲، ص ۱۰۴.

طوفان یعنی دوره‌ای که پادشاهی هم وجود داشت نشان قابل توجهی از آن نداریم شاید علت اصلی همان کشیده شدن ذهن انسان به سوی ناشناخته‌ها و غلبه بر طبیعت بود لیکن در همین موقعیت بودند ناهالانی مغرور و غافل از قهر طبیعت که بالاخره به صورت عذابی الیم بر آنان فرود آمد و این نوح پیامبر بود که نسل بشر و جانداران دیگر را از نابودی نجات داد. کاوش‌های باستانشناسی در بین‌النهرین بویژه در منطقه اور وجود سیل عظیم را نشان^(۱) داده است روایات گوناگون درباره آن به زبان سومری، اکدی، بابلی، یونانی و غیره در دست است علاوه بر آن در قرآن در ۴۳ مورد نام نوح (ع) آمده در شش سوره: اعراف، هود، مؤمنون، شعراء، قمر و نوح که در دو سوره آخر با شرح و تفسیر بیشتر همراه است.^(۳) حاصل روایات آنکه اشراف قوم نوح(ع)^(۴) فرموده‌های وی را برای دوری از فساد و روی آوردن بسوی خدای یکتا نپذیرفتند و گفتار او را حمل بر ریاست‌طلبی نمودند پس خود به عذاب الهی دچار گشتند. نوح پیامبر(ع) با کشتی که بفرمان خدا ساخته بود خود و فرزندان خود و صالحانی را همراه با موجودات دیگر نجات داد. در کتاب الکافی از امام صادق روایت می‌شود:^(۵) «خَانه نوح در قریه‌ای در کنار فرات بوده است و آن قریه در سمت غرب کوفه قرار داشته...»

همانگونه که اشاره شد در الواح سومر و بابل و نیز در تورات درباره طوفان نوشته‌ها زیاد است و نیز در مورد نوح(ع)^(۶). شغل وی و خانواده‌اش کشاورزی نقل شده است. آقای یاحقی در کتاب فرهنگ

۱- زمین‌شناسان و جغرافی‌دانان در مورد بین‌النهرین سفلی و میانه می‌نویسند: در حال حاضر رودخانه دجله بعد از سامره (در قسمت بلد) به صورت شطی با عرض ۱۸۸ تا ۲۱۲ با عمق ۷/۴۱ تا ۱۳/۷۴ متر جریان پیدا می‌کند و چون رودهایی که بدان می‌ریزند با شیب بیشتری هستند با وجود کمی باران دجله پر آب می‌شود و آنگاه که عاملی چون باران شدید آن را تشدید کند دو شط دجله و فرات با هم لبریز شوند وسعت آن کیلومترها می‌شود. عبدالعزیز دوری و دیگران، بغداد، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۹۱-۹۲.

۲- قطر لایه‌ای که در شهر اور نشان از سیل دارد دو متر و نیم می‌شود.

۳- رسولی محلاتی، هاشم، تاریخ انبیاء ج. ۱، ص ۴۲۰.

۴- بزرگان قومش و توانگران عیاش مردم را علیه او می‌شورانند، بر مخالفت و آزار او تحریک می‌کنند... [آنها به مردم سفارش می‌کنند] که خدایان خود را از دست ندهید و بخاطر نوح (ع) دست از اطاعات بر ندارید. ترجمه تفسیر المیزان. ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۷. در آیه‌ای از همان سوره اسامی و د، سواع، یغوث، یعوق و نسر نام و پنج بت از بت‌های آنان است که از سایر بت‌ها مورد احترام بیشتری بوده و به پرستش آنها اهتمام بیشتر می‌ورزند. همچنین در کتاب الاصلنام در این باره می‌خوانیم و د، سواع، یغوث و نسر [نام] مردمانی صالح و شایسته بودند که همه در یک ماه مردند و خویشان بر آنها سوگوار بودند پس مردی از اولاد قاییل، بایشان گفت که به جای هر یک پیکره بسازند و چنین شد و در جائی برایشان نصب کرد و آنان این پیکره‌ها را تعظیم و تکریم می‌کردند. چون نسلی ما بعد نسل دوم برآمد که از گذشته اطلاع نداشتند بر پرستش آنها پرداختند ابومنذر هشام بن محمد کلی، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، ص ۱۴۷. البته دکتر شریعتی در تاریخ تمدن و نیز میعاد با ابراهیم نظرات خود را درباره بت‌پرستی آورده از جمله بت‌پرستی دستگاه مذهبی است که به وسیله طبقه‌ای و گروهی که تمییز طبقاتی و اختلاف گروهی و اختلاف نژادی و اختلاف خانوادگی در جامعه بشری به وجود آورده‌اند تا وضع بشر را پس از مالکیت و کشاورزی دوگانه شدن را توجیه کند و این اصل که انسانها با هم برابر نیستند... میعاد با ابراهیم ص.

۵- اسحق الکلبینی. کتاب الروضه من الکافی. ج ۲، ص ۱۰۱.

۶- دائرة المعارف‌های خارجی از جمله آمریکانگونه‌های معرفی نوح (ع) و اصل و منشأ آن را ذکر نموده‌اند.

اساطیر^(۱) در شرح مفصلی دربارهٔ نوح (ع) می‌نویسد: که «نوح را باعتبار ساخت کشتی درودگر هم گفته‌اند.»

نام نوح در الواح سومری^(۲) زیوسدرا (Ziusudra) و در الواح بابلی «اوقانا پیشتیم» می‌آید. او را پادشاهی صالح و پرهیزکار معرفی می‌نمایند که با دعا‌های خود منتظر وحی بوده و طبق آن کشتی می‌سازد و نسل بشر و گیاه را حفظ می‌نماید. تمام روایات و نوشته‌ها متعلق به مابعد طوفان می‌شود که نوح پیامبر (ع) پسر لامک یا لمک^(۳) از نظر آنها پادشاهی است که احتمالاً جانشین پدر گشته است در اینجا سعی می‌شود با توضیحاتی بیشتر مفهوم جمله ذکر شده روشن گردد. بطور کلی از مطالب برخی الواح چنین دریافت می‌شود که وی (نوح ع) از برجستگان قوم خود بود و در محیط وی یعنی بین‌النهرین قبل از طوفان پنج شهر سازمان یافته بودند^(۴) بنامهای اُردو، یَدْتی بی‌را، لاراک، سیپار که هر یک را فرمانروا یا شاهی اداره می‌کرد و آخرین شهر بنام شُر و پاک^(۵) بود که بروایت الواح زادگاه این پیامبر بود و همین مکان بود که ما قبل طوفان توسط لمک (یا اوبارتوتو) پدر نوح (ع) اداره می‌شد.^(۶) از متون اسلامی چنین بر می‌آید که شهر ثمانین^(۷) توسط نجات‌یافتگان طوفان در دامنهٔ کوه جودی ساخته شد و همچنین گفتگوی گیل‌گمش^(۸) (قهرمان افسانه‌ای) و نوح (ع) در محل جزیره^(۹) دور از شُرپاک انجام پذیرفت. بنابراین بازگشت نوح (ع) که سیصد و پنجاه سال پس از طوفان زیست به شهر خود بلافاصله انجام نگرفت. البته چنین بازگشتی وجود داشته زیرا که در الکافی مدفن وی نجف اشرف ذکر شده است که دور از محل شُرپاک گذشته نیست.

دوره ماقبل طوفان را برای اقوام کره زمین دورهٔ بهشتی ذکر نموده‌اند،^(۱۰) دوره‌ای است که بیشتر در

- ۱- محمد جعفر یاحقی. فرهنگ اساطیر. ص ۴۲۳ - ۴۲۵. ۲- کرامر، ساموئل، فرهنگ اساطیر، ص ۱۷۵، ۱۸۲.
- ۳- توین بی در کتاب «بررسی تاریخ تمدن» ضمن شرحی دربارهٔ قابیل و فرزندان او و نقش آنها دربارهٔ لمک می‌نویسد: «[وی] به یکسان بنیان‌گذار تمدن صحراگردی و کشاورزی اسکان یافته و تمدنهای صنعتی قلمداد می‌شود. بررسی تاریخ تمدن. ص ۶۹۲.
- ۴- کرامر، ساموئل. الواح سومری، ص ۱۷۵ - ۱۸۲.
- ۵- این همان مکانی است که در الکافی نام آن آمده است و جالب توجه نزدیکی مکانها (از نظر فاصله بهم) و اتفاقات در گفته‌های باستانشناسان و گفتار امام صادق (ع) می‌باشد.
- ۶- ف. زیران و دیگران. فرهنگ اساطیر آشور و بابل. ص ۸۳. نکته قابل ذکر در اینجا اینکه شهرهای نامبرده در سطور فوق، مابعد طوفان هم آباد بودند و هم قرن‌ها تمدن در آنها جریان داشت و از مبهمات فاصله وقوع سیل و آبادانی مجدد شهرهاست بنظر می‌آید که مدت آن زیاد نبوده است.
- ۷- مطلبی را السترنج در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۰۱ آورده: «از جزیره این عمر کوه جودی در سمت خاوری آن دیده می‌شود که مسجد نوح بر قلّه آن کوه ساخته شد و قریه الثمانین (هشتادان) در پای آن کوه است... آورده‌اند هشتاد نفر از همراهان نوح قریه را در پای این کوه بنیاد نهادند که بعد دهشتادان نامیده شد.»
- ۸- در الواح بابلی به موازات نام «اوتاناپیشتم» نام گیل‌گمش نیز می‌آید در این الواح گفتگوی گیل‌گمش با نوح (ع) بصورت منظومه‌ای نقل شده است. کرامر. الواح سومری، ص ۲۲۳.
- ۹- در بسیاری از منابع جزیره بعنوان جزیره دیلمون یا بحرین آمده. اما بدین نکته باید توجه داشت که خوش آب و هواترین منطقه شمال‌غرب عراق در غرب کوه جودی بین رودخاتور و فرات قرار دارد آنجا نیز جزیره خوانده میشد.
- ۱۰- شریعتی می‌نویسد: دورهٔ ماقبل کشاورزی دورهٔ طلایی بود دوره بدوی، ناخودآگاه بعد کشاورزی سفره طبیعت را تبدیل به

صلح می‌گذرد. دورهٔ سازندگی که هنوز از تبعیض نژادی خبری نیست و اگر اقوام مختلف از منساهای گوناگون در مراکز تمدن حضور پیدا کرده‌اند هنوز آنگونه تماس خشونت‌آمیز و اصطکاکی پیش نیامده است. در واقع دوره‌ای است که انسان فکر می‌کند، با ایمان کار می‌کند، اندیشه او را ساخت ابزار تازه، اختراع جدید یا ابتکاری نو به خود مشغول می‌دارد. در این موقعیت هرگونه نیاز فردی یا اجتماعی مشوق او در پدید آوردن و رفع نیاز است. آن موقع که انسان به تنهایی با طبیعت مشکل داشت اینک در زندگی اجتماعی خود را قادر بر فائق آمدن بر بسیاری از مشکلات می‌یابد.

دورهٔ مابعد طوفان وضع تفاوت پیدا نموده است، بسیاری از روستاها زیر گل و لای محو گشته‌اند ولی نوح پیامبر(ع) بروایتی با هشتاد تن دیگر زنده است او پیامبری است که شاهد دو مرحلهٔ مهم از تاریخ بوده است بنظر می‌آید او بر بالای شکاف عظیمی که طوفان در تاریخ بشر، آنهم در آغاز شهرنشینی ایجاد نموده است، نگاهی بدوسوی دارد از یک سو آنچه که در گذشته روی داده است و از سوی دیگر اینک به تکاپوها برای بازسازی و بازیابی گذشته. او شاهد فرود آمدن غضب خداوند بر نافرمانان بوده است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که محیط مابعد طوفان چگونه است. آیا تمدنی که با پس زدن گل و لای می‌رود بار دیگر شکوفا گردد آغشته به آن رایحه خوش و روح افزا بهشتی ماقبل طوفان می‌باشد یا خیر؟

نظرات در این باره متفاوت است. یکی از نظرات در کتاب یونسکو اینگونه منعکس می‌گردد.^(۱) «پس از آرامش مابعد آن طوفان به یکباره مهاجران بسیاری از شمال بین‌النهرین سرازیر شده و در کنار جنوبی‌ها قرار گرفتند. آنان فلزکاران ماهر آشنا به استفاده از چرخ کوزه‌گری و فنون جدید بودند. با کمک آنها چرخ تمدن بار دیگر به حرکت درآمد و رُخاستگاه آن، این بار شهر اوروک^(۲) یا ارخ بود که بعدها به عنوان شهر مقدس شناخته شد. مسلماً بشر بر مبنای تجربیات گذشته می‌رود باز دورهٔ درخشانی از تمدن بویژه مادی را به ظهور رساند. پادشاهی بار دیگر شکل می‌گیرد. جمعیت به سرعت^(۳) رو به افزایش می‌رود مسلماً این آغاز دوباره تا حدودی متفاوت با گذشته، همراه با پدیده‌های جدید مادی و معنوی، و شیوه‌های سازماندهی، دخالت دادن اعتقادات دینی و غیره...

(ادامهٔ پاورقی از صفحه قبل)

سفره آدم کرد و زور بازو مطرح شد و کنار کشیدن دیگران و بردگی... و بعد اخلاقیات ناپسند و اختلافات طبقاتی، تبعیض نژادی... و حمورابی همه آنچه را که در جامعه بوجود آمده بود همه آن تبعیض و غیره را به صورت قانونی در آورد قانونی در واقع نماد تمدن. مبعاد با ابراهیم. ص ۳۶.

1- Histoire du developement culturd et scientifique de L. huomanite V.i.p.215.

۲- شهر اوروک به روایت ساموئل کرامر سومری‌های واقعی را در خود جای داده بود.

۳- آیا اینان از فرزندان نوح (ع) استقرار یافته در شمال بین‌النهرین می‌باشند یا آنگونه که باستانشناسان و تاریخ‌نویسان می‌آورند نسل دوم مهاجران عربستان هستند که از جنوب رو به سوی شمال می‌آورند. بررسی تطبیقی و نمایاندن وقایع به صورت صحیح و حقیقی آسان نیست یا لاف‌ل منابع زیاد، شواهد بسیار و زمان طولانی لازم دارد.

است. در اینجا سعی می‌شود با آوردن نمونه‌هایی مطلب بیشتر شکافته گردد و به عوامل مؤثر نیز اشاره شود. توین بی می‌نویسد:^(۱)

«مصر در دوره ماقبل پادشاهی، جمعیتی داشت متشکل از قبایل (از فرزندان حام) استقرار یافته در طول دو ساحل نیل و این دوره نیز برای مصر دوره بهشتی بود در این زمان قبایل بصورت واحدهایی جداگانه در طول ساحل مستقر بودند. هر قبیله رسوم، عادات و مقدسات یا خدای خود را داشت با فرمانروای ویژه. روابط بین قبیله‌ها بر مبنای همزیستی مسالمت‌آمیز و در واقع آهنگین بود و در ارتباط با خارجی‌ان نیز از خط مشی مشابهی پیروی می‌نمودند»^(۲) از این رو به قول ویل دورانت برای آنان نیازی نبود که بمانند سرزمین کنعان هر چندگاه پیامبری برای رفع ظلم و برقراری مساوات در جامعه ظهور کند.

در اینجا نیز آن‌گاه که جمعیت رو به افزایش نهاد به ویژه با ورود روزافزون مهاجران دریایی (رسیده احتمالاً از بین‌النهرین، آن هم از طریق راه دریایی) هر چند صلح خواه، آن آهنگ شیرین زندگی سواحل نیل خدشه‌دار شد و به سوی زرد خورد و جنگ‌ها سوق داده شدند و سرزمین در چاره‌جویی به بازیابی صلح و آرامش، نخست به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد و تغییراتی را شامل گردید که آن هم ثمربخش نبود، بالاخره ساحل‌نشینان رود نیل که شاید حداقل یک هزار سال در شرایطی که ذکر شد زندگی کرده بودند بدین نتیجه رسیدند که قبل از پاشیدن کامل (یا به قول توین بی قبل از مرگ) نوعی نظام حکومتی و فرمانروایی همراه با قدرت مطلقه شبه خدائی را پذیرا گردند و طی دو هزار و پانصد سال از فراغه حراست نمایند و بار خردکننده جامعه به نفس افتاده آنگونه که در تواریخ منعکس است را فلاحان بدوش کشیدند و طبقه کارگر به بار سنگین هرم‌سازی تن در دادند. البته عوامل دیگری چون دور بودن از مسیر آمد و شدهای زیاد در شکل دادن به منظور آنان یعنی یک پادشاهی یکپارچه تأثیر داشتند و مسئله دین نیز در سایه این حکومت متمرکز به طریقی عمل شد که نوعی نظارت مشابه دینی بر روی کل منطقه زیر چتر پادشاهی اعمال گردید.

کشور مصر در طی دوران طولانی فرعونی با ساختاری هرم‌گونه اجتماعی، در محیطی بسته‌تر و محفوظ‌تر از بین‌النهرین هر چه تمدن به وجود آورد برای کل خانواده مصری بود، ولی تمدنی با هویتی مشخص‌تر و موفق‌تر بویژه در زمینه هنر. در حالی که مقارن همین احوال در سرزمینی که نوح پیامبر(ع) حضور داشت، گرچه از گفتگو میان یک پهلوان (چون گیل‌گمش) و یک پیامبر آن دید وسیع و نبوغ پیامبری را در یک سو و آن اضطراب بشر از فناپذیری را در سوی دیگر می‌بینیم، ولی کل منطقه از آغاز تاریخ به بعد پربار بود و اینک نیز پربار بیش می‌رود، مسلماً عواملی با پیشرفت زمان در نحوه‌های اداری دولت شهرهای بوجود آمده و اعتقادات مردم تأثیر می‌بخشیدند، برخی از عوامل

تأثیربخش بویژه از مابعد طوفان تا پایان دوره بابلی بیچشم می‌خورد از این جمله‌اند:

۱- مابعد طوفان تمدن بوجود آمده در واقع با ابتکار سومریان بود که سامیها و برخی اقوام بومی در آن نقش داشتند. در این‌جا دولت شهرها جدا از هم شکوفا می‌شدند همراه با استقلال کامل^(۱) اگر دولت شهری از امکانات یا قدرت بیشتر برخوردار می‌شد و دولت - شهر کوچکتری تحت نظارت آن قرار می‌گرفت باز شخصیت دولت - شهر کوچکتر محفوظ می‌ماند و اینجانب در مطالعاتی که داشتم به این نتیجه رسیدم که بخشی از این استقلال داری و استقلال بخشی مربوط به روحیه آزادنشانه و بی‌نیازی سومریها و یا در کل به هند و اروپائیها مربوط می‌شد. که در خلال صفحات بعدی بارها شاهد آن خواهیم بود. نکته قابل ذکر اینکه گرچه این دولت - شهرها از بنیاد اقتصادی بودند ولی هویت آنها مذهبی بود.

۲- گرچه با وجود قبایل و طوایفی صحراگرد که هنوز از دامنه‌های زاگرس غربی تا شرق افریقا در حرکت بودند نمی‌توان به طور قاطع از ایمان و اعتقادات دینی یکسان سخن داشت با وصف این برخی ویژگی‌ها از نظر دینی در بین‌النهرین مشترک بود. تاریخ باستان مشرق زمین یک مسئله دینی را روشن می‌نماید و آن اعتقاد مردم این دوره بخدایان است البته به گونه‌ای خاص دایرةالمعارف آمریکانا این مطلب را می‌نویسد که «تفاوت بزرگ نوشته‌های تورا (و همچنین قرآن‌ما) با الواح بین‌النهرین درباره نوح پیامبر(ع) در جنبه **خداشناسی** آن می‌باشد یعنی آن برتری خدای یگانه بر چند خدائی و همانگونه که اشاره شد محیط در کل محیطی معتقد بود.^(۲) مطلبی در مجموعه تاریخ توسعه فرهنگی و علمی بشر^(۳) آمده که شاید آوردن آن در اینجا بی‌مناسبت نباشد بدین مضمون:

«در اینجا (بین‌النهرین) اعتقادات دینی وسیله عدم تحرک یا محافظه‌کاری نمی‌شود...» در ثانی در مطالعات موقعیت آب و هوایی منطقه از قرون دورتر نشان از مراحل گرم شدن تدریجی هوا از شمال به جنوب و در نتیجه جابه‌جایی ساکنین دارد و آن نخستین رسیده‌ها یا مهاجرین از همان آغاز تاریخ در محیطی فعال و متحرک قرار گرفته بودند و پدیده‌هایی هم که آنها را احاطه نموده بود غیرمتحرک نبودند و در داخل یا پشت هر پدیده‌ای یک شخصیتی غیر از انسان وجود داشت که از نظر هویتی قابل قیاس با (انسان) آن نبود البته نه بدان مفهوم که همه چیز الهی باشد. بلکه بدان معنی بود

۱- ماقبل طوفان اکثریت جمعیت با سومریها یا غیر سامی بود ما بعد طوفان مهاجرتها سامیها را در اکثریت قرارداد بنابراین حضور بیشتر آنها در تعدادی از این دولت - شهرها می‌توانست بدین علت باشد.

۲- اورنانشه شاه لاگاش برای ساخت معبد جامع شهر از هر محله‌ای سبده‌ای از خاک برداشت. بعد محل ساخت معبد را تطهیر و معطر کرد و آن خاک‌های گردآورده را پس از زدودن از هرگونه آلودگی از آنها خشت‌هایی فراهم آورد که دیوارها یا سازه معبد را با آن استوار ساخت و در این استواری همه ساکنین شریک شدند.

۳- یونسکو، همان، ج ۱، ص ۵۷۷.

که انسان نمی‌توانست به آن الوهیت دست یابد مگر در یک هم‌آورد کامل از همه و در همه^(۱) از جملات فوق می‌توان بدین نتیجه رسید که خدایان در آنجا از طریق یا در دل پدیده‌های طبیعت خود را به انسان نشان می‌دادند آنها (مردم) به نوعی شناخت رسیده بودند که در نوع خود هم عمیق بود و هم لطیف.

۳- گفته شد شهرها دارای هویت مذهبی بودند بخشی از آن مربوط به مطالب آمده در سطور فوق می‌شد. از طرفی دیگر تاریخ به ما می‌گوید که نخستین سازماندهی مدنی در همین مکان‌ها داده شد یعنی نخستین خانواده‌ها، فامیل‌ها یا گروه‌های کوچکی که دور هم بودند به تجربیات اولیه در این باره دست زدند. اکثر سازماندهان اولیه قبل از موروثی شدن پادشاهی، ریش سفیدان و یا شیوخ بودند^(۲) و غالباً با مقام‌های مذهبی. هر چه خانواده یا گروه یا قبیله توسعه می‌یافت مسئولیت اداره آنها بیشتر و نیاز به کمک بیشتر احساس می‌شد و از این پس هر چه خارجی یا خویشان دیگر بدین جمع اضافه می‌شدند و سازمان گسترش می‌یافت بر قدرت اداره کننده افزوده می‌گشت و بر قدرت‌های همجوار هم اثر می‌گذاشت. این تحول تدریجی دولت - شهرها را به وجود آورد در این حالت اعتقادات بشری نیز می‌بایست با شرایط جدید وفق پیدا نماید. بدین ترتیب بویژه تا دوره اکد (آکاد) آن خودمختاری دولت شهرها و جنبه مذهبی آن تأثیر پذیرفته و از سازمان دهندگان به نحوی حفظ گردید.

زمان توقفی ندارد و ما ضمن مطالعه سرزمینهای یاد شده از نوح پیامبر (ع) و نسل اول و دوم او دور می‌شویم و هدف ما در تاریخ جستجوی نقش پیامبران در تمدن‌هاست.

ما در صفحات گذشته مطالب لازم را درباره مصر آوردیم در اینجا باید اضافه نماییم که در مصر آن یکپارچگی به وجود آمده و قدرت مطلقه تا حدود ۲۷۰۰ ق.م حفظ گردید آنچه که از قرن نزدیک به نیمه هزاره سوم پیش آمد ناشی از تأثیر اعتقادات فراعنه و مصریان رده بالا به زندگی مابعد موت و دستیابی به تقرب و عزت در خور نزد اوزیریس^(۳) می‌باشد از این جهت معماری مقبره‌ای اهمیت می‌یابد و این جایگاه ابدی تدریجاً تبدیل به موزه‌هایی از هنر می‌گردد. مقبره که نخست به صورت مصطبه بود از سالهای ۲۶۰۰ ق.م تبدیل به هرم می‌گردد که نخستین نمونه آن بنام ساکارا (سقاره) از زمان زوسر در محلی به همین نام سر بر می‌افرازد و هنر بیشتر به معماری اختصاص می‌یابد هنر

۱- مثال یک نی روئیده در یک باتلاق که بظاهر فقط یک نی می‌باشد این نی را می‌توان در ساخت یک کلبه، در ساخت یک سبد بکار برد در عین حال یک چوپان می‌تواند از آن یک ساز موسیقی بسازد تا در آن برای بره‌های خود نواهای دلنشین بنوازد. از سوی دیگر یک کاتب هم می‌تواند آن را وسیله نگارش خود سازد، ویژگی‌های نامبرده و برخی دیگر می‌تواند او را بصورت یک الهه درآورد، که دارای شخصیت پرتحرک و مجموعه‌ای از فعالیت‌هاست که همیشه ماندگار است.

۲- در صفحات گذشته به این مطلب اشاره شد که این نوع سازماندهی در سیر تکاملی خود و گسترش اجتماعات غالباً تبدیل به ساماندهی هرم گوم شد که در آنجا قدرت در رأس بود و بعد طبقات.

۳- اوزیریس، فرزند نوت ایزد بانوی آسمان و گب در شهر تب زاده شد. وی بعنوان ایزد مردگان از محبوبیت زیادی برخوردار بود. ژ. ویو. اساطیر مصر، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، ص. ۲۵ - ۲۹.

معماری، مکاتب معماری هرم‌سازی، مقبره‌سازی و در کنار آن گاه ساخت معابد طی هزاره‌ها تداوم می‌یابد و جاودانه‌ترین نوع معماری سنگی پدید می‌آید که به‌جز ستون‌های باصلابت و سر ستون‌های نمادین با قاعده‌ترین مجسمه‌ها و نیز نقاشی‌ها تزئین‌بخش آن می‌گردند. در واقع هنرهای خاص و آنگونه‌ی اعجاب‌انگیز که از آغاز تاریخ تاکنون هم ماندنی نداشته‌ند، علاوه بر آن اصرار در نگهداشت جسد متوفی (مربوط به طبقات بالا) با بهترین شکل و مداوم‌ترین حالت منجر به ابداعی خاص می‌گردد بنام مومیائی (مومیائی نمودن اجساد). آنها نه تنها طی هزاره‌ها در این شیوه تبحر می‌یابند بلکه در پزشکی عملی دوران باستان پیشگام تمدن بشری می‌شوند.

از مصر تا بین‌النهرین از یک سو، از مصر تا حاشیه دریای مدیترانه، جبال توروس، آسیای صغیر تا جبال زاگرس از سوی دیگر، در گذر زمان وقایع و حوادث پشت هم می‌آیند. اینجا دنیایی از تحرک، رفت و آمد است. آمده‌های از شمال غالباً هند و اروپائی (یا برخی از فرزندان یافت) می‌باشند و در جهت معکوس رفت و آمدها یا مهاجرت‌ها از جنوب عربستان بسوی شمال توسط نژاد سامی یا نسل نوح (ع) می‌باشد.

آنچه که مابعد نوح (ع) تا زمان حضرت ابراهیم (ع) بدنیای کنونی ما رسیده است تمدن مادی و معنوی، به صورت فرهنگ اساطیر، علم و ادب و هنر است. بنابه روایت آنچه که مقصود و هدف نوح (ع) بود دنیایی از پاکی‌ها، بدون آلودگی و ناپاکی‌ها بود مسلماً، آن بهشت درخشان گذشته بار دیگر نمودار می‌شد اگر سرزمین با امواج مداوم مهاجرین همراه نمی‌شد.^(۱) ولی مهاجران رسیدند و از اواسط هزاره سوم ق.م بدون وقفه می‌رسیدند تازه واردین شرقی هند و اروپائی بجز هیتی‌های آسیای صغیر معمولاً ترسی در دل ساکنین ایجاد نمی‌نمودند و تا حدودی پذیرای بی‌ادعایی نیز محسوب می‌گشتند. بدین گونه از این پس در بین‌النهرین با سه نژاد مواجه می‌گردیم: هند و اروپائی، بومی یا آسیایی و بالاخره سامی. چنانکه اشاره شد سامیها از همان آغاز تحرک بیشتری داشتند و بوسیله آنها روستاها بوجود آمد از جمله بابل و کیش که مدتی بعد باز هم توسط آنها تبدیل به شهر شدند، ولی در این تمدن پیش رونده بین‌النهرین ابتکار عمل و اندیشه سازندگی بیشتر با پیشگامان سومری بود و سامی‌ها از خود استعداد کمتری نشان می‌دادند. آنها را اشاعه‌دهنده تمدن خوانده‌اند و گوینو^(۲) پیش تازی آنها را در جهت دیگری می‌آورد که با در نظر گرفتن سلسله اکد زیاد غریب نیست وی معتقد است که سامی‌ها علم یا شمع حکومتگری داشتند شاید بدین دلیل با کثرت جمعیت و تحرک آنها

۱- تواریخ نوین بیشتر امواج مهاجران عربستان بسوی شمال را به چهار دوره تقسیم می‌کنند که شامل هزاره چهارم، هزاره سوم، سال هزار ق.م و بالاخره آخرین آن مقارن با ظهور اسلام و امواجی که در فوق بدان اشاره می‌شود مربوط به هزاره سوم است که دو سویه بوده است در حالی که طبق روایات مورخین قدیم از دیار نسل نوح (ع) و جابجائی آنها بخشی به بین‌النهرین بهم رسیده، بخشی، مربوط به خود عربستان می‌شد.

2- Gobineau: essai sur L. iue. galite des races.

گوینو، ژوزف آرتور، کنت دو ۱۸۸۲ - ۱۸۱۶ درباره یکسان نبودن نژادها، ج. ۱، ص ۲۷۶.

بالاخره توانستند از نظر سازماندهی نه تنها در یک دولت - شهر، بلکه در کل منطقه نیز ایجاد نمایند و این عمل اولین بار توسط سارگن پادشاه اکدی (حدود ۲۳۱۶ - ۲۳۷۱) انجام پذیرفت که از نظر سیاسی تجربه‌ای تازه و در عین حال بی‌مانند بود. این تجربه خود برخی الزامات مشخص ویژه سازماندهی به شکل امپراطوری آشکار نمود از جمله: گسترش قلمرو، تقسیم آن به صورت ایالات، گماشتن مأمور سامی نژاد در رأس هر ایالت (نمایشی از نخستین شکل تبعیض نژادی آن هم رسمی)، فراهم آوردن مواد اولیه در خود قلمرو، ساختن راه‌های جدید، توسعه بازرگانی، تهیه تجهیزات جنگی و غیره. باز هم انجام اقدامی غیرقابل پیش‌بینی، یعنی ایجاد تغییر اساسی فرهنگی، انتخاب زبان اکدی (شاخه‌ای از زبان سامی) به عنوان زبان ویژه پادشاهی، بوجود آوردن تغییر در خط سومری، بدین گونه، زبان کهن سومری، از این پس زبان دوم کشور قلمداد شد و سارگن، آغازگر این سیاست جدید سعی نمود از اقدام خود بهره‌ای فرهنگی با آب و خاک زیر سلطه خود رساند یا بنام سلسله خود ثبت نماید، در نتیجه به دستور او کلیه متون یا محفوظات شفاهی در هر زمینه‌ای گردآوری و به زبان اکدی برگردانده شد. در ضمن کاتبانی تربیت و در هر ایالتی گماشته شدند و یادداشت‌های آنها نیز اضافه گردید و همه گردآورده‌ها به صورت مجموعه‌ای در گنجینه‌ای در شهر مقدس اور نهاده شد که حدود دو هزار سال بعد، زمان آشور از آنها بهره‌براری گردید.

اما، راجع به دین باید اشاره شود که در این زمان با وجودی که، سارگن حتی دختر خود را به عنوان خادمه یا راهبه در خدمت معابد مقدس شهر اوروک قرار داده بود خود دین آن مقام و منزلت گذشته را دارا نبود و قدرت مطلقه سارگن آن را تحت شعاع قرار داده و کمرنگ نموده بود. سومریان، آن سگان داران کشتی تمدن بین‌النهرین به ظاهر شیوه اداری و زندگی سامی‌ها را پذیرفتند و با آنان در نیافتادند شاید آنها بازگشت خود را منوط به زمانی می‌کردند که امکانات آن فراهم می‌شد. اما آنان زبان خود را همچنان حفظ نمودند و زبانشان از این پس تا دو هزار سال به صورت زبانی برای نگارش متون مقدس باقی ماند.

اینک با بازگشت به نقش پیامبران در تمدن‌ها و نگرشی به نوح پیامبر(ع) در می‌یابیم چه چیزی بیشتر سرگذشت نوح(ع) و طوفان عظیم می‌توانست از آن زمان تا کنون در کل کره زمین نزد همه اقوام جاودانه بماند و جلوه‌های آن در آثار دینی، ادبیات و هنر نقش بی‌نظیری به صورت بیانی، یا تصویری ایفا نماید؟ از جمله در آثار مذهبی و ادبی ایران:

ایدل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند

چون ترا نوح است کشتیان ز طوفان غم مخور

و هنرمندان جهان آن را در موزائیک کاریها (از جمله در فلسطین) و نقوش برجسته و نقاشی‌های کلیساهای بزرگ جهان یاد کنند.

سرزمین بین‌النهرین یا خاستگاه نوح(ع) تا دوره ابراهیم(ع) به تدریج با توسعه زیاد بازرگانی

تجدیدنظری در زندگی سنتی خود نمود که شاید جبر زمان چنین الزام می‌داشت.

در این مرحله از تحقیق ما به زمانی می‌رسیم که به اواخر سلسله سوم اور متصل می‌گردد و قدرت‌گیری سامی‌های بابل یا **آموریا** با نقش برجسته پادشاهی بنام حمورابی، تاریخ درخشان سلسله سوم اور، وسعت قلمرو و نفوذ تمدن و همچنین چگونگی اضمحلال آن را توصیف بنماید و نیز آماده شدن زمینه برای تبدیل نمودن روستای بابل به شهر و پایتخت آموریا. بابل شهری که مرحله حساس از زندگی ابراهیم (ع) در آن می‌گذرد. در اینجا کنجکاوای ما را به پی‌گیری در مورد پیامبرانی که از مابعد نوح (ع) تا این زمان هدایت مردم را به عهده داشتند و شناخت آنها می‌کشد.

منابع تاریخی اسلامی چون ترجمه تاریخ طبری، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و غیره جایگاه اولیه بازماندگان طوفان را شهر ثمانین (واقع در کوه جودی) می‌آورند و اضافه می‌نمایند که سرزمین‌های خالی توسط نوح (ع) بین فرزندان بنام‌های سام، حام و یافث تقسیم گردیده بود ولی همانگونه که اشاره شد انفجار جمعیت و وجود تازه رسیده‌هاست که سرنوشت منطقه را تعیین می‌نماید طبری می‌نویسد: (۱)

«از ابن عباس آورده‌اند که چون سوق الثمانین مابین فرات و صرات برای فرزندان نوح تنگ شد برفتند بابل را بنیاد کردند (۲) که دوازده فرسخ در دوازده فرسخ بود و بسیار شدند صد هزار بودند همگی پیرو اسلام.» (۳)

این مورخ در دنباله بیان نسل نوح (ع) و محل‌های استقرار آنها در گفتار از نخستین قبایل و سپس اقوام منشعب شده از این قبایل اضافه می‌نماید که ساکنین بابل و دیگر مکان‌های بین‌النهرین به لحاظ ازدیاد جمعیت در زمین پراکنده شدند و از جمله این اقوام عمالقه از نسل عملیق بودند در مشرق و عمان و حجاز و شام و مصر گرفتند و قوم عاد که در همه ریگزار از حضرموت تا یمن و قوم ثمود مابین حجاز و شام تا وادی القری حضور داشتند و از این اقوام، عاد و ثمود نسبت به بزرگان قوم و اعتقادات آنان طغیان داشتند و بت‌های خویش را ترجیح دادند. در نتیجه هود (ع) یا عابر از نسل سام مأمور هدایت آن قوم شد که جز تعداد اندکی بقیه نصایح وی را در ایمان آوردن به خدای یکتا نپذیرفتند آنها هم دچار قحطی شدند و هم اینکه توسط بادهای آتشین از بین رفتند.

۱- طبری. ترجمه تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱، ص ۱۴۲.

۲- نام بنیان‌گذاران بابل را در تواریخ جدید نمی‌یابیم ولی می‌دانیم که حدود ۲۷۰۰ ق.م به صورت روستایی بود از توابع دولت شهر کیش که سامیها در آنجا اکثریت داشتند. گفته می‌شود ساکنین آن دارای روحیه جنگ طلبی بوده، به تدریج صاحب زمین‌های دیگر منطقه شدند. این مردم به فتوحاتی دست زدند و بالاخره پادشاهی واحدی تشکیل دادند. چون نام خدای آنها ایلو بود و نماد آن بشکل ستاره بود و به آسمان نیز تعبیر می‌شد - به احتمالی باب - ایلون ارتباطی با نام خدا دارد. نکته قابل ذکر اینکه طبق مطلب آورده شده در تاریخ طبری ممکن است شکل‌گیری روستای اولیه بدست مردم ثمانین بوده باشد و بعد ملحق شدن مهاجرین زیاد آموری آن را تبدیل به شهر کرده باشد.

۳- طهمورت بابل را ساخت - آفرینش و تاریخ، مطهرین طاهر مقدسی، ص ۸۱.

قوم ثمود نیز که نافرمانی خداوند را اختیار نمود و صالح پیامبر(ع) مأمور هدایت آنان شده بود به راهنمایی‌های او وقعی ننهادند و بالاخره دچار عذاب الهی گردیدند. نکته‌ای که در اینجا باید بدان اشاره شود وجود نوح پیامبر(ع) و تأثیرات مثبتی که نسل او در بشریت داشته است (بویژه نسل سام از نیک مردان، که هم‌اینک در جهان غوغا می‌کنند!) تا دوره صالح(ع) ادامه می‌یابد منتهی پیامبری و هدایت هود و صالح منحصر به یک قوم یعنی قوم خود آنان می‌شود و ما هنوز بدانجا نرسیدیم که گفتار و کلمات پیامبران از محدوده‌ای خاص آن هم از سرزمین عربستان یا شام فراتر رود^(۱) و خواهیم دید که این رسالت برای اولین بار نصیب ابراهیم(ع) می‌گردد.

۱- البته از آنچه در زمان پیامبران نامبرده گذشته پیروان خدای یکتا از طریق کتب مقدس بویژه قرآن و نیز قصص و بیوه انبیاء آگاهی یافتند.

کشت نیشکر در مازندران

اثر: هل. رابینو *H.L.Rabino*

معاون کنسولگری بریتانیا

ف. د. لافونت *D.F.Lafont*

مهندس کشاورزی در انزلی

ترجمه: جعفر خمایی زاده

کشت نیشکر که به گیلکی آن را «شکر لوله» می‌گویند در ایران اهمیت فوق‌العاده‌ای ندارد و تنها در چهار ولایت مازندران، گیلان، خراسان و خوزستان به مقدار کم کاشته می‌شود. آب و هوای خوزستان برای کشت این محصول بسیار مساعد است، اما خاک این سرزمین بسیار ضعیف است و آب آن چون به مصرف آبیاری می‌رسد کم می‌باشد، به طوری که جز در سواحل رود کارون و یا انشعابات آن نمی‌توان به کشت نیشکر پرداخت؛ اما اگر طرح تجدید سیستم کانال‌سازی که به طرز خوبی در شوش کهنه (Susiane) تأسیس گردیده، و باز هم اثرات فراوانی از آن دیده می‌شود، به مرحله اجراء در آید کشت نیشکر قند در خوزستان موقعیت مهم و قابل توجهی به دست خواهد آورد. کشت نیشکر در گیلان در تاریخی نسبتاً نزدیک یعنی حدود سال ۱۸۷۰ میلادی (برابر ۱۲۴۹ هجری شمسی) معمول شده، که با کاهش تدریجی همراه بوده و جز به چند مزرعه نیشکر در نواحی فومن، تلم و مخصوصاً گسکر در هیچ محلی به کشت این محصول برخورد نشده است. شکری که در ایران به دست می‌آید شکر خام و پرداخت نشده است و به طوری که بعداً دیده خواهد شد انواع مختلفی از این شکر وجود دارد.

در سال ۱۸۴۵ میلادی برابر سال ۱۲۲۴ هجری شمسی تصفیه‌خانه‌ای به شکل تصفیه‌خانه‌های اروپا تحت حمایت دولت ایران به وسیله محمودخان قراگوزلو، سفیر سابق ایران در سن پترزبورگ، و پدر بزرگ ناصرالملک، نایب‌السلطنه ایران، در بار فروش تأسیس گردید. این کارخانه که لوازم آن از مسکو خریداری شده بود می‌بایست قندی را که در نیشکر و چغندر وجود دارد تصفیه می‌نمود، اما تاکنون قند چغندر در این کشور تولید نگردید.

با توجه به انحصاری که در مورد کارخانه مقرر گردیده بود، تولید کنندگان نیشکر موظف بودند تا همه محصول خود را به تصفیه‌خانه‌ای که در بار فروش بود تحویل دهند و به همین جهت کشت نیشکر در مازندران با کاهش زیادی مواجه گردید. با توجه به این امر محصولی هم که از کارخانه به دست می‌آید نه به حد کافی تصفیه شده و نه متبلور می‌باشد و رنگ آن نیز متمایل به زرد است و میزان بهره‌دهی شیر نیشکر نیز کم می‌باشد. در حالی که در اروپا از هر ۱۰۰ لیتر شیر مقدار ده کیلو شکر تصفیه شده به دست می‌آید در ایران میزان این محصول به نصف می‌رسد. به این علت و نیز علل دیگری چون در اقدام به این امر نتیجه‌ای عاید نگردید، پس از مدت کوتاهی از اذامه این کار صرف نظر شد.

در حدود بیست سال است که تصفیه‌خانه‌ای به وسیله یک کمپانی بلژیکی در تهران تأسیس گردیده است و هدفش این است که کشت چغندر را در اطراف این منطقه توسعه دهد. اما به سبب اشکالات موجود در امر آبیاری و کمی مقدار محصول کشت اولیه چغندر، و نیز به جهت این که اکثر مصرف کنندگان مسلمان از خوردن غذایی که با دست‌های ناپاک غیرمسلمان و با استفاده از خاک استخوان‌های سوخته حیوانات مرده تهیه می‌گردد نفرت دارند، تصفیه خانه تهران نیز متروک ماند. تقریباً تمام اقداماتی که در زمینه صنعت ابریشم‌کشی، پارچه‌بافی، شیشه‌سازی، آجرسازی، صابون‌سازی و روغن‌کشی و معمول ساختن آنها در ایران انجام می‌گرفت متأسفانه با سرنوشتی مشابه مواجه بود؛ به طوری که صاحبان صنایع مزبور دلسرد شده و پس از مدت کوتاهی تلاش لازم برای اذامه این کار را از دست می‌دادند و شرایط اقتصادی کشور هم هنوز آماده برای سرمایه‌گذاری صنعتی نبوده است.

اینک به اختصار به چگونگی کشت نیشکر و گرفتن شیر این گیاه در مازندران خصوصاً در عزت‌ده که یکی از روستاهای شمال غربی آمل است می‌پردازیم.

برای کاشتن نهال از ساقه‌هایی که در سال گذشته از نیشکر به دست آمده و در طول زمستان زیر خاک پنهان مانده است استفاده می‌گردد. در پایان زمستان زمین را با «گریاس» شخم زده و آن را آماده می‌نمایند. پس از آن زمین را با لیش Les که نوعی بیلچه است هموار می‌کنند و آنگاه به کمک آلتی به نام آزال Azal (خیش‌های چوبی کوچک بسیار ابتدایی که در گیلان به آن کاؤل Kavol می‌گویند) زمین را دوباره شخم می‌کنند.

کشت نهال چند روز بعد از نوروز و بلافاصله پس از پایان دومین شخم انجام می‌شود. در این زمان ساقه‌های نیشکر که برای جوانه زدن مورد مراقبت قرار گرفته‌اند به قسمت‌هایی به نام تین Tin که هر یک شامل دو گرده Garda می‌باشند تقسیم می‌شوند.

این قسمت‌ها را به فاصله ۵۲ سانتی‌متر از یکدیگر در زیر خاک جا می‌دهند. با کج بیل کوچکی که در این ناحیه فاکو Faku و در گیلان بولو Bulu نامیده می‌شود روی آن‌ها را به ضخامت معینی از خاک می‌پوشانند. یک ماه بعد بلندی جوانه‌های گیاه به ۵۰ سانتی‌متر می‌رسد. از این به بعد علف‌های هرزه اطراف آن را به کمک داره Dareh «داس دنداندار» قطع می‌کنند. پس از این اولین ویجین انجام می‌گیرد و به فاصله هر ده روز چهار یا پنج بار دیگر هم عمل ویجین را به کمک فاکو انجام می‌دهند.

پس از مدت کوتاهی نی‌ها رشد کرده و تا حدی توسعه می‌یابند که علف‌های هرزه دیده نخواهند شد و از این به بعد ضرورتی برای مراقبت از نیشکر حس نمی‌شود، تا زمانی که موقع رسیدن آنها برسد و چنین موقعی معمولاً هشت ماه پس از کشت نهال و مقارن پایان نوامبر، یعنی نهم آذر ماه، خواهد بود.

برداشت محصول را به کمک داره Dareh انجام می‌دهند. دسته‌های نی را که تقریباً از ته و از سطح زمین بریده شده‌اند به صورت بوته‌هایی به نام کوت Kut چند روزی در وسط کشتزار نگه می‌دارند و منتظر زمانی می‌مانند که باید آنها را بکوبند و عصاره شیرین آن‌ها را بگیرند. ابزاری که برای خرد کردن نی به منظور تهیه شکر به کار می‌رود بسیار ساده است.

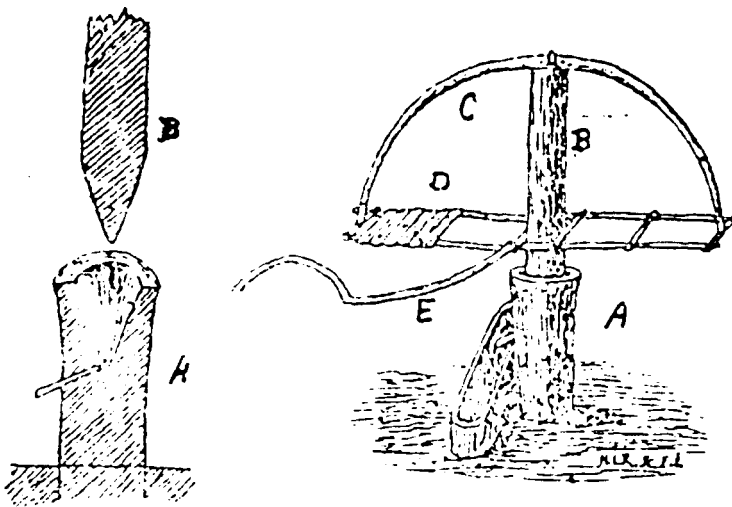
در تنه درختی حفره‌ای به شکل مخروط ایجاد می‌کنند. نوک مخروط به سمت پایین است و با مجرای کوچکی به خارج راه دارد. این تنه درخت را کالیه‌دار Kaliye dar می‌نامند. کالیه‌دار که قسمت ثابت کوبنده را تشکیل می‌دهد تا عمق ۷۵ سانتی‌متر در زمین جا می‌گیرد و آن را به طوری محکم می‌کنند که در موقع کار از جا حرکت نکند.

قسمت متحرک کوبنده را هم یک تنه درخت تشکیل می‌دهد. قطر این قسمت کم است و قسمت پایین آن تراشیده شده است و همین قسمت تراشیده است که در شکاف کالیه‌دار داخل می‌شود. نوع آرایش دستگاه که در شکل زیر به نظر می‌رسد سبب می‌گردد تا وقتی که قسمت کوبنده داخل شکاف کالیه‌دار (A) می‌شود حرکتی دورانی به تیرک کوبنده (B) داده شود. به این قسمت تکه چوب خمیده (C) که کاله کالو Kale Kalu نامیده می‌شود و دو انتهای آن به نوعی نردبان افقی (D) به طول دو متر که ده برار Dehberar نام دارد مربوط شده استوار می‌گردد.

میله‌ای چوبی شبیه مالبند اسب (E) به نام دهجد Dehjod به وسط نردبان (D) میخ شده است. این میله به کماتی شبیه وسیله‌ای که برای یوغ گردن گاو ماده و یا گاو نر به کار می‌رود ختم می‌شود. مردی جوان در قسمت انتهایی نردبان (D) که به کمک چند تخته چوب به صورت مکانی برای

ایستادن در آمده قرار می‌گیرد.

هنگامی که گاو در اطراف این دستگاه دور می‌زند، تیرک (B) روی محور خود حرکت می‌نماید و زیر فشار سنگینی مردی که در قسمت انتهایی نردبان ایستاده به آرامی کج می‌شود و همین امر سبب می‌گردد که مالشی قوی و منظم و پی در پی به جدار و دیواره حفره کالیه‌دار داده شود. تکه‌های نیشکر به نام بندکا Bendeka که در دستگاه کوبنده وارد شده‌اند خرد شده و شیره آنها از راه لوله و مجرای به نام نودست Nowdast در ظرفی چوبی به نام نو Now یا نوکا Nowka که یک متر ونیم درازا دارد و می‌تواند صد و بیست کیلو شیره را در خود جا دهد، وارد می‌گردد.



B - تیرک کوبنده

A - کالیه‌دار Kaliye dar

D - ده برار Dehberar

C - کاله کالو Kalekalu

E - دهجد Dehjded

قسمت زیادی از تفاله و ته‌مانده‌نی‌های خرد شده بنام شش لوله Sasluleh دور ریخته می‌شود و فقط مقدار کمی از آن را به عنوان غذای چهار پایان نگهداری می‌کنند.

هنگامی که نو Now از شیر پر می‌شود برای پختن شیره آن را در داخل یک دیگ مسی که دارای ۱۲۰ کیلو ظرفیت است می‌ریزند. وقتی که شیره را می‌جوشانند مقدار کفی را که در سطح شیره جمع می‌شود بر می‌دارند. شربتی را که به دست می‌آید در کوزه‌هایی از مس به نام آفتاؤ Aftaow که دوازده لیتر گنجایش دارد می‌ریزند و بعد به کمک پارچه‌ای ضخیم از نوع کرباس آن را صاف می‌کنند. شربت تصفیه شده پورزو Purzu نامیده می‌شود. سپس آن را با استفاده از حرارت ملایمی دوباره می‌پزند. تا موقعی که این شربت روی آتش است به طور مداوم آن را با قاشقی چوبی به نام شکردنگه

Sakardange هم می‌زنند و عمل پختن را تا زمانی که شکر سفت شود ادامه می‌دهند. از یک دیگ ۱۲۰ کیلویی حدود ده درصد یعنی ۱۲ کیلو قند که آب آن گرفته شده است به دست می‌آید. بر حسب درجه حرارتی که در موقع پختن وجود دارد سه نوع شکر تهیه می‌گردد: - کالو شکر Kalu Sakar یا شکر خشک که فوق‌العاده غلیظ است و در نتیجه پختن مداوم به دست می‌آید و رنگ آن زرد مایل به قهوه‌ای است.

- مات شکر Mat Sakar که کمی آب در داخل خود دارد و برای تهیه این محصول عمل پختن اول شیر را در زمانی که مقدار شیر به یک سوم کاهش می‌یابد یعنی ۱۲۰ کیلو شیر به ۴۰ کیلو می‌رسد قطع می‌کنند و چون شربت به شکل خمیری به رنگ ثابت زرد در می‌آید پختن دوم شیر نیز قطع می‌گردد.

روشکر Rusakar که به شکل خمیری نسبتاً نرم می‌باشد و دارای رنگی مایل به زردی است و مدتی که صرف پختن برای تهیه روشکر می‌شود کمتر از مدتی است که برای مات شکر به کار می‌رود.

این سه نوع شکر را در مازندران به قیمت‌های زیر به فروش می‌رسانند:

کالو شکر از قرار هر من تبریز ۵ قران که در حدود کیلویی ۰/۸۳ فرانک می‌شود.

مات شکر از قرار هر من تبریز ۴ قران که در حدود کیلویی ۰/۶۶ فرانک می‌شود.

روشکر از قرار هر من تبریز ۲ قران که در حدود کیلویی ۰/۳۳ فرانک می‌شود.

شکر مازندران در میان مردم ایران شهرت زیادی دارد و درباره شیرینی و صافی آن ترانه‌های محلی جالبی می‌خوانند. مقدار زیادی از این شکر به سایر ولایات مخصوصاً تهران صادر می‌گردد که از آن برای مصرف خوراک و یا ساختن شیرینی استفاده می‌کنند.

مصرف شکر تصفیه شده که از اروپا به ایران وارد می‌گردد و در عطاری‌ها به بهای هر لیور^(۱) Liver روسی ۱۲ تا ۱۴ شاهی «در حدود کیلویی ۰/۷۵ فرانک» به فروش می‌رسد، بیش از پیش در خانواده‌ها مشاهده می‌گردد. میزان ارزش شکر وارداتی تصفیه شده، در سال ۱۳-۱۹۱۲ میلادی به مبلغ ۱۳۸/۶۵۲/۴۳۸ قران یعنی در حدود ۶۹ میلیون فرانک رسیده است.

یادداشت‌های آقای رابینو در طول مسافرت وی در مازندران در مورد محصول نیشکر، مالیات ارضی و اجاره بهای مزارع نیشکر به سبب وضع معشوشی که در اندازه‌های وزن دیده می‌شود شاید نتوانسته باشد مفید فایده‌ای قرار بگیرد.^(۲)

برای خشکه کاری Xoska. Kari نیشکر، پنبه، شاهدانه، کتان و غیره «در عزت ده» مالیاتی پرداخت نمی‌شود، در حالی که در گیلان از زمین‌هایی که زیر کشت نیشکر قرار دارند مالیاتی معادل ۱۵ قران برای هر هکتار «یک جریب» زمین دریافت می‌کنند.

از افزودن یادداشت‌هایی در زمینه محصولات قندی این منطقه، مانند دوشاب، ارپه^(۳) Arba نبات و غیره به سبب جلوگیری از اطاله بحث خودداری می‌گردد.

پانوشته:

- ۱- مقیاس سابق وزن که تقریباً معادل نیم کیلوگرم بود.
 - ۲- در هر یک از نواحی مازندران مقیاسی متفاوت از مقیاس سایر نواحی دیده می‌شود که با وجود یکسان بودن نام آنها از نظر وزن با هم اختلاف دارند.
 - ۳- میوه درخت خرمالو Dios Pyros Lotus اریه، یا اربا، در طوالش «آمیرو» و در مازندران «خرمندی» نام دارد. دوشاب که شیره پخته این میوه است قوت غالب زارعان و مردم ده‌نشین می‌باشد. از پیوند درخت اریه با یک نوع درخت هم جنس که ژاپونی است درخت «خرمالو» به وجود آمده است.
- فخرایی، ابراهیم، گیلان در گذرگاه زمان، ص ۵۰.

خزرها در تاریخ

سید محمد تقی - میرابوالقاسمی

پیروزی سپاهیان عرب در دو جنگ قادسیه و یرموک^(۱) موجب پیشروی بیشتر آنان به داخل دو امپراطوری بزرگ یعنی سرزمین‌های ساسانی و بیزانس گردید و فاتحان عرب پس از رسیدن به جبهه مصر به سوی شمال آفریقا رفته و به اندلس می‌رسند و گروه دیگر به سوی آسیای صغیر به راه افتاده به قسطنطنیه نزدیک می‌شوند و در برابر این سپاه که پیروزمندانه در حرکت بود راه سومی جهت رسیدن به اروپا وجود داشت که می‌بایست از سرزمین خزرها بگذرند اما آشفتگی دوران ولید دوم و مرگ ناگهانی و جانشینی یزید سوم فرمانروای نالایق، و حوادث پس از آن که به سقوط امویان منجر گردید پیشرفت‌ها را متوقف کرد و در برابر خزرها در آن بخش از متصرفات رو به گسترش دنیای اسلام برای رویارویی و ایجاد امپراطوری نوظهوری آماده‌تر می‌گردیدند و سرزمین‌های خزری در آن سالها به صورت یک خط جغرافیایی در برابر تازیان قرار می‌گرفت و اگر مسلمانان و مهاجمان عرب در همان سالها می‌توانستند این سد را از سر راه خود بردارند دسترسی آنان به اروپای شرقی ممکن بود اما نیروی سازمان یافته خزرها از گسترش فتوحات آنان جلوگیری نمود. مردم بیزانس هم می‌دانستند اگر خزرها در شمال قفقاز نبودند توان برابری آنان در برابر اعراب کاهش می‌یافت کناره‌های جنوبی و شمالی دریای خزر در این سالها مکان امنی برای مخالفان خلفای اموی و عباسی می‌گردد و افشین نیز اندیشه فرار به سوی خزرها را در سر داشت^(۲) که حوادث روبرو شدنش با بابک جهت‌ها را تغییر داد این وضع در سالهای پیش از نفوذ اسلامی نیز بوده است. رنه کروسه ضمن بیان نظر بارتلد که خزرها را شاخه‌ای از «هون»های غربی می‌داند می‌نویسد: در سنه ۶۲۶ پادشاه بیزانس هراکلیوس در

۱ - یرموک که نام یونانی آن هیروماکس Hieromax بوده است به نهری در نزدیکی شام که به دریاچه طبریه در شمال فلسطین می‌ریزد گفته می‌شد. جنگ یرموک در سال سیزدهم هجری آغاز گردید و نقطه آغاز رویارویی و پیشرفت‌های بعدی مسلمانان در جنگ‌های بعدی در برابر رومیان گردید.

۲ - ر.ک. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ج ۱، ص ۱۱۳، تاریخ یهودالخر ص ۲۵۵.

ملاقاتی که وی در تفلیس از پادشاه خزرها خان «زیبیل» نمود تقاضای مساعدت کرد که وی را در جنگ با پادشاه ساسانی تقویت نماید خان زیبیل نیز چهل هزار نفر سرباز به کمک او فرستاد... اتحادی که بین بیزانس و خزرها پیدا شد با ازدواجها و وصلت‌های دو خاندان مکرر تجدید و تحکیم گردید. امپراطور ژوستی نین ثانی در موقع تبعید (۷۰۵ - ۶۹۵) پناه به خزرها برد. در سال ۸۳۳ نیز خزرها در بنای شهری در ایتل به نام سرکل که در زبان روسی بیلا وجا Bielaveja شناخته شده است و به معنی شهر سپید و مترادف با نام البیضاء اعراب است از مهندسان امپراطوری بیزانس تقاضای کمک نمودند و امپراطور شخصی به نام پتروناس را نزد خزرها فرستاد و او سومین پایتخت آنان را روی خرابه‌های قدیمی ساخت.^(۱)

بدین ترتیب زندگی قومی را که گاه در کانون حوادث پرتلاطم سالهای تاریخ ایران و رم قرار می‌گیرد در نوشته‌های مورخان جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند و در میان مسلمانان اصطخری و مسعودی و یعقوبی و ابن بلخی و... به بخش‌هایی از زندگی خزرها می‌پردازند و بر این نوشته‌ها سفرنامه اختصاصی ابن فضلان را باید افزود که از راه خراسان و بخارا و خوارزم به رسالت از طرف الواثق بالله خلیفه نزد پادشاه خزرها رفت و در ۱۲ محرم سال ۳۱۰ هجری بدانجا رسید و مشاهدات خود را به رشته تحریر درآورده است که از مراجع مهم تاریخی کشورهای بلغار و روس و سرزمین قومی است که در فاصله میان دریای سیاه و دریای مازندران زندگی می‌کردند.

مفهوم واژه خزر

اگر بخواهیم گفته زبان‌شناسان را تکرار کنیم این کلمه که وسیله عربها و ایرانیها نام برای دریای خزر گردید از زبان قوم مجار گرفته شده است اما بخاطر اشتقاق فراوان کلمه و استفاده آن در زبانهای گوناگون با مفاهیمی همراه گردید که گاه تناسب واژه‌ها را با یکدیگر به سختی می‌توان پذیرفت و یا شناخت در فرهنگ عبری به صورت کوزاری و در عربی به شکل اخزر بمعنی تنگ چشم و یا چپ چشم و در روسی به صورت کوزا دیده می‌شود و کلمه کز در لغت بمعنی بزچران می‌باشد که آن را گرفته از کوزای روسی و یا واژه جذر ترکی می‌شناسند. شکل‌های مختلف کلمه جذر به معنای سرزمین کوهستانی روبروی بخش شمالی نیز هست در واژه ارمنی قدیم غالباً از خاقان خزر به نام فرمانروای شمال و از سرزمین خزر به صورت کشور شمال یاد می‌گردد. ارتورکستلر می‌نویسد: اشتقاق تازه‌تر که به این کلمه نسبت داده می‌شود بیشتر جالب توجه است مثلاً کلمه روسی قزاق و کلمه مجاری هوسار که هر دو به معنی سواره نظام است و باز کلمه Ketzer یا ملحد که به معنی یهودی است.^(۲) در پایان اضافه می‌کند اگر اشتقاق این کلمات از لفظ خزر درست باشد باید گفت که خزرها در تخیلات

۱- ر. ک. امپراطوری صحرانوردان، ص ۲۹۸ به بعد - اینک شهر سرکل در زیر آب قرار دارد.

۲- نگ خزران ترجمه محمدعلی موحد چاپ اول آبان ماه ۱۳۶۱، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ص ۲۵ به بعد - تاریخ یهودالخرز د-م - دنلب، ترجمه دکتر سهیل زکار، چاپ اول بیروت، لبنان، ۱۹۸۷، ص ۱۹ به بعد، این دو مؤلف می‌گویند شاید کلمه هوسار مجاری از طریق صرب و کروات از تلفظ خزر یونانی‌ها گرفته شده باشد.

انواع ملتها از سده‌های میانه تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جای نهاده‌اند.^(۱) ابن خلدون می‌نویسد: این طایفه (= ترکان غز) را خزر نیز می‌نامند و این نام برحسب عقیده کسانی است که می‌پندارند کلمه خزر از تعریب تغییر یافته و حرف «خ» به «غ» تبدیل شده و حرف «ر» از آن حذف گردیده است.^(۲) اصطخری می‌گوید: مردم خزر به ترکان نزدیک‌اند اما به ترکان نمانند.^(۳) ابن ندیم نیز خزرها را یکی از اقوام ترک می‌شناسد و در ذیل سخن درباره ترکان و هم‌جنسان ایشان می‌گوید: اما ترک و بلغر و بلغار و برغز و خزر و آلان و اجناسی که دارای چشمانی ریز و پوستی بسیار سفیدند خطی مخصوص ندارند جز قوم بلغر و تبت که بخط چینی و مانی می‌نویسند و خط خزر عبری است.^(۴) زبان‌شناسان لغات شرقی در لهجه خزری به نشانه‌هایی از لهجه چوواش اشاره می‌کنند و رود ولگا در میان چوواشها ایتیل گفته می‌شود که در لهجه خزری بمعنی رودخانه می‌باشد چوواشها و خزرها زبان یکدیگر را می‌فهمند آیا این مشخصات مشترک آنان را در یک خانواده زبانی قرار نمی‌دهد؟ هر چند این اندازه قربت و وابستگی، ارتباط نژادی آن دو را تأیید نمی‌کند.^(۵)

پیشینه تاریخی قوم خزر

پس از این اشارات کوتاه نخستین سؤالی را که در برابر ما قرار می‌گیرد آنست پیدایش این قوم در صحنه تاریخ چگونه و از چه زمانی آغاز گردید آیا آنان شاخه‌ای از هونها و یا ترکان غربی و هم پیمان و همراه نیروی بیزانس در جنگ‌هایی که میان ایران و روم در سالهای ۶۲۷ م به بعد ادامه داشت بوده‌اند یا خیر؟ که در پاسخ باید گفت منابع تاریخی و مورخین از آنان به سال‌هایی پیشتر یاد می‌کنند و به زندگی افسانه‌ای سه برادر را که نام بزرگترینشان خزر بود می‌رسانند البته این نوع روایات در میان تاریخ‌نویسان مسلمان برای نشان دادن پیشینه و حتی وجه تسمیه مکانها و شهرها فراوان دیده می‌شود و در کنار این بیان می‌توان به کوچ و جابجائی آنان که در ضمن روایت به نیمه قرن ششم می‌رسد جای پائی یافت اما با وجود بر این مورخانی حضور آنانرا حتی به سالهای پیش از میلاد آورده‌اند موسی خورن از آنان در سالهای میان ۱۹۷ و ۲۱۷ م یاد می‌کند. اگر ارتباط حکایاتی را که بعضی از مورخین میان خزرها و ابراهیم خلیل(ع) آورده‌اند به‌پذیریم باید تاریخ ظهور آنانرا به سالهای بسیار دوری جستجو کرد که البته دسته‌ای به صحت روایات اعتمادی نداشته و اعتبار تاریخی آنها را نمی‌پذیرند.^(۶) تنها مقطع و مبدأ توقف آنان در اینجاست که می‌گویند این گروه آوارگان دوره تسلط بخت‌النصر می‌باشند که در سالهای نزدیک به ۵۵۰ پیش از میلاد به‌عنوان اسیر و زندانی به سوی

۱- نگ خزران، ص ۲۶.

۲- ر. ک. مقدمه ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۳- ر. ک. ممالک و ممالک - چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۸۰.

۴- الفهرست - ترجمه م. رضا تجدد، چاپ دوم، ص ۳۳.

۵- ایتیل یا آستراخان امروز زمانی از شهرهای بزرگ و پایتخت خزرها بوده است نگ دریای خزر - دکتر لطف‌اله مفخم - جعفر

خمامی‌زاده، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۴۱. ۶- ر. ک. تاریخ یهود الخزر - سهیل زکار ص ۳۴.

قفقاز آورده شدند.^(۱) و دینوری از تسلط اسکندر بر آنان یاد می‌کند منتهی می‌گوید اسکندر پس از تسلط بر آنان به سرزمین ترکان رفت که فرمانبردار شدند و از آنجا به ترکستان و چین رفت.^(۲) در بیان وقایع تاریخی سالهای پس از اسکندر مجادلات درباره خزرها همچنان ادامه می‌یابد که در تحلیل بعضی از آنها می‌توان به نشانه‌های مبهمی دست یافت اما همه آنها را به قول دلب نمی‌توان یک روایت کامل و قابل اعتماد در نظر گرفت مثلاً آنچه را که مورخین در ارتباط میان خزرها و شاهان ایرانی و داستان ساختن سد یا جوج و مأجوج توسط کوروش یا اسکندر یاد می‌کنند یافته‌ها و بافته‌های خیال می‌باشد که بعضی از آنها را در ادبیات کلاسیک ما و در اشعار خاقانی و نظامی می‌بینیم.^(۳) یاقوت می‌کوشد همه گفته‌ها را به طور کامل در معجم البلدان بیاورد و تصور می‌کند کاملترین مجموعه‌ایست که تا آنزمان درباره داستان سد و قوم یا جوج و مأجوج آورده شده است و می‌گوید اسکندر به ناحیه قوم یا جوج و مأجوج رسید و مردم او را از رنجهایشان آگاه کردند و او تصمیم گرفت از آهن و سرب مذاب مانعی بر سر راه این دو قوم که دارای هیکلی کوتاه و فربه و چنگالها و دندانهایشان مانند درندگان بود و چون سگان عوعو می‌کردند ایجاد کند و این کار انجام گرفت و قوم افسانه‌ای و مزاحم از مردم دیگر جدا شد یاقوت ضمن یادآوری خصوصیات دیگر این دو گروه می‌گوید انسان شذیدالتکذیب بخیر مالم یرمثله^(۴) با این بیان می‌کوشد خواننده گفته‌ها را درباره داستان سد و مردم آن باور کند گروهی قوم یا جوج و مأجوج را شاخه‌ای از سکاها آورده‌اند که در تورات از آنان بصورت جوج یاد می‌شود و مأجوج را نام سرزمین آنان می‌دانند و سد نیز موجب تغییر جهت حرکت آنان به غرب آسیا و آفریقا و چین و اروپا گردید.^(۵)

جغرافیانویسان مسلمان به چند شهرآباد و پرجمعیت خزرها یاد می‌کنند اما براساس روایت طبری آبادترین آنها در نیمه قرن اول هجری شهر بلنجر بود که در آن سالها بر اثر جنگهای پیاپی دست به دست می‌گشت.^(۶)

خزرها ناگزیر به مکان امن‌تری رفتند ابتدا به طرف شهر سمندر و از آنجا به اتل (نزدیک سفسین = سرای با تو) می‌روند سرکل یا سارکل را بصورت پادگان نظامی خود در آوردند و به تدریج شهرهای بلغار - سوار شهرت یافت.^(۷) در کنار رود ولگا شهر اتل را می‌بینیم که بخشی از آن مسلمان نشین می‌گردد و بخش دیگر شهر سکونتگاه شاه خزر و اطرافیاناش بوده است. و این نقطه که

۱- ر. ک. مردمشناسی ایران - هنری فیلد ص ۴۱۸.

۲- اخبار الطوال - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - ۱۳۶۴، نشر نی، ص ۶۱.

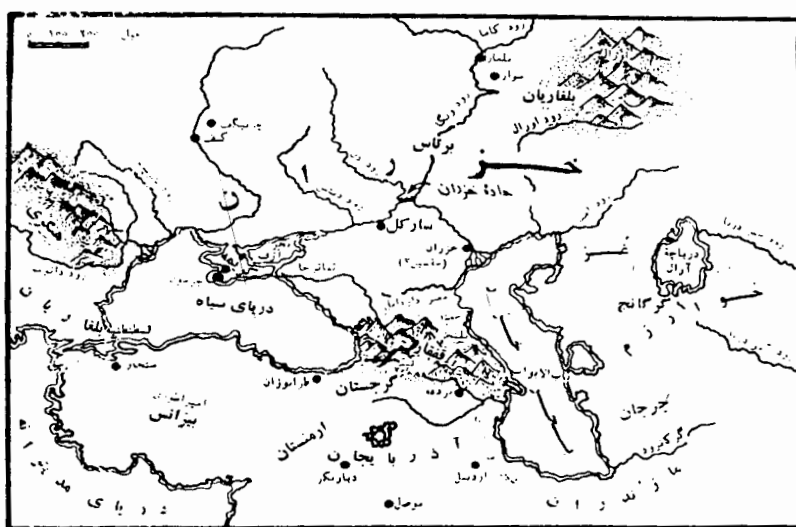
۳- ر. ک. تاریخ یهود الخزر، ص ۳۶ و ۴۱ و ۴۸. ۴- ر. ک. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۸.

۵- افسانه‌ها و توجیهات اسطوره‌ای دیگری هم دیده می‌شود که بخشی از آن مربوط به ناکامی قدرتها در دوسوی دریای مازندران یعنی سواحل شمالی و جنوبی است که گروه اول را باجوج و گروه دوم را مأجوج نامیده‌اند رک اعلام القرآن عبدالحسین شبستری ص ۱۰۴۵، قاموس کتاب مقدس ذیل ماده جوج از دو بزرگ قوم به نام جوج و مأجوج یاد می‌کند صص ۲۶۸ - ۷۷۸.

۶- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۸۴.

۷- ر. ک. تاریخ یهود الخزر ص ۲۵۴ و احسن التقاسیم ج ۲ ص ۵۲۹ به بعد مسالک و ممالک ص ۱۷۶ به بعد، سفرنامه ابن فضلان ص ۱۱۵.

امروز آستراخان نام یافته است، پایتخت و مرکز بازرگانی آنان می‌گردد.^(۱) خبری را که میرظهیرالدین از حمله روسها به سواحل جنوبی دریای خزر یعنی گیلان و طبرستان می‌دهد از راه اتل و با اجازه فرمانروای آن سالها انجام گرفته بود که به تفصیل در مروج الذهب آمده است و خلاصه آن چنین است که در سال ۳۰۰ هجری (= ۹۱۲ - ۹۱۳ م) روسها اجازه خواستند که از آن راه به سوی گرگان و مازندران بروند و اگر خاقان خزر اجازه دهد نیمی از غنائم به دست آمده را به او دهند شاه خزر اجازه داد آنان با گروههای جنگی خود به سوی مازندران و گرگان سرازیر شدند و ویرانی و کشتار بیار آوردند و به سوی سرزمین خزرها بازگشتند و چون به رود ولگا و حدود شهر اتل رسیدند مورد حمله مسلمانان شهر قرار گرفتند و گروهی از مسیحیان شهر اتل نیز به آنان یاری دادند و روسها از آن پس جرئت نکردند که از سرزمین خزرها به شهرهای سواحل جنوبی دریای خزر نزدیک شوند.^(۲) شاید یادآوری این نکته لازم باشد که در این زمان شاه خزر بر گیلان و دیلمان و نواحی کوهستانی سواحل دریای خزر قدرت و سلطه‌ای نداشته است و میان مسلمانان خزر و علویان زیدی مذهب ساکن گیلان و مازندران نیز ارتباط و یا همدستی وجود نداشته است که بر آنان تاخته و مانع تجاوزات بعدی روسها گردند.^(۳)



سرزمین خزرها برگرفته از کتاب خزران نوشته آرتور کستلر
چنانچه در نقشه پیداست آنان زمانی از کوههای قفقاز تا دریاچه آرال و از کوههای اورال تا شهر کیف و یونانی نشین کریمه را در اختیار داشتند و گاه نیز به سوی گرجستان و ارمنستان پیشروی می‌کردند.

- ۱- دریای خزر، لطف‌اله مفخم پایان / جعفر خمami زاده ص ۴۱.
- ۲- ر. ک طبرستان و مازندران و رویان، ص ۱۴۵، مروج الذهب ج ۱، ص ۱۷۶، خزران، صص ۱۴۳ - ۱۴۴ تا ۱۴۶ - تاریخ گیلان، کریم کشاورز، ص ۳۰ به بعد.
- ۳- تصویری است که از مقاله بخش تاریخ کتاب گیلان، ج دوم ص ۴۸، به نظر رسیده است که مؤلف نیز با تردید از آن یاد نموده است.

سرانجام خزرها

وقتی با دوران ظهور و انحطاط خزرها آشنا می‌شویم قرن هشتم میلادی را سالهای قدرت و امپراطوری آنان می‌بینیم که توانستند حوزه فرمانروایی خود را گسترش دهند و با وجودی که نیروی نظامی ارامنه و حتی ایرانیان مراقب تاخت و تازها و راندن آنان در بخشهای ماوراء قفقاز بودند^(۱) به داخل ایران راه یافتند و از طریق همدان به سوی موصل و دیار بکر می‌روند^(۲) و در اواسط قرن نهم شهر نظامی سارکل را به کمک مهندسان رم شرقی می‌سازند و نیروهای خود را در برابر مهاجمان روس نگاه می‌دارند و وایکینگ‌ها را که از ایسلند و نورماندی به طرف قسطنطنیه آمده بودند تا با روسها از طریق دریای سیاه آنان را محاصره کنند وادار به عقب‌نشینی می‌نمایند^(۳) اما در همین دوران خزرها دچار اختلافات داخلی و تجزیه شدند و اتحادیه این قدرت مقتدر را به سقوط و انهدام کشانید. نخست جدا شدن مجارها یعنی قدرتمندترین نیروی متحد دولت خزری از آنان بود که آنرا از معماهای تاریخ زندگی سیاسی آنان می‌دانند این گروه جدا شده که بعدها پناهگاه اقوام فراری دیگر مانند پچنگ‌ها گردیدند از سلسله کوههای کاریات گذشته به سوی مجارستان رفتند.^(۴) روسها نیز با امپراطوری بیزانس برای بستن معاهداتی علیه خزرها همدستان شدند ابتدا شهر اتل را بر اثر حملات پیاپی ویران کردند هر چند پس از آن خزرها همچنان برای مدتی به‌عنوان یک ملت باقیمانده بودند اما به تدریج کوچک و کوچکتر شدند گروه‌هایی از آنان به سوی باکو و لیتوانی و لهستان و سرزمینهای اروپای شرقی و غربی و یا به طرف کوهستانهای دوردست رفته و در اقوام و ملیت‌های دیگر حل شدند که با لکارها و کومیک‌های داغستان و قره‌چاییها و... از جمله آنان بوده‌اند.

فراموش نکنیم که در همین سالهای انحطاط خزرها حمله مغولها آغاز می‌گردد و آنان بسیاری از ملت‌های سر راه خود را زیر پا لگدمال کردند و از دروازه در بند گذشته ولگا و بیابان‌های اطراف دریای خزر را در هم نوردیدند و دولت کوچک خزری نیز اسیر طوفان سهمگین صحرانوردان مغول گردید و نابود شد.

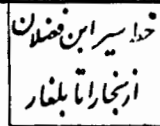
۱- رک تاریخ ارمنستان، ص ۱۶۲. ۲- رک خزران ص ۳۴.

۳- کستلر وایکینگ‌ها و روسها را دو قوم جدا از یکدیگر نمی‌داند. رک خزران ص ۱۰۶.

۴- رک. خزران، ص ۱۱۹ تا ۱۲۷، درباره پچنگ‌ها. رک. حدود العالم ص ۱۹۱، و سفرنامه ابن فضلان، ص ۷۸.

فهرست منابع مقاله:

- ۱- تاریخ ایران در قرون نخستین ج ۱ - برتولد اشپولر ترجمه جواد فلاطوری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - تهران، چاپ دوم ۱۳۶۴.
- ۲- تاریخ یهودالخرز - نام اصلی کتاب «The History of The Zewish Khazars» است تألیف د.م. دنلپ. ترجمه به عربی دکتر سهیل زکاء - لبنان، دارالفکر ۱۹۸۷ م، چاپ اول.
- ۳- امپراطوری صحرانوردان - رنه کروسه - عبدالحسین میکده - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۵.
- ۴- خزران، آرتورکستلر - محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی چاپ اول ۱۳۶۱.
- ۵- مقدمه ابن خلدون - محمد پروین گنابادی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ سوم، ۱۳۵۲.
- ۶- مسالک و ممالک ابواسحاق ابراهیم اصطخری - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم - ۱۳۶۸.
- ۷- الفهرست - ابن ندیم. م. رضا تجده - تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۶.
- ۸- دریای خزر - دکتر لطفاله مفخم پایان - جعفر خمایی زاده - انتشارات هدایت زشت - چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۹- مردمشناسی ایران - هنری فیلد - عبدالله فریار - تهران - انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۳.
- ۱۰- اخبارالطوال - احمدبن داود دینوری - محمود مهدوی دامغانی - تهران، نشر نی، ۱۳۶۴.
- ۱۱- معجم البلدان، یاقوت حموی ج ۳، بیروت، لبنان، داراحیاء التراث العربی.
- ۱۲- اعلام القرآن، عبدالحسین شبستری، قم، ۱۳۷۹.
- ۱۳- قاموس کتاب مقدس، جیمز هاکس، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۴۹.
- ۱۴- تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ تهران.
- ۱۵- سفرنامه ابن فضلان، سیدابوالفضل طباطبایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ۱۶- طبرستان و رویان و مازندران، میرظهیرالدین مرعشی، تهران، مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵.
- ۱۷- مروج الذهب - مسمودی، ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- ۱۸- تاریخ گیلان، کریم کشاورز، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷.
- ۱۹- کتاب گیلان، ج ۲، گروه پژوهشگران، ۱۳۷۴.
- ۲۰- تاریخ ارمنستان، هراند پاسدرماچیان، محمد قاضی، تهران، چاپ دوم، انتشارات زرین، ۱۳۷۷.
- ۲۱- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تألیف احمد مقدسی، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.



گیلان عصر صفویه

در توفان سیاست

فریدون نوزاد

کشورهای اروپایی از دیر باز برای یافتن بازار تجارت و دستیابی به درآمدی که بتواند به جامعه آنها رونق بخشد، چشم به آسیا دوخته و در این قاره، کشور ایران برایشان نقطه‌ای آرمانی محسوب می‌گردید. راحت و نزدیک‌ترین راه حضور در ایران، گذر از گذرگاه‌های روسیه و دریای خزر بود و این مسیر کوتاه، روس‌ها را هم متوجه کشور ثروتمند و کهن ایران و مردم نوگرا و آزاده‌اش نمود. کشوری که ابریشم مرغوب و فراوان، معادن دست نخورده و غنی، جنگل‌های انبوه با درختان تناور سر به فلک افراشته، محصولات مطلوب و مورد استفاده داشت و می‌توانست به رواج و رونق بازار همسایگان بیفزاید. مرواریدهای غلطان و اصیل و سنگ‌های گرانبها و درخشان و زربفت‌های بی‌رقیبش زینت‌بخش خانواده‌ها و گستردگی فروشگاه‌های شخصی آنها باشد.

شناخت بیگانه از چنین کشوری، دیرین‌ترین روابط ایران و روسیه را فراهم آورد، روابطی که جنبه‌های مثبت و منفی فراوانی متوجه مردم ایران ساخت، و مطالعه دقیق آن برای تمام افراد جامعه به ویژه نسل جوان و متأسفانه تاریخ‌گریز لازم و ضروری به نظر می‌آید. این روابط از سال ۱۴۷۵ میلادی، برابر ۸۸۰ هجری در دوران ایوان و اسیلیویچ (Ivan Vassiliewitch) سوم آغاز گردید. در این زمان مارک روفو (Marc Ruffo) نامی با عنوان سفارت خود را به دربار اوزون حسن رسانید و مورد پذیرش و احترام قرار گرفت،^(۱) ولی به درستی دانسته نیست که این سفیر چه درخواست‌هایی داشته و چه موفقیت‌هایی به دست آورده است.

پس از آن در سال ۱۵۰۳ م، یعنی سلطنت شاه اسماعیل اول، رابطه مجددی برقرار گردید که گویا رسمیت چندانی نداشت، آمد و رفت‌های انفرادی یا کاروانی بود و بس که در سال ۱۵۶۳ م برابر سال

۹۷۲ هـ، آخرین دهه زندگی شاه تهماسب، صورت رسمی و دولتی یافت. برخی از کشورهای اروپایی، مخصوصاً انگلستان که شیوه استعماری و استثماری پیش گرفته بود، بهترین راه چیرگی مورد نظرش را در عبور از مرز دوستی! و اعزام سفیر و ارسال هدایا دانسته و در سال ۱۵۶۲ م اولین هیئت اقتصادی و سیاسی خود را به ایران فرستاد. آنتونی جنیکینسون (Anthoni Jenikinson) دریانورد ماجراجویی که در کشور روسیه یک شرکت تجارتنی بنیاد نهاده بود، به ظاهر از سوی خود ولی از طرف و به دستور ملکه الیزابت (Elizabeth) اول با عنوان سفارت راهی ایران گردید تا نسبت به برقراری داد و ستد بازرگانی بین ایران و انگلستان کاری بنیادی انجام دهد. ایوان مخوف (Ivan Terrible) هم از فرصت استفاده کرد و از سوی دربار خود به آنتونی جنیکینسون مأموریت ایجاد روابط داد و او با دو عنوان نمایندگی به ایران آمد. با همه کوشش به کار گرفته در ملاقات با شاه تهماسب، نتوانست نظرش را به برقراری رابطه فی مابین جلب و جذب نماید، و عدم موفقیتش را زائیده دوگانگی مذهبی اعلام نموده و می نویسد: چون در پاسخ شاه گفتم مسیحی هستم...

(... فوراً گفته شد، ای کافر، ما را هیچ حاجت و نیازی به دوستی با کفار نیست و از من خواست که خارج شوم و در همان حال شخصی با یک سینی بزرگ پر از خاک از عقب من روانه شده و تمامی راه مرا در داخل کاخ از جلو شاه گرفته تا در حیاط، به هر کجا که قدم می گذاشتم، برای تطهیر خاک می ریخت.)^(۲)

و به همین سادگی دو جهاندار قدرتمند از دستیابی به آنچه می خواستند بی بهره ماندند. شاه تهماسب مردی متظاهر به دین داری بود ولی نه بدان پایه که بیگانگان را نپذیرد، چون در همان زمان هم مسیحیان دیگری به دربار آمد و شد داشتند و اگر پیرامون این روابط مورخان ایرانی اشاراتی مفصل و روشن تر می نمودند، می شد بهانه شکست آنتونی را به گونه درست تری تجزیه و تحلیل نمود. نوشته او مبهم و تردیدزاست و نشانه ثبوت شک حاصله را می توان از محبت شاه تهماسب در پذیرفتن آرتور ادواردز (Arthur Edwards)، جانشین او در شرکت مسکوی به سال ۹۷۲ ق برابر ۱۵۶۶ م پیدا نمود.

وی بعد از آمدن به ایران و اعلام سفارت خود از سوی روس ها به سادگی موافقت و اجازه شاه را به دست آورد که، شرکت مسکوی (شرکت انگلیس و روسیه) از پرداخت حقوق گمرکی معاف بوده و عمال شرکت هم با استفاده از این معافیت، بدون پرداخت راهداری، در سراسر کشور به رفت و آمد تجاری اشتغال ورزند.

تلاش دیگر روسیه در ایجاد مناسبات متأسفانه به گونه هجوم دزدان دریایی ثبت گردید...

(... به دربار ایران خبر رسیده بود که چند کشتی دزدان بحری در دریای خزر پیدا شده که اغلب در گیلان و مازندران دستبرد می زنند.)^(۳)

کارکنان این کشتی‌ها با مسالمت و نرمش و به بهانه‌های فریبنده در سواحل شمالی ایران پهلو گرفته، آنگاه با حملات غافلگیرانه مردم را غارت می‌نمودند و در صورت مقاومت از کشت و کشتار ابایی نداشتند. عمال این مهاجمان که منافع کشتیرانی انگلیسی را در دریای خزر نیز به مخاطره می‌افکندند، اگرچه نه زود، لیکن به هر حال پایشان از آب‌های ایران کنده می‌شد، منتهی این گونه دست‌اندازی‌ها در مردم رمیدگی خاطر ایجاد کرده و اثر نامطلوبی در روحشان به جای می‌نهاد.

برخی‌ها انگیزه ایجاد روابط را فراوانی محصول ابریشم ایران و منافع سرشاری که تجارت آن متوجهشان می‌نمود پنداشته‌اند و البته این عامل مؤثری می‌توانست باشد ولی روس‌ها به گیلان، که در آن زمان هم دروازه اروپا بود، توجه خاصی نشان داده و می‌خواستند این مدخل آبی را که مستقیم و بهترین راه نفوذ به داخله ایران و طریق وصول به آب‌های گرم محسوب می‌شد در اختیار داشته باشند. بعد از شاه تهماسب و مرگ مشکوک اسماعیل دوم، سلطان محمد خدابنده جایشان را گرفت. این مرد در دوران پادشاهی خود با توفان‌های مداوم سیاسی و نظامی رویارویی داشت و از این روی در سال ۹۹۵ ه‍.ق هادی بیک نامی از درباریان معتمدش را به مسکو فرستاد و قهر تئودور ایوانوویچ (Iwanowitch) تزار روسیه را با حاتم بخشی شهرهای باکو و دربند به دریوزگی تمنا نمود. این شرم‌آورترین بخشش تاریخی بود و اگرچه قطعیت نیافت ولی قابل توجهیه هم نبود و نیست. تئودور ایوانوویچ در پاسخ مثبت به این خیانت اسفبار، گرگوری واسیل چیکف (Gregori Vassiltchikoff) را به سفارت فرستاد. خوشبختانه این سفیر هنگامی به ایران رسید که سلطان محمد خدابنده را سرداران و درباریانش خلع و پسرش عباس را به شاهی برگزیده بودند.

گرگوری واسیل چیکف در ۱۵۸۹ برابر ۱۱ رمضان ۹۹۶ وارد گیلان گردید. در اینجا خان احمد خان گیلانی فرمانفرمای قدرتمند شرق گیلان به بهانه پذیرایی از مهمان دستور داد او و نماینده ایران هادی بیک را از حرکت به سوی پایتخت باز دارند و حتی هدایای تزار را به منظور حفاظت از دستبرد احتمالی از سفیر بازستانند. این دستور در واقع به سبب بی‌توجهی به رسم زمان بود، چون سفرا می‌باید هدایایی نه تنها برای پادشاه، حتی فرمانروایان محلی به همراه آورده و تقدیم حضور می‌نمودند. ره آوردی که تقدیم خان گیلان گردید نه از جانب تزار روسیه، بلکه از وزیرش بوریس گودنف فئودروویچ (Boris Godunov Feodorowitch) بود و این را خان مایه تخویف خود شمرد. به هر حال بعد از دو ماه بالاخره خواجه حسام‌الدین لنگرودی وزیر خان موفق گردید به این بازداشت محترمانه پایان دهد و اجازه حرکت هیئت را به دربار شاه عباس اخذ نماید.

سفیر روسیه با احترامات شایان توجهی در ۲۰ جمادی‌الاول ۹۹۶ ه‍.ق به حضور شاه‌بار یافت و بعد از دو ماه و اندی کم با اصغای اعلام بخشش باکو و دربند به تزار، که در این موقع به تصرف دولت عثمانی درآمده بود، به مسکو باز گردید. در این بازگشت که از راه گیلان صورت گرفت، خواجه

حسام‌الدین وزیر خان احمد خان هم به عنوان سفارت مسکو به اعضاء هیئت افزوده گشت تا از تزار درخواست برقراری روابط دوستانه سیاسی و بازرگانی را بنماید. تئودور ایوانویچ هم این خواسته را به رضا و رغبت پذیرفت و اعلام آزادگذاشتن جاده بازرگانی را نمود که دوستی فوق العاده و به سود طرفین بوده است.

هنوز دیری از این مسئله نگذشته بود که خبرگزاران از حمله قریب الوقوع شاه عباس به گیلان گزارش‌هایی تقدیم داشتند. خان احمد دگربار در جمادی الاخر سال ۹۹۹ هـ ق سفیری به مسکو فرستاد و درخواست کمک نظامی نمود. سفیر خان به نام (توره کامل؟) (۴) در پنجم جمادی الاول سال ۱۰۰۰ هـ ق به دربار تزار بار یافت و موافقت او را در یاری رساندن به خان جلب کرد، ولی نوش دارو پس از مرگ سهراب بود، گیلان تسلیم شاه عباس شده و احمد خان هم به شیروان گریخته بود. در تمام سال‌های سلطنت شاه عباس روابط ایران و روسیه به گونه حسنه ادامه یافت، اگرچه پی‌یترو دولاواله (Pietro della Valle) می‌نویسد:

(... روابط آنان با ایرانیان تعریفی ندارد و در بحر خزر و ولگا به کشتی‌های بازرگانان ایرانی مرتباً دستبرد می‌زنند، با وجودی که فرمانروای مسکو با شاه ایران ادعای دوستی می‌کند و گاه‌گاهی میان دو کشور سفیر رد و بدل می‌شود ولی باید گفت این دوستی ظاهری است و در باطن هیچ یک از آنان یکدیگر را دوست ندارند و اختلافات زیادی که ناشی از همسایگی است همیشه بین دو ملت در بین است.) (۵)

به هر حال صورت ظاهر حفظ می‌شد تا این که گراندوک روسیه الکسیس رومانوف (Alexis Romanov) پدر پتر (peter) کبیر در زمان شاه عباس دوم مصمم شد به روابط سیاسی و مناسبات بازرگانی دو دولت تحکیم بخشد، هیأتی مرکب از هشتصد نفر به همراه دو تن از مأموران سیاسی خود را به سفارت دربار صفوی فرستاد:

(... چون صفوی‌ها به مهمان‌نوازی عادت داشتند از مسکوی‌ها در یک قصر باشکوهی پذیرایی به عمل آمد ولی به زودی معلوم شد که این عده تجاری می‌باشند که برای اینکه از پرداخت حقوق گمرکی معاف شوند خود را به صورت سفیر در آورده‌اند.) (۶)

همان خدعه دردناکی که نمی‌بایست صورت می‌پذیرفت، و این نیرنگ بازان آزمند توانستند با عجله و در مدتی کوتاه (... بیش از هشتاد هزار تومان فقط پوست [بفروشد] بقیه را باید از این رو قیاس کرد.) (۷)

این‌ها خیال می‌کردند، دولت و مردم از درک فریب‌کاری‌ها عاجزند. آنها مهمان‌نوازی و مهربانی ذاتی ایرانیان را به حساب سادگی و ناآگاهی گذاشتند و متوجه نشدند افساء این نیرنگ چه زیان سنگینی را متوجه‌شان خواهد نمود و ثابت گردید که تصمیم قاطع شاه عباس دوم چه ضربه سنگینی

به آنها وارد آورد، چون دستور داده شد محترمانه عذرشان خواسته شود. الکسی رومانوف انتظار چنین برخورد تندی را نداشت و شاید حتی تصور این همه قاطعیت و قدرت را نمی‌کرد، از این عمل شدید رنجید و بر آن شد چشم زهری از ایرانیان بگیرد از این روی استنکو رازین (Stenko Rasine) رئیس قزاق‌های دن را تحریک به دست‌اندازی نوار ساحلی دریای گیلان نمود. شش هزار قزاق جنگجو در چهل فروند کشتی با هشتاد قبضه توپ وارد آب‌های ایران شدند، با مکر و خدعه خود را بازرگانانی مشتاق به امر تجارت و خرید اجناس ایرانی نشان داده و بدون هیچ معارضی در گیلان پیاده و وارد شهر رشت شدند، به طرزی نامتعارف به خرید اجناس پرداختند. این سپاهیان بازرگان‌نما...

(... تظاهر می‌کردند که چیزی نمی‌فهمند و پول طلای فراوان برای اجناس عادی خرج کردند، تجار ایرانی مدت پنج روز قزاق‌ها را ریشخند کردند و اجناس فراوان به آنها فروختند و آنها را احمق تصور کردند.)^(۸)

روشی که قزاق‌ها در پیش گرفتند، تنها جنبه فریب مردم داشت، می‌کوشیدند همه را بدینسان مشغول کرده و مانع از توجه به حضور بیشمار آنان در منطقه گردند، و چون هجوم همه آنها به یکباره در شهر ایجاد شک می‌کرد کوشیدند به نهانی روزانه تعداد هزار نفر وارد شهر نمایند. متأسفانه سودجویی بیش از حد بازرگانان و پیشه‌وران، توجه مردم را از تجمع روزافزون قزاق‌ها باز گرفت. کسی از خود نمی‌پرسید چرا و به چه انگیزه بیگانگان چنین خاصه خرجی نشان می‌دهند؟ آنها نیز در همین کوتاه زمان به بررسی دقیق قدرت نظامی و استعداد جنگی گیلکان پرداخته و یقین کردند در مقابل مردم بی‌دفاع و ناآزموده‌ای قرار گرفته‌اند. اطلاعات مکتسبه به آنها دل و جرأت داد تا...

(... یک مرتبه دست به شمشیر برده و هرکس را که سر راه دیدند از دم تیغ گذراندند، همه خانه‌ها را غارت کردند و با غنایم بسیار و بعد از این که حداقل پانصد نفر را کشتند به کشتی‌های خود سوار شده از ساحل دورگشتند...) ^(۹)

البته این عمل نیز نه با جنبه جنگی که به حيله و دور از مردانگی جنگاوری زمان و به صورت اغفال انجام گرفت. به اعتقاد شاردن چون قزاق‌ها از مهلکه خود را رها یافتند...

(... برای مخفی داشتن نیت اصلی چهار نفر از میان خود انتخاب نموده، با اعتبارنامه سفارت به دربار ایران روانه کردند...) ^(۱۰)

این نمایندگان اگرچه در اصفهان به دربار راه یافتند ولی شاه عباس دوم به علت تهاجم از پذیرفتن آنها خودداری کرد، منتهی صدراعظم وی اجازه یافت نمایندگان را به حضور خواسته و منظورشان را جویا گردد، در پاسخ گفتند ما شش هزار قزاق از رعایای دولت مسکو هستیم و چون تزار مسکو ما را دشمن می‌دارد، به امنیت خویش اطمینان نداریم به ناگزیر به عرصه دریا فرار نموده و با

آگاهی که از عدالت پادشاه ایران داریم می‌خواهیم ما را در شمار رعایای خود آورده و اجازه اسکان در این کشور به ما بدهد و برای تایید نظم خود اعتبارنامه مخدوش و مغشوشی ارائه دادند که تا آخر نیز هیچ کس نتوانست آن را به درستی خوانده و ترجمه نماید.

در همین زمان نیز سفیری از مسکو وارد ایران شد و مکتوب امپراتور روسیه را از نظر گذراند که حکایت می‌کرد...

(... اطلاع رسیده عده‌ای از قزاق‌ها برای گریختن از قید اطاعت، ترک وطن گفته و به ایران مهاجرت کرده‌اند، لذا از اعلیحضرت خواهش می‌شود آنها را نپذیرفته راه ندهند چه همه یاغی و فراری هستند و هرگز در مملکتی به صداقت و دوستی عمل نخواهند کرد.)^(۱۱)

امپراتور روسیه با ارسال نامه می‌خواست در نخست دولت خویش را از شائبه تحریک قزاق‌ها مبرا نماید در دوم یاغی‌گری آنها را در باور دولت ایران بنشانند و در سوم دولت صفوی را به بهانه «عدم تنبیه و به راه راست آوردن این گروه و عدم تحویل‌شان» تهدید به قشون‌کشی نماید.

با تمام ضعف دولت، مردم آماده مقابله با تهاجمات بیگانگان بودند و از شاه جداً می‌خواستند:

(... ناوگان ایران در دریای کاسپین برای مقابله با قزاقان که به سواحل خزران تهاجم کرده بودند به حرکت درآمد، اما یک ماه وقت را هنگام اجرای چنین طرحی تلف کردند، چون قمر در عقرب بود!!) مردم مملکت از دولت خود استعانت می‌کردند اما به ایشان در کمال خونسردی جواب گفته می‌شد که قمر به عقرب است... این صورت سخت مشثوم است، در چنین موقعی همه چیز خطرناک می‌باشد، تعطیل مطلق اولی‌تر و امتناع احسن وجوه است...)^(۱۲)

شگفتا از دولتی که خواسته مردم را با چنین روش خرافاتی پاسخ گوید، اساساً سعد و نحس ستارگان در امری حیاتی چه تأثیری می‌تواند داشته باشد. در این پاسخ ضعف قاطع دولت صفوی چشمگیر است، بوی پوسیدگی ریشه سلسله صفوی به مشام می‌رسد، البته اگر به احقاق حق مردم ترتیب اثری داده نشد، تهدید تو خالی روس‌ها هم جنبه عملی نیافت، منتهی زمان داشت به زورمندی دست دشمن می‌افزود. پطر کبیر را به زمامداری کشور پهناور روسیه و شاه سلطان حسین ضعیف الاراده و بازپچه دست منفی بافان را به سلطنت ایران رسانید، آن فرمانروای واقع‌گرا و ناسیونالیست به عظمت روسیه عشق می‌ورزید، برای رسیدن به آب‌های گرم و ارتباط کشورش با دنیا توجه عجیبی به ایران نشان داد و هیئتی زیر نظر ایسرائل اوری (Israel Orii) به سفارت ایران فرستاد. هیئت همراه که تعدادشان هم اندک نبود بازرگانانی سودجو با کالاهای فراوان بودند و در واقع عنوان هیئت، سرپوشی در فرارشان از پرداخت هزینه‌های گمرکی و مالیاتی بوده است که سلطان حسین به جای برخورد قدرتمندانه با این غارتگری، روشی کاملاً نرم و احترام‌آمیز پیش گرفت، دیده را

ندیده انگاشت.

با آمدن این هیئت شایعه احتمال حمله و تصرف گرجستان و ارمنستان توسط تزار مسکوی در اصفهان بر زبان‌ها افتاد. مردم چون می‌دانستند فاقد دولتی قاطع و مقاوم‌اند و سلطان حسین به هیچ‌عنوان حریف میدان نیست، به ناگزیر روشی احتیاط‌آمیز نشان داده و می‌نمایاندند خواهان جنگ و درگیری نیستند و خوشبختانه این شایعه نیز پایه و اساس درستی نداشت و هنوز روسیه به خود اجازه چنین تهاجمی نمی‌داد، ولی افغان‌ها پیش‌گامی کرده و به ایران تاختند و فرمانروای در خود گمشده صفوی به بدترین گونه‌ای زبونی را پذیرا و تسلیم مهاجم گردید.

در این روز و روزگاران گروهی سیاسی و اقتصادی به سرپرستی افسری لایق و جوانی شایسته و کنجکاو به نام آرتمی ولینسکی (Artemi Volynski) به ایران آمد، این مأمور سیاسی آموزش دیده می‌باید در گیلان آگاهی‌های لازمه را کسب و اخذ نموده، همراه نقشه‌های حساس جنگی به دربار تزار گزارش دهد. به همراه این هیئت آموزش یافته، عده‌ای سرداران لشکری و کارکنان کنسولی و بازرگانی موظف به بررسی دقیق اوضاع نظامی و اجتماعی گیلان و دیگر ایالات نوار ساحلی بوده‌اند. پطر می‌خواست با دریافت گزارش واقعی جغرافیایی و نظامی و مطالعه آن تصمیمی منطقی و سودمند برای حمله به ایران بگیرد، آرتمی ولینسکی اصرار عجیبی داشت که امپراتور از اوضاع پریشان و درهم ایران سود جسته و هر چه زودتر به گیلان حمله‌ور گردد، و اطمینان می‌داد هیچ قدرت مقاومتی برای سد پیشرفت روس‌ها وجود ندارد. از این روی پطر با یقین کامل دو فوج مجهز روسی به فرماندهی سرهنگ شیبوف (Shipov) جهت تسخیر گیلان و مازندران فرستاد. افواج روسی در نوامبر ۱۷۲۲ م در بندرانزلی از کشتی پیاده شدند و واقعاً بدون برخورد با مانع و رادعی گیلان را متصرف شدند و شیبوف مدت یک سال یعنی تا ماه مارس ۱۷۲۳ م در این منطقه حساس به فرمانروایی مطلقه پرداخت.

شگفتی برانگیز است که آب و هوای گیلان به یاری مردم آمد، نه از شاه مدد خواست و نه به جانبازی‌های مردم گیلان چشم دوخت و متکی شد و نه از هیچ مرجع و مقام فردی خواست، رایگان و بدون توقع صفوف دشمنان را مورد هجوم بی‌امان قرار داد، بیماری ناشناخته و کشنده‌ای به جان سپاهیان مهاجم مستولی ساخت. این بیماری یقیناً وبا و طاعون نمی‌توانست باشد زیرا همه‌گیر نبوده است، اگرچه دکتر لارنس لوکهارت (Lawrence Lochart) معتقد است که بیماری وبا بوده و از قول مانشتین (Manstein) سیاح آلمانی می‌نویسد:

(از همان حمله اول بر گیلان و سایر ولایات نزدیک آن، روسیان را بیماری [و] تلفات بسیار رسید، لشکریان روسی، مخصوصاً آنان که در گیلان بودند، چون مور و ملخ می‌مردند... به روسیان در طی مدتی که سرگرم اشغال نواحی ایران بودند میان یکصد و سی تا دویست هزار تن از بیماری تلفات وارد آمد...) (۱۳)

بنابراین آمار روشن، چگونه می‌توان نیروی عظیم مهاجم را فقط به دو فوج محدود کرد؟ تازه اگر سلطان حسین در ضعف هم نمی‌بود از کجا که می‌توانست از عهده چنین سپاه انبوه و مجهزی به سادگی برآید. بنابراین عدم مقاومت مردم گیلان قابل توجیه می‌تواند باشد، ولی همین مردم بسیار زود به خود آمده و حرکتی جانانه نشان دادند.

در این زمان سلطان حسین کاملاً تسلیم محمود افغانی شد، هرج و مرج داخل کشور به اوج خود رسید، شاه تهماسب هم که خود را جانشین پدر می‌شناخت، با جنگ و گریز خویش را به تبریز افکند تا هسته مقاومتی به وجود آورد و کشور را از بن‌بستی خطرناک برهاند. این حرکت ایجاد دل‌گرمی می‌کرد و مردم احساس می‌نمودند نقطه اتکایی پیدا کرده‌اند. گیلک‌های ایران‌دوست، اگرچه در شرایط بحرانی زمان و غافلگیری سپاهیان روس نتوانسته بودند در مقابل تجاوز بیگانه مقاومتی نشان دهند، قوت قلبی یافته، به یکبارگی از خواب خمودت بیرون جهیده، از حکام محلی چاره کار جستند و آنها هم از تهماسب دوم کسب تکلیف نموده و پیشنهاد نبرد با روس‌ها را دادند...

(... حدر [حیدر] خان از آستارا عرض حالی به شاه نوشته است و اظهار داشته است که می‌تواند دوازده هزار سپاهی، هشت هزار تن از مردم تالش و چهار هزار تن ایرانی گردآورد و اگر شاه هر سرآنان را یک تومان بدهد، به هر کجا که فرمان رود روی خواهند آورد و روسیان را، به فرمان او از پیش برخواهند داشت، شاه در جواب او نوشته است شما را به سرداری لشکر منصوب می‌داریم، مداخل رشت دوازده هزار تومان است می‌توانی آن مال را گردآوری و به روسیان دهی تا راضی شوند و از سرگیلان برخیزند، و اگر نمی‌خواهند این دوازده هزار تومان بگیرند و از کشور بیرون روند، هم می‌توانی این دوازده هزار تومان را در میان لشکریان خویش پخش کنی، تا به جنگ روسیان روند و خواهی نخواهی آنان را از کشور من برانند.)^(۱۴)

شهریار واژگون بخت صفوی، آهوی ناگرفته به دشت می‌بخشید، به جای آن که از چنین پیشنهاد ایران خواهانه سودجسته و خویش را به آغوش گشوده مردم بیفکند و به یاری صمیمانه آنها حقوق پایمال شده ملی را باز ستاند، بازبونی و تردید آشکار وعده به مداخل فرا چنگ نیامده می‌دهد، و آنگاه که مردم حیدرخان را به زیر سؤال می‌برند با تأثر و تأسف او در محفلی اعلام می‌دارد...

(... من چه می‌توانم بکنم؟ شاه مرا اجازت نمی‌دهد که هیچ کاری را به انجام آورم، وگرنه من شبگاه، ناگهان به روس‌ها می‌تاختم و آنها را می‌کشتم و پراکنده می‌ساختم.)^(۱۵)

با این وصف حاکم گیلان در اوایل ۱۷۲۳ م برابر اواخر ۱۱۳۴ هـ ق از مقاومت‌های پراکنده مردمی

سود جست و با تشکیل نیروی بیست هزار نفری به پایگاه روس‌ها واقع در کاروانسرای بیرون شهر پیربازار حمله‌ور گردید. سرهنگ شیپوف که پیشاپیش از ناآزمودگی نیروهای مردمی آگاهی داشت، پیش از آنکه در محاصره قرار گیرد با سربازان مجهز از پایگاه بیرون آمده و به مدافعین ایرانی تاخت و آنها را به سختی در معرض تیربار قرار داد و متفرقشان ساخت.

پطر بعد از این جریان شیپوف را احضار نمود و در راس نیروهای کمکی فراوان سرتیپ واسیلی یاکوب لوویچ لواشف (Vassili yakoblowich Levashov) را به گیلان فرستاد.

شاه تهماسب دوم که می‌توانست حد اعلای استفاده را از نبرد پراکنده مردمی کرده و نه تنها روس‌ها که افغان‌ها و دیگر مدعیان را هم سرجایشان بنشانند، قدرت درک و شناخت موقعیت را نداشت و در عین عجز و انکسار اسماعیل بیک اعتمادالدوله را به نزد پطر فرستاد و از او خواست در این زمان که تسلط افغان محرز گردیده بجاست اگر تزار از وی پشتیبانی نموده و پایه‌های لرزان سلطنتی در حال فروپاشی را استحکام بخشد. برای او و اسماعیل بیک مسئله حقوق قانونی و استقلال کشور مطرح نبود، آن‌ها می‌خواستند به هر قیمتی که میسر باشد در مقام خود باقی بمانند، چند روزی به کشور و مردم حکومت کنند و شعله آرزوها را فروزان و گسترده‌تر بدارند، کاری به فردا نداشتند و این دو روزی را که در آن بوده‌اند غنیمت می‌شمردند، از هیچ‌گونه حاتم‌بخشی و قیحانه برای ابقاء خویش نمی‌هراسیدند، و زیر قراردادی صحه گذاشتند که صراحتاً تأیید می‌کرد...

(... اعلی حضرت شاه، شهرهای دربند و باکو را با تمام زمین‌ها و جاهایی که مابین دو شهر بسته است و در کنار دریای خزر جای دارند و نیز ایالت گیلان و مازندران و استراباد را برای تصرف و تصاحب ابدی، به اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار می‌کند و این سرزمین‌ها ازین زمان تا جاودان متعلق به اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و در تابعیت او خواهد بود و اعلی حضرت امپراتور، سراسر این نواحی را بدان سبب مایل است به‌عنوان پادشاه [؟] بگیرد که سپاهی که اعلی حضرت امپراتور برای یاری اعلی حضرت شاه در برابر شورشیان می‌فرستد، در آنجا نگاهداری شوند زیرا برای نگاهداری این سپاه از اعلی حضرت شاه کمک مالی نخواهد شد...) (۱۶)

وقتی که متن کامل قرارداد مطالعه شود، متوجه می‌گردیم که پطر کبیر چگونه از بی‌اطلاعی و ضعف پدر و پسری برای غصب حق مسلم ملتی بزرگ و کهن سوء استفاده کرده و دست دوستی و کمکی که بسویش دراز گردید از شانه کنده است. این سوء نیت آنگاه نمایان‌تر می‌شود که با غاصب چپاولگری چون اشرف افغان عهد مودت می‌بندد و در عهدنامه‌ای که به امضای محمد صیدال سپهسالار، و بیگلربیگی، و میرزا محمد اسماعیل، و عمر سلطان، و حاجی ابراهیم معتمدین مهاجم و سرتیپ واسیلی یاکوب لوویچ لواشف فرمانده سپاهیان روسی در گیلان رسیده است، تمام...

(... نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرز تا سرحدات ایالتی سابق خود... [و] پس از عبور از شفت، از سرحدات آنها تا شاهراه واقع در میان گیلان و قزوین،

در میان کهدم و زیتون رودبار، تا محل نقله بر که در آنجا کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه...^(۱۷)

باقی می ماند...

روس ها در مدت ده سال هر چه خواستند کردند و هر چه کردند هیچ کس اجازه بازخواست و چون و چرا نداشت.

به راستی تاریخ سنگ صبری است که ذره ذره اجزایش از رمز و راز تشکیل گردیده است و باید برای شناخت خویش و حفظ استقلال و آزادی، حرف حرف آن را دقیقاً خواند و به یاد سپرد.

پانویس:

- ۱ - نصراله فلسفی، زندگی شاه عباس اول، ج ۵، ص ۳، تهران انتشارات دانشگاه سال ۱۳۵۲.
- ۲ - سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۶۱، تهران مطبوعاتی علی اکبر علمی، سال ۱۳۳۵، ترجمه فخرداعی گیلانی.
- ۳ - بارون تاورنیه، سفرنامه، ج ۲، ص ۴۰۵، تهران مطبعه باقراف، سال ۱۳۳۱ ق، نظم الدوله ابوتراب نوری.
- ۴ - جمال زاده، تاریخ روابط ایران و روس، ص ۶۶، برلن.
- ۵ - پیترو و دولواله، سفرنامه، ص ۱۸۹، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۴۸، ترجمه شجاع الدین شفا.
- ۶ - سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۳۲.
- ۷ - شاردن، سیاحتنامه، ج ۹، ص ۲۰۲، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۴۵، ترجمه محمد عباسی.
- ۸ - چارلز فرانسیس مکنزی سفرنامه شمال، ص ۱۱۹، تهران، نشر گستره سال ۱۳۵۹، ترجمه منصوره اتحادیه، نظام مافی.
- ۹ - همین جا و همین صفحه.
- ۱۰ - شاردن، سیاحتنامه، ج ۱۰، ص ۲۰۴.
- ۱۱ - همینجا و همین صفحه.
- ۱۲ - همینجا، ج ۵، ص ۲۶۱.
- ۱۳ - پطرس دی سرکیس گیلانتز، سقوط اصفهان، حاشیه ص ۳۵، اصفهان، کتابفروشی شهریار، سال ۱۳۴۴، ترجمه محمد مهریار.
- ۱۴ - همینجا صص ۱۳۲ - ۱۳۳.
- ۱۵ - همینجا، صص ۱۳۳ - ۱۳۴.
- ۱۶ - دکتر احمد تاج بخش. تاریخ روابط ایران و روسیه ص ۱۴۷ ماده ۲ قرارداد ۱۷۲۳ تبریز، انتشارات کتابخانه چهر سال ۱۳۳۷.
- ۱۷ - همینجا، ص ۱۵۱، قسمتی از ماده ۳ عهدنامه بطرو اشرف افغان در رشت ۱۳ فوریه ۱۷۲۹.

فرزانه‌ای از گیلان

مصطفی فرض پور ماجیانی

منطقه سرسبز گیلان یا به تعبیر گسترده‌تر، سرزمین «گیل و دیلم» - که پروردگار پیوسته آبادش دارد - در درازنای تاریخ حیات پرفراز و نشیب خویش، دانشورانی سترگ و جنگاورانی بزرگ در دامن خود پرورده است که هر کدام از آنان به تنهایی موجب نازش ایران زمین و مایه سرافرازی میهن بوده‌اند و می‌باشند.

در پهنهٔ پیکار، از زمانی که جنگاوران آماردی در جنگ با اسکندر گجستک دلاوری‌ها و رشادت‌های خود را نمایانند و تا زمانی که وهرز دیلمی اقلیم یمن را از وجود نجاشی پاک نمود و تا وقتی که «موتای» دیلمی خواب راحت را از چشم تازیان مهاجم گرفت و تا زمان آل بویه و آل زیار و تبار آنان که دروازه بغداد و پشت خلفا را به لرزه در آوردند و تا امروز، فرزندان دلیر و ستهنده او در عرصه رزم، چون شیر غریده‌اند و یوغ بندگی اجانب به گردن نهاده‌اند.

تاریخ کهنسال ایران از رشادت‌ها و جنگاوری‌ها و بی‌باکی‌های مردم «سرزمین گیل و دیلم» خاطراتی شگرف در سینهٔ خود دارد که اینجا مجال بحث نیست، ان شاء الله - در جای دیگر خواهیم آورد.

اما در زمینهٔ دانش و فرهنگ:

فرزندان فرزانه این مرز و پوم نیز پیوسته ایام در میدان علم و دانش فرس رانده‌اند و افتخاری بر افتخارات میهن افزوده‌اند:

کیاگوشتیار بن لبان با شهری گیلی - استاد ابن سینا - مهیار دیلمی که گفته‌اند:

«... او جامع فصاحت عرب و معانی عجم بود»^(۱)

عارف بزرگ شیخ زاهد گیلانی؛ عبدالرزاق لاهیجی صاحب گوهر مراد، شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن راز، قطب‌الدین اشکوری صاحب محبوب القلوب، حزین لاهیجی، حجت‌الاسلام سیدمحمد

۱- لغت‌نامه دهخدا به نقل از: الاعلام زرکلی ج ۸، ص ۲۶۴، (از قول حرعالمی)

باقر شفتی، حجت الاسلام حبیب الله رانکوهی معروف به میرزای رشتی، سید ابوالقاسم معصومی اشکوری، میرزای گیلانی صاحب کتاب معروف «قوانین الاصول»، حکیم بزرگ میرزا هاشم اشکوری استاد آیت الله العظمی رفیعی قزوینی، استاد ابراهیم پورداود، دکتر محمد معین و هزاران نفر دیگر که ذکر نام همه آنان از حوصله این گفتار خارج است. سالیانی است که من بنده به کار تدوین شرح حال و آثار فرزندگان «گیل و دیلم» سرگرمم. بعضی از این بزرگان را در «دائرة المعارف تشیع» معرفی کرده‌ام؛ اینک یکی دیگر از این فرزندگان را معرفی می‌نمایم:

روان شاد حجت الاسلام شیخ علی اکبر طلوعی رحیم آبادی شاعری مرثیه‌سراست که دیوانش چاپ شده است و در دست همگان می‌باشد.

پیش از پرداختن به شرح حال و بررسی اشعار این بزرگ، لازم می‌دانم اشاره‌ای به «مرثیه» و مرثیه‌سرایی بنمایم، تا زمینه ذهنی برای ورود در این مقوله فراهم آید:

واژه مرثیه در فرهنگ‌ها چنین معنی شده است:

«گریستن بر مرده و ذکر محامد وی، نوحه‌سرایی، شعری که به یاد مرده و در ذکر محاسن او و تأسف از مرگ وی گویند.»^(۱)

مرثیه‌سرایی در همه اقوام و ملل مرسوم بوده است و می‌باشد، وقتی عزیزی از دست می‌رود و در فراق او سوگواری می‌شود و این مرثیه‌گاه به زبان شعر است و گاه به صورت نثر. نخستین کسی که در عزای عزیزش به سوگ نشست حضرت آدم ابوالبشر بود که بر جنازه پسرش هابیل - که به دست برادر نابکارش قابیل کشته شده بود - ندبه سر داد و مرثیه سرود. مضمون مرثیه پدر نخستین بر ما معلوم نیست، اما هر چه بوده، حزن‌انگیز و بی‌شک غمگنانه بوده است.

در اساطیر ایرانی نیز مرثیه‌سرایی آمده است، سوگواری رستم بر جسم بیجان سهراب، نوحه‌سرایی پشتون (برادر اسفندیار) بر اسفندیار و نوحه‌سرایی جریره (زن سیاوش) بر جنازه فرزندش (فرو)، سوگ سیاوش و غیره...

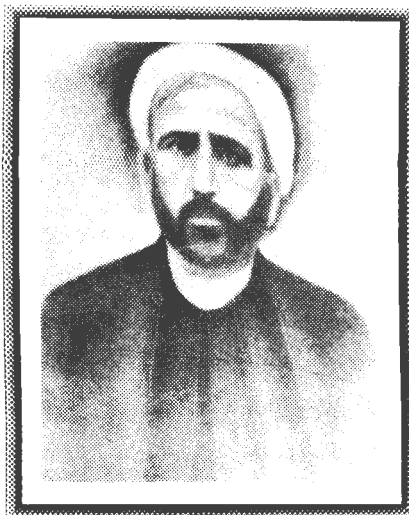
در بین شاعران قبل از اسلام، نیز مرثیه‌سرایی مرسوم بوده است. در عصر اسلامی و در دیوان‌های شاعران پارسی‌گوی به مراثی منسجم و استواری بر می‌خوریم که ذکر همه آنها در اینجا لازم نمی‌نماید، فقط اشاره‌وار گفته می‌شود که استادانی همچون رودکی، فردوسی، خاقانی (به ویژه مراثی او در مرگ رشیدالدین - فرزند - و عمویش کافی‌الدین عمر).

بعد از این مقدمه به معرفی مرحوم طلوعی و اشعارش می‌پردازیم:

حجت الاسلام شیخ علی اکبر طلوعی گیلانی «اشکوری» متخلص به (طلوعی) یکی از مرثیه‌سرایان خوش قریحه و صاحب سبک می‌باشد که متأسفانه جز در منطقه رانکوه^(۲) و آن هم به وسیله ذاکران اهل بیت علیهم السلام شناسانده نشده است.

۱- فرهنگ فارسی، دکتر معین.

۲- رانکوه، آبادی‌های دو شهرستان لنگرود و دژدسر را می‌گویند.



حجت الاسلام علی اکبر طلوعی گیلانی

قدرش مجهول و پایگاه رفیعش در شعر و شاعری ناشناخته مانده است. مرحوم علی اکبر طلوعی در یکی از روستاهای اشکور و در سال ۱۲۶۳ خورشیدی زاده شد. او فرزند مرحوم علی اکبر اشکوری است (همنام پسر).^(۱)

ایام کودکی را در دامن کوهسارهای سرسبز و خرم اشکور^(۲) سپری نمود و چون علاقه و ذوقی وافر به فراگیری دانش داشت به حوزه‌ها و مدارس گیلان روی آورد، پس از فراگرفتن قرآن و مقدمات علوم از قبیل صرف، نحو، معانی و بیان، لغت، تفسیر، منطق، فقه؛ جهت تکمیل معلومات به شهرهای قزوین و تهران و قم رهسپار شد، در آن شهرها از محضر استادان فن و عالمان صاحب نام

بهره برد. مدت ۱۲ سال در آن سه شهر به فراگیری دانش سرگرم بود، پس از به پایان رساندن دوره سطح، جهت تکمیل معلومات و طی مدارج اجتهاد به حوزه علمیه نجف اشرف - بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین دانشگاه اسلامی شیعه - رهسپار شد. در نجف از محضر استادان و مجتهدان بنامی همچون نائینی و آقاضیاء عراقی و دیگر بزرگان کسب فیض کرد و به درجه اجتهاد نائل گشت. او در کنار فراگیری علوم منقول به دانش‌های معقول از قبیل فلسفه و حکمت نیز روی آورد و در این زمینه‌ها نیز صاحب کمالاتی شد.

پس از سه سال توقف در نجف اشرف به جهت اینکه آموخته‌ها و دریافته‌های خود را به هم‌میهنان خود منتقل نماید به ایران مراجعت کرد و در «رحیم آباد رودسر» رحل اقامت افکند و به نشر احکام دین مبین اسلام پرداخت. بر اثر ذوق سرشار ادبی که داشت و مطالعه فراوانی که در اشعار و دیوان‌های شاعران فارسی زبان نموده بود، خود نیز به سرودن شعر روی آورد، اما برخلاف بسیاری از

۱ در دیوان شاعر بیشترین شعر بلکه جانشوزترینشان در مدح و رثای حضرت علی اکبر (ع) است و شاعر گاه در اشعار به نام «علی اکبر» تخلص می‌کند؛ و شاید اسم شاعر و نام پدر شاعر در این تأثیر بی‌تأثیر نباشد.

۲ منطقه اشکورات در جنوب شهرستان رودسر در گستره‌ای به وسعت ۶۶۰ کیلومتر مربع، در بخش مرکزی واقع شده است. تعداد آبادی‌های این منطقه ۱۵۳ پارچه است که در آنها ۳۲۲۹ خانوار و ۱۸۲۰۴ نفر زندگی می‌کنند. منطقه اشکورات دارای سه دهستان به نام‌های اشکور سفلی و اشکور علیا و سیارستاق ییلاقی و دهستان شویل است. دهستان اشکور سفلی دارای ۴۷ پارچه آبادی و مرکز آن روستای «زیاز» می‌باشد، وسعت این دهستان ۱۸۰ کیلومتر مربع و تعداد خانوار ساکن در آن ۱۲۷۴ با ۶۸۹۶ نفر جمعیت است. دهستان اشکور علیا و سیارستاق ییلاقی در وسعتی معادل ۲۸۰ کیلومتر مربع با ۵۳ پارچه آبادی گسترده شده و مرکز این دهستان روستای «سارم» است. تعداد خانوار آن برابر ۹۹۸ و جمعیت آن ۴۷۸۱ نفر است. دهستان شویل به مرکزیت روستای شویل با ۵۳ پارچه آبادی و وسعت ۲۰۰ کیلومتر مربع دارای ۹۶۷ خانوار و ۶۵۲۷ نفر جمعیت است. (نقل از نشریه سازمان برنامه و بودجه استان گیلان - خرداد ۱۳۷۰)

شاعران که مدّاح دل و یا ستایشگر صاحبان زر و زور و تزویر شدند و می‌شوند، ائمه اطهار و خاندان طهارت و عصمت را ممدوح خود قرار داد و به مدح آن بزرگواران پرداخت.

مرحوم طلوعی در تاریخ روز جمعه دوم ماه رمضان ۱۳۵۴ هجری قمری برابر با آذر ۱۳۱۴ خورشیدی در شهر رودسر فوت کرد و جنازه او را با احترام به «رحیم آباد» منتقل کردند و در جایگاهی که قبلاً خود آماده کرده بود دفن گردید (جنب مسجد جامع و در مغرب شهر)، مزارش مورد احترام اهل معنی است.^(۱)

مجموعه اشعار ایشان در یک جلد تحت عنوان «دیوان طلوعی گیلانی» به وسیله فرزندش مرحوم ضیاء طلوعی گیلانی، چاپ و منتشر شده است (زمان چاپ مشخص نیست). اخیراً نیز دیوانش تجدید چاپ شده است که متأسفانه غلط‌های مطبعی بسیار دارد.

دیوانی که در دست دارم چاپ چهارم است، با اینکه ناشر در صفحه اول کتاب نوشته‌اند که از اغلاط فاحش کتاب جلوگیری شده است، متأسفانه غلط‌های فراوانی در کتاب راه یافته و رسم الخط درستی در سرتاسر کتاب رعایت نشده است، و نیاز مبرم به چاپ مجدد و تنقیح و ویراستاری دقیق دارد. ناشر وعده داده که قریباً جلد دوم کتاب که حاوی تمام اشعار مرحوم طلوعی است از چاپ خارج خواهد شد، اما متأسفانه به وعده وفا نشده (قریب چهل و چند سال). ابیاتی که در این مقاله نقل می‌شود از این چاپ چهارم است.

بررسی قالب و محتوای اشعار شاعر

چنانکه از اشعار مرحوم طلوعی بر می‌آید، ایشان ذهنی وزن‌شناس داشته و بر بحور عروضی مسلط بوده و در صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی استاد بوده‌اند. سعی کرده معنی را فدای لفظ نکنند و به خاطر لفظ به مضمون‌سازی سست نپردازند. ردیف‌ها و قوافی مشکل انتخاب کرده و خوب از عهده بر آمده است. اینک به بررسی بعضی از این صنایع در اشعارش می‌پردازیم:

۱- بحور و قوافی و ردیف

مرحوم طلوعی در بحور مختلف شعر سروده‌اند از جمله در: بحرهای سریع، مضارع، رمل، هزج، مجتث و در انواع شعر طبع‌آزمایی نموده‌اند از جمله قالب‌های، قصیده، مستزاد، مسمط (مربع، مخمس، مسدس، مسبع)، مثنوی، ترجیع‌بند دو بیتی.

اوقوافی و ردیف‌های مشکل انتخاب کرده و الحق خوب از عهده بر آمده است به عنوان مثال:

به فصل گل که هوای بهار گرید و خندد	زرعد و برق که در کوهسار گرید و خندد
سپاه او زمین و یسار گرید و خندد	گمان مدار که دیوانه‌وار گرید و خندد
زبخت ما و دل سخت یار گرید و خندد	

۱- در قسمت شرح حال مرحوم طلوعی از مقدمه مرحوم حجت‌الاسلام حاج صدرائی اشکوری بر دیوان شاعر استفاده شده است.

و یا

گشادن سر زلفت به شانه لازم نیست خراب کردن صد آشیانه لازم نیست
بدام طره تو خال و دانه لازم نیست پی گرفتن دلها بهانه لازم نیست
بکش به تیر نگاهم نشانه لازم نیست

و یا

زخونریزی اگر دلگیر آیی دیر می‌آیی زخود بینی اگر دل سیر آیی دیر می‌آیی
برای ابرویت شمشیر آیی دیر می‌آیی بدل با مژه چون تیر آیی دیر می‌آیی
بکف با زلف چون زنجیر آیی دیر می‌آیی

و یا

پوشم اگر زچهره آن گلزار چشم گردد ز نوک هر مژه‌ام پر زخار چشم
این قصیده ۲۵ بیت است.

۲- صنایع بدیعی:

همان طوری که پیشتر اشارت رفت مرحوم طلوعی در صنایع بدیعی نیز دست داشته‌اند و اشعار خود را به زیور صنایع لفظی و معنوی آراسته‌اند:
انواع جناس، تضمین، رد الصدر علی (الی) العجز، تجاهل العارف، براعت استهلال، تشبیه، استعاره، ایهام، مراعات النظیر، حسن تخلص و تلمیح.
اینک به چند مورد از موارد فوق اشاره می‌شود:
الف: جناس زائد:

عالم بود سرانندیب از سیل اشک آدم در نوحه نوح و فلکش در چارموجه غم
و نیز توجه به تلمیح شعر هم بشود. و یا:
در هجر فخر زمزم از زمزمه است خاموش شد کربلا منی و کوی منی حسینم
ب: جناس مرکب:

خانه این جمع از فضل رحیم، آباد باد تا جهان باقیست شوئیل و رحیم آباد باد

و یا

چون می‌کشم زیاری آن شهریار دست کز بهر او کشیده‌ام از شهر و یار دست
ج: جناس ناقص و دَرَج
مرا که کرب و بلا کعبه مناست رسیدم ز بهر ذبح بجائی که‌ام مناست رسیدم

۵-تضمین:

ترا والیل موبیر چهره و الشمس بنشسته دو طاق ابروان قوسین اوادنی ست پیوسته
زما زاغ البصر چشم و زالا وحی لب بسته الم نشرح لک صدرک لتشقی پا مکن خسته
رمی الله را بکف تفسیر آئی دیر می آیی

و یا

چونکه جسم پادشاه حق پرست گشت از بالای زین با خاک پست
عرش حق زد با هزاران پیچ و تاب ناله یا لیستی کنت تراب...
از فراق بود دل لبریز خون نحن منک انالیه راجعون

و یا

گاه با خود داشتی این قال و قیل (دست ما کوتاه خرما بر نخیل)
که مصراع دوم از حافظ است.
هـ: ردالصدر الی (علی) العجز:

ای طوعه منم گنجی، کافتاده به ویرانه ویرانه چرا شد تنگ بر گوهر شاهانه
شاهانه مرا یک روز بد منزل و کاشانه کاشانه شد از دست و این خانه به آنخانه

لازم به توضیح است که در ابیات فوق که در شهادت حضرت مسلم بن عقیل (ع) سروده شده است شاعر کوشیده است که عروض بیت را در ابتداء بیت تکرار کند^(۱) و در حقیقت یک نوع حشو ملیح آورده که هنرمندانه است.

و: تجاهل العارف: در مصیبت ثامن الحجج امام رضا (ع) گوید:

اوضاع دهر از چیست وارونه و دگرگون زد خیمه ابر ماتم در کوه و دشت و هامون
از چشمها روان گشت سیلاب خون چو جیحون جیش غم و مصیبت بی پرده گشت بیرون
عیش و سرور و شادی شد در خم فلاطون

ز: تلمیح: ابیاتی فراوان در دیوان آمده که اشاره به حکایات و داستان‌ها و آیات و احادیث دارد. تلمیحات کتاب بیشتر مذهبی و تاریخی است و گاه به اساطیر ملی اشاره می‌نماید:

نغمه داود زره ساز چرخ حلقه صفت در زره‌اش کرده باز
در غو آن معرکه محمود بست دست توصل ز وصال ایاز

هد هد شهر سبا گر بود این مژده رسان زچه رو در دل من محنت ایام گرفت
این چه مرغی است زمرغان حرم مینالد زمنا آمده در خون زده احرام گرفت

۱- جزو اول مصراع را صدر و جزو آخر آن را عروض و جزو اول از مصراع دوم را ابتدا و جزو آخر آن را که آخرین جزو بیت است عجز گویند.

آنکه به موسی سرود به لن ترانی جواب
پس ارنی در سؤال زان رخ زیبا نمود
یوسف مصر عزیز خار رهش روفتی
سرو قدم دیده گرد همی تماشا نمود

از چاه زنخدانت دلها همگی هاروت
وز نغمه داودی دلها همگی جاکوت

مه رخت مه نخشب چه ذقن چه بیژن
بمو کمند فرامرز و قد چو نیزه قارن
مژه چو ناوک آرشی برو کمند نریمن
بچشم دل رسد از خار ره چو تیر تهمتن
چو او به حالت اسفندیار گرید و خندد

ج: صنایع معنوی: شاعر در صنایع معنوی نیز تبخّر داشته و اشعار خود را به انواع صنایع معنوی آراسته است مثل: تشبیه، استعاره، ایهام، مراعات‌النظیر و...

تشبیهات: تشبیه اساس شعر شاعر را تشکیل می‌دهد، و این تشبیهات بیشتر محسوس به محسوس است. ابیات زیر به‌عنوان شاهد مثال آورده می‌شود:

بصفحه رو علی، مو چو چلیپا نمود
در آن چلیپا رقم هلاک لیلا نمود
لبش چو کوثر، رخس، لاله باغ بهشت
خطش ریاض چنان قدش چو طوبی نمود
ترکش پُر تیر او مژه غلمان، ولی
کمان او در کمان ابروی حورا نمود

به دوش طره کاکل چو بر شاخ صنوبر گل
و یا بر روی مه سنبل فشانده عرصه غبرا

شب زلف ترا رخ بدر و ابرو ماه در غره
سر مشکینه مویت مشکسا از نافه ثره

اصطلاحات نجوم و شطرنج:

شاعر در اشعارش اصطلاحات شطرنج به کار می‌برده، گاه به اعتقاد قدما، صحبت از ماهی زمین و ماه آسمان می‌نماید و از امتزاج آباء علوی و مادران نخستین صحبت می‌دارد، به ابیات زیر توجه فرمایید:

در ششد رغم گشت چو شه مات ستاده
بر زانوی بی‌یاری خود رخ بنهاد
یک جای و زیرش تن بی‌دست فتاده
وز پیل تنان کس نه سواره نه پیاده...
اشاره به هفت آباء:

شد خوامان همچنان کبک دری
زهره‌اش را شمس تابان مشتری
مژه‌اش اندر دل مه سیخ بود
ابروی او خنجر مریخ بود
آن عطارد خشم با بخت زحل
شاخه ریحان ولی‌اندر وحل

زهره در مدح زهره زهرا
نیم گردد زبیم چون جوزا
چار مادر زهفت گانه پدر
می‌نزاید بدین صفت دختر

مشتري زهره بر آن، چهره عطارد پا بست	ز آفتاب رخ تو ماه جهان آرا پست
زحل از بیم فراطر طلبد جای نشست	همچو مزیخ نمایی چو شوی تیغ بدست
ترس را صورت جوزا دل لشکر گیرد	حیدری پنجه‌ات از عقرب خنجر گیرد
سرطان پیش به زیر سم یکران بهتر	حمل و ثور بر شیر فراوان بهتر
قوس ابروت بمژگان چو زند تیر شهاب	جدی را آب دل و دلو شود خشک ز آب

عرفان شاعر:

اگر چه مدایح و مراثی شاعر درباره اهل بیت طهارت و عصمت است و این خود گویای این مطلب است که شاعر «قیمتی در لفظ دری را به پای خوکان» نریخته است، ولی گفتنی است، که ذهن شاعر با اصطلاحات عرفانی پیوندی تنگاتنگ دارد. به عنوان مثال ابیات زیر آورده می‌شود:

معنی توحید از او شد مستفاد	یافت با معشوق عاشق اتحاد
چون حجب برداشت از محبوب خویش	دید در آغوش خود مطلوب خویش

عالم تمام مظهر اسماء ایزدی است	یک بین، براستی، دو مبین، کج مدار، چشم...
یاران تمام مست می و تشنه الست	باقی چرا مراست بخواب خمار چشم

هر چه را ما دیده یا بشنیده‌ایم	جملگی را عاشق خود دیده‌ایم
عارف این برهان به بالا می‌برد	تا بجائی برتر از جا، می‌برد
کنت کنزا شاهد و برهان اوست	خلق عالم از پی عرفان اوست
حق نخواهد هیچکس از ممکنات	تا ندارد بهره زاسماء و صفات

در دو مسمط مخمس بسیار سخته و موزون، که در مناجات حضرت امام حسین(ع) می‌باشد شاعر در رضا و تسلیم داد سخن داده است، او همه آنچه که مربوط به عالم ناسوت است نادیده می‌گیرد و در برابر معشوق ازلی تسلیم محض می‌شود. اینک دو بند از هر کدام از آن دو مخمس:

باز ایها به رخت دادن جان چیزی نیست	به نثار قدمت قتل جوان چیزی نیست
تشنگی‌ها بلب آب روان چیزی نیست	من که غیر از تو نیستم بمیان چیزی نیست

کثرت‌ار هست بجز و هم و گمان چیزی نیست

دلبرا در طلبت جور عسی آسان است	چون عسل جوی شوم نیش مگس آسانست
به تن پاره من نعل فرس آسان است	کشش خنجر شمر است که بس آسان است

بر بلندی بسر نوک سنان چیزی نیست...

و اینک مناجات دوم که حضرت سیدالشهداء(ع) با خداوند بزرگ می‌نماید:

گشادن سر زلفت به شانه لازم نیست خراب کردن صد آشیانه لازم نیست
بدام طره تو خال و دانه لازم نیست پی گرفتن دلها بهانه لازم نیست
بکش به تیر نگاهم نشانه لازم نیست

به پیش چهره تو نور آفتاب چه باشد به شام طره تو بوی مشک ناب چه باشد
نظر به خال لب خضر چیست آب چه باشد ز چشم مست تو مستیم ما، شراب چه باشد
که بر بط و دف و چنگ و چغانه لازم نیست...

شاعر در مدح حضرت زین العابدین (ع) مسمط مخمسی دارد که در آن با وصف طبیعت آغاز سخن می‌کند، از وصف اردیبهشت و میوه‌های بهاری که با دست آفرینش بر شاخه‌های درختان آویزان شده‌اند سخن می‌گوید و در پایان تشبیب و تنسیب از «آلبالو» صحبت می‌کند که شبیه به سر انگشتان یار است وقتی که در حنا فرو برد و خضاب کند و در همینجاست که حسن تخلص زیبایی می‌آورد و گریز به مصیبت حضرت امام سجاد (ع) می‌زند. اینک ابیاتی از آن آورده می‌شود:

از کوه بین سراسیب چون اژدهای گرزه سیل دمان و غران مانند شیر شرزه
از غرّشش در افتاد، در کوهسار لرزه زو شد عصای موسی در آفرین و در زه
کو دم کشد بدم در هر چه که هست در دم

اردیبهشت امسال ارد بهشت دارد گوئی زیباغ فردوس آن مه سرشت دارد
بس باغ و سبزه دارد بس راغ و کشت دارد بلبل به فصل دی داد زان ماه زشت دارد
گوید به لحن شادی بگذشت موسم غم

باریک بین نظر کن بر شاخه‌های نارنج بین کودکان افریق در راه رسم افرنج
در حوله‌های کرکی سه نه چهار نه پنج آن یک نشسته آرام و آن یک قتاده آونج
آن ترش روی تیره ترشی دروست مدغم

بر سر انار دارد شنجرف گونه قندیل قندیل سرخ رنگش در خون فشرده مندیل
مندیل لاله گونش دانم چه داده تشکیل تشکیل قلب عاشق با چند گونه تسو
تسویل گونه گونه از نفخه دمدام

از رشک زلف دلدار نیلی قبا بنفسج دارای ریش فسق اما دراز کوسج
مانند (دم) کژدم کج گردن است دم کج در طی وصف صنعت پای خیال اعرج
در نعت طبع عالم نطق و کمال ابکم



چون دکتر طبیعت بشناخت حال به را در پنبه‌های محلوج آراست خوابگاه را
از شوز حر خورشید و زتاب برد مه را شاید شود جلوگیر آن حالت تبه را
کو راست ذات جنبی بسیار سخت و معظم

منصور وار امروز بر شاخ دار آونگ چون بخت یار سرسبز چون قلب عاشقان تنگ
همچون دل دلارام کی نرم گردد این سنگ یکپا چو شخص مرتاض چون زرد گرددش زنگ
شهدی شود مهنا قندی شود مطعم

خواهی که اُبالو پیشت کند تمثل گویار را که بسند درنگ حنا در انمل
خار جفا چو زنجیر افتاد در تن گل گوئی گل است بیمار زنجیر خار چون غل
کز پا و سرگرفته است اعضای پاک محکم...

در پایان بحث لازم است اشاره نمایم که مرحوم طلوعی در مدیحه پایانی کتاب که در مدح امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه است از بی توجهی مردم به دین از فسق و فجوری که جامعه را فرا گرفته است، از فرنگی مآبی شدن مردمانی که پشت پا به سنت الهی زده‌اند، دلگیر است و با تنها منجی بشریت حضرت قائم آل محمد صمیمانه درد دل می‌کند و ظهور حضرتش را خواستار می‌شود. (۱)

۱- با اینکه زیر تمام ابیات چاپ شده شماره صفحه آمده بود ولی چون کل اشعار از مجموعه دیوان طلوعی می‌باشد ذکر صفحات ضروری نبود و حذف شد. (فصلنامه گیلان ما)

ترنگ و ادب پارسی

احمد اداره چی گیلانی

ترنگ را از رستهٔ ماکیان شمرده‌اند. نام هر گونه از این تیره را هم وابسته به تیهو، کبک بزِ دیرین و طاووس دانسته‌اند. از این روی ماکیانهای خانگی، جنگلی و قرقاول واقعی را هم‌رده خوانده‌اند. درازای بدن ترنگ ماده از سر تا دم به ۵۳ تا ۶۴ سانتیمتر می‌رسد. اما ترنگ نر که به هیکل بزرگ‌تر از ماده است، درازای تنش را از سر تا پایان دم ۷۶ تا ۸۹ سانتیمتر نوشته‌اند. هر چند پره‌های دم ترنگ نر از خروس خانگی کمتر است، در عوض شماری از پره‌های دمش به ویژه دو تای از آنها چنان بلند می‌شود که به ۲ متر هم می‌رسد. آن نیز کشیده و راست.

ترنگ نر اندکی از خروس خانگی بزرگ‌تر است و بدو می‌ماند. آن یک تاجی بر سر دارد و، این یک را پاره گوشتی و پری چند بر سر است و، به کاکل مانده. پس اگر او را خروس، خروس دشتی، خروس صحرائی، خروس جنگلی و خروس کوهی نامیده‌اند، شاید از این روی باشد.

ترنگ نر پرنده‌ای زیبا است. از کجای زیبایش بگویم. از گلگونی رخسارش بگویم، یا از طوق سیمینی که زیب گردنش کرده است. از خوشی دمش بگویم یا از پر و بال خویش.

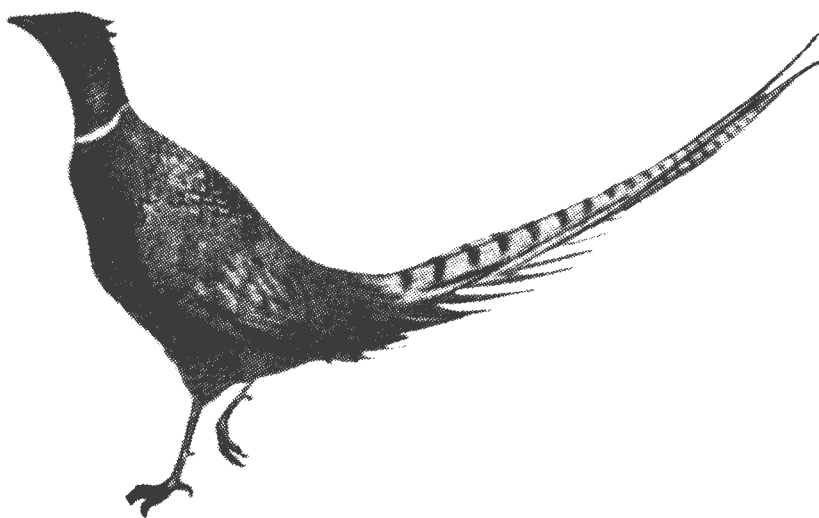
وه! چه پر و بالی. پر و بالی همه ناز و همه ساز. پر و بالی همه رنگین و همه آیین. پر و بالی همه نگارین و همه همساز. پر و بالی همه درخشان و همه آدین. آن هم چه درخشیدنی، جلاگون و آذرنگ. گویی استادی چیره دست آن همه را از آمیزش رنگ‌های زرد، طلایی، سبز، یشمی، قهوه‌یی، سرخ و سپید بر دیبانه‌های نگاریده است. همه هست و هیچ نیست.

و این همه آنگاه بشکوه‌تر گردد که به عشقبازی بر آهنگد. آهنگیدی دیدنی. چه آنگاه که به خمخانهٔ عشق در آید. تابش آن از رخسارش برزند. دلش آتش گیرد. آرامشش بال گشاید. وجدش دریابد. سرخوشی و مستیش فروگیرد. به چمش شود. پای کوبد و ناز کشد. دانه چیند و بر خوان نهد. مهمان خواند و آواکند. خود نخورد و یار را دهد. خیرگی نماید و غُند کند. بال زند و آواز خواند. در دم فرو هلد و غنگ غنگ زند.

اما ترنگ ماده، از نر کوچک‌تر است. رنگ پرهایش قهوه‌یی و خالدار است. قهوه‌یی تیره با خالهای سیاه، آنگونه که دم درازش نیز از این نقش‌بندی بهره برده است. دمی که اگر نبود، ترنگ ماده از تیهو باز شناخته نمی‌شد. در آغاز بهار جفت‌گیری می‌کند. پس از آن میان بوته‌ها جایی در خور می‌گزیند. لانه می‌سازد. ده و، گاهی هم دوازده تخم می‌گذارد. بیست و چهار روز بر آنها می‌خوابد. جوجگان که به در آمدند، تا بالش آنها به تنهایی به تیمار داشتشان می‌پردازد.

کران دریای خزر جای با شش ترنگ است. او پرندۀ بومی آسیا به ویژه هندوستان است. هیمالیایش بسیار زیباست. کناره‌های دریای سیاه هم زیستگاه او است. به سال ۴۴۸ هـ (۱۰۵۶ میلادی) از آنجای به انگلستانش بردند. از آمیزش او با ترنگ طوقدار چینی و ترنگ ژاپنی، ترنگی با گوشتی گوارا پدید آمد.

این مرغ زیبا را به گیلکی خاوری ترنگ Torang و تورنگ Turang و در گیلکی باختری تیورنگ Turang نامند. به تبری tīrang است و، در مازندرانی کنونی ترنگ Tereng و Terang خوانند. فرهنگهای پارسی چنانکه گفته آمد ترنگ و تورنگ را آورده‌اند. چم هر دو را هم تذرو داده‌اند.



تذرو در پهلوی titar است. یونانی آن tétaros و در سانسکریت tittiri که در این یک کبک هم معنی می‌دهد. تازی شده آن تدرج است و نیز تدرج. آن هم از تیره Phasianus. موفق‌الدین ابومنصور علی الهروی در الابنیه عن الحقایق الادویه آنجا که از سودمندی خایه‌های نیم پز ماکیان سخن می‌دارد؛ از خایۀ درّاج هم نام می‌برد. در پای برگ چم درّاج را تذرو می‌گزارند که چنین نیست. زیرا درّاج از تیره کبکان است و، اندکی از آنها فربه‌تر.

ترنگ را وابسته به تیهو نیز دانسته‌اند. این گونه هم نیست. چه تیهو از رسته کبکان است و، از آنها کمی کوچکتر. رنگ پرهایش خاکستری نزدیک به زرد. زیر بالهایش نیز سیاه است.

ترنگ را قرقاول هم می‌خوانند. محمد شاد در آندراج آن را واژه‌ای ترکی می‌داند. سیدمحمد علی داعی الاسلام نیز در فرهنگ نظام به ترکی بودن آن استواری می‌ورزد.

ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی بخاری به هدایة المتعلمین فی الطب از بهره وری گوشتش در درمان بیماری حُمی الذَّق سخن می‌کند: «... و بفرمایی تا سینه کبک بخايز و سینه تذرو و آب وی فرو برذ. و ثقل او برون اندازذ دایم صواب آید.»

به ذخیره خوارزمشاهی در سخن از آزمودن تریاک چنین آمده است: «و آزمودن دیگر [تریاق] آنست که خروس دشتی را بگیرند یعنی تذروی و او را شربتی تریاق دهند.»

پیرشرفشاه دولابی سخنور گیلکی‌سرایی که استاد زنده‌یاد دکتر محمدمعین به استناد مقاله محیط طباطبایی، از سده هفتمش پنداشته است و، عباس حاکمی بر این باور است که او در سده هشتم می‌زیسته است، گوید:

باز اگفتم شکار ترنگی خونه کنی و نه خوب جولان و پری روشن کنی رو
من مرغ اسیرم تاوان جمن نهی و این زنگ و سبک و بندانویی و
همو در ترانه‌ای دیگر باز از ترنگ سخن می‌دارد:

با زاغ همنشین بکدی چند بالا چند جانخلی که بسازماربازا
گو این چه تدبیر کنیم این سرو احوالا
سگ بدم و تو رگ نشسته باز سر جادارا
عباس حاکمی «تورگ» را «شغال» پنداشته است. پس شعر را چنین معنی کرده است:
یک چند باززاغ همنشینی و پرواز کردی
نمی‌گذاری که مار چند جایی با باز بسازد و همدم شود(?)
بگویند این راز را چگونه تفسیر کنم
که سگ در کنار شغال نشسته است و باز بر روی درخت جای گرفته است.
می‌پندارم که تو رگ گویشی دیگر از تورنگ است و، چم شعر نیز بدینگونه:

با زاغ همنشینم کردی بالا بلند چرا نمی‌گذاری که بسازم بسازم
گویند به حالت تدبیری کن سگ را دیدم و تورنگ بر بلندای درخت نشسته را
ابراهیم فخرایی در خوراکی‌های گیلان آورده است:

باقلا قاتوق از همه چی بهتره تورنگ سیرقلیه که ده محشره
افراشته نکته سنج نیز در واجب‌الحج چنین زبان آوری کرده است:
پانیه، پا اوسانه، چی مانه؟ تورنگ کتله کفش دوکونه مال فرنگ
همو در نصاب گیلکی نیز بیان داشته است:

آغ، عقاب، سبول، کک، ترنگ، قرقاول
چنانکه پیشتر گفته آمد، ترنگ را به زبان تبری تیرنگ گویند. نیما یوشیج راست:
ماه می تابد، رودست آرام،
بر سر شاخه اوجا تیرنگ
دم بیاویخته، در خواب فرو رفته، ولی در آیش
کار شب پانه هنوز است تمام.
در شعر پارسی سدهایی بلند است که به ترنگ پرداخته‌اند. ابوشکور بلخی شاعر سخن آفرین
سده چهارم گوید:

تذرو تاهمی اندر خوند خایه نهد
منجیک ترمذی سخنور گشاده زبان سده چهارم در چگامه‌ای که در ستایش امیر ابوالمظفر
فخرالدوله احمد بن محمد چغانی سروده است، آنجا که به خرامش و روش اسپ می‌پردازد؛ گوید:

به گاه سایه بر او بر تذرو خایه نهد
خداوندگار توس از تیز پروازیش می‌فرماید:

سپاه بخارا چو پران تذرو
از بستگی و گرایشش به سرو می‌فرماید:

چه نامست این مرد برسان سرو
نیز از آراستگی و شایستگی پرهایش:

چو از آمد نشان شد آگاه سرو
باز هم از او و از چمیدنش در گلستان فرماید:

برفتم ز درگاه شاهی به مرو
فرخی سیستانی از چابکیش سخن می‌دارد:

خرم‌تر از بهاری، زیباتر از نگاری
منوچهری دامغانی نگارگری مانند از نگارینی او می‌نگارد:

گشت نگارین تذرو پنهان در مرغزار
از خواندش نیز می‌گوید:

بر سر و زند پرده عشاق تذرو
ورشان نای زند بر سر هر مغروسی
آفریننده معنی‌ها افضل‌الدین بدیل خاقانی در این بیت سوگنامه فرزندش از طوق و تاج و نگارینی
تذرو سخن می‌آفریند:

ای تذروان من آن طوق زغبغب ببرید
تاج لعل از سرو پیرایه زبر بگشایید
آفتابم گروشام و شما بسته حلی
آن حلی همچو ستاره به سحر بگشایید
منصور شیرازی گوید:

نبرد کبک به دور تو جور از شاهین
نکرد باز زبأس تو ظلم بر تورنگ
پرترنگ را پادشاهان ایران بر تاج خویش می زدند. محسن تأثیر بدین نکته چشم دارد:
می رسد چون نوبهار از صید رنگ عاشقان
بال قرقاول به سر از دسته گل می زند
ملاطغرا هم از شراب در شیشه کرده چنین می گوید:

صبا می رساند ز درآج جام
به قرقاول شیشه هر دم سلام

منصور ثروت می نویسد: «... نیاز موجود، انسان را به سوی مجاز می راند و حرکت مجاز آغاز می گردد. هر واژه ای بر نامیدن عنصری جدید، احساسی نوین، بر داشتی بکر، تبیین تازه، نگرشی عمیق و القایی برتر به وام گرفته می شود و کمبود لغت را جبران می کند. حقیقت به کمک حقیقتی والا تر می شتابد.»

دکتر مصطفی مقربی می نگارد: «زبان فارسی یکی از زبانهای دسته غربی زبانهای هند و ایرانی، از گروه زبانهای هند و اروپایی، و زبان ترکیبی است. مراد از ترکیبی این است که می توان از پیوستن واژه های زبان به یکدیگر، یا افزودن پیشوندها و پسوندها بدانها برای بیان معانی و مفاهیم تازه بهره گرفت، و بدین گونه هزارها واژه تازه با معانی تازه ساخت.»

ببینید از ترکیب نام حقیقی تذرو و با صفت نسبی رنگین و زرین و اسم پرو زرنیخ چه معنی های مجازی و کنایی ساخته اند: تذرو رنگین کنایه از آفتاب است. تذرو زرین نیز کنایه از آفتاب است. و همچنین تذرو زرین پرکه هم به معنی آفتاب است و، هم به معنی آتش. همچنانکه تذرو زرنیخ کنایه از انگشت و زغال افروخته باشد.»

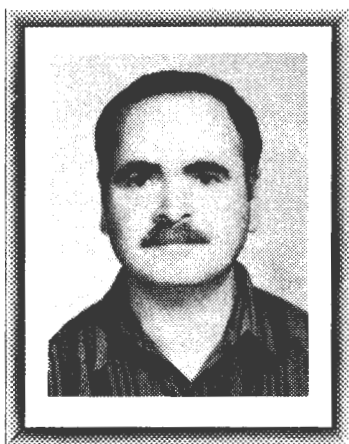
باری؛ ترنگی که از بسیاریش ملکونف در سفرنامه اش و رابینو به نقل از مکنزی در ولایات دارالمرزگیلان می نویسند، در برف پنج متری سال ۱۳۲۸ خورشیدی و شکار بی روش سال های پس از آن در سرزمین خویش به نابودی کشانده می شود.
ترنگ را دریابیم و نگاهبانش باشیم.

کتابنامه:

- ۱ - فرهنگ معین.
- ۲ - دایرة المعارف فارسی.
- ۳ - مرعشی، احمد. واژه‌نامه گویش گیلکی. انتشارات طاعتی، رشت، چ اول، ۱۳۶۳.
- ۴ - پاینده لنگرودی، محمود. فرهنگ گیل و دیلم، انتشارات امیرکبیر، تهران، چ اول ۱۳۶۶.
- ۵ - برهان قاطع.
- ۶ - موفق‌الدین ابومنصور علی الهروی. الابنیه عن الحقایق الادویه. به تصحیح شادروان احمد بهمنیار. به کوشش حسین محبوبی اردکانی. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۷ - فرهنگ آندراج.
- ۸ - فرهنگ نظام.
- ۹ - ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی بخاری. هداية المتعلمین فی الطب به اهتمام دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴.
- ۱۰ - لغت‌نامه دهخدا.
- ۱۱ - پیر شرفشاه دولائی، دیوان. به کوشش عباس حاکی، انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، رشت، ۱۳۷۲.
- ۱۲ - فخرایی، ابراهیم، گزیده ادبیات گیلکی، انتشارات طاعتی، رشت، ۱۳۵۸.
- ۱۳ - افراشته، محمدعلی. برگزیده اشعار فارسی و گیلکی، گردآورنده. م. ا. به آذین، چ اول، ۱۳۵۸.
- ۱۴ - راد بازقلعه‌ای. شعرهای گیلکی افراشته، گردآوری و برگردان، محمود پاینده لنگرودی، انتشارات گیلکان، رشت، چ اول، ۷۴.
- ۱۵ - نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، تدوین سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، تهران، چ دوم ۱۳۷۱.
- ۱۶ - اداره‌چی گیلانی، احمد. شاعران همعصر رودکی. انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، چ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۷ - ثروت، منصور. فرهنگ کنایات، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چ اول ۱۳۶۴.
- ۱۸ - مقربی، دکتر مصطفی، ترکیب در زبان فارسی، انتشارات توس، چ اول، تهران، ۱۳۷۲.

آداب و رسوم کشتی محلی گیلان و مازندران از گذشته تاکنون

جهانگیر دانای علمی - تنکابن



ورزش کشتی همراه با آداب و رسوم و حرکات خاص خود شاید یکی از معدود ورزش‌هایی در شمال ایران باشد که از دیرباز همیشه مورد توجه بوده است اما متأسفانه گذر زمان، اصالت و رسالت، صفا و صمیمیت و آنچه را که از گذشته به عنوان یک اصل شناخته می‌شد به مرور محو کرده است و به نظر می‌رسد برای حفظ آن باید چاره‌ای اندیشید. واژه کشتی از ماده «کُست» می‌باشد که در پهلوی به معنی پهلو - سو - و کنار است و در فارسی نیز کُشت و کُست به همین معنی می‌باشد به عنوان مثال می‌توان از کُست خوراسان به طرف مشرق، کُست اپاختر به طرف شمال و

غیره نام برد. در اوستا برای کُستی معنی بند دین و کمر بند ذکر شده است و آن کمربندی است سفید و باریک و بلند که از هفتاد دو نخ پشم سفید گوسفند بافته می‌شود و هر زرتشتی پس از هفت سالگی که سدره^(۱) می‌پوشد کشتی را به دور کمر می‌بندد که مفهوم آن بنده بندگی خداوند است.

روح سلحشوری و دلاوری ایرانیان عاملی بود تا از قدیم‌الایام به ورزش کشتی بیشتر از حد معمول توجه کنند زیرا این ورزش علاوه بر قوی شدن جسم، مهارت و فن‌آوری لازم را برای ورزشکار به ارمغان می‌آورد تا در جنگ‌ها به آسانی مقهور دشمن نشوند. به همین منظور در زورخانه‌ها بیشتر آلات و ابزار آن براساس یکی از ادوات جنگ‌های آن موقع ساخته می‌شد که میل یادآور «گرز»، کباده، «کمان» و سنگ «سپر» می‌باشد و تمرین کشتی همانند دیگر کردارهای زورخانه یکی از ضروریات مهم محسوب می‌شد که کشتی‌گیر ملزم به انجام آن بود.

استاد مهرداد بهار در این باره می‌نویسد: «نکته اصلی در کار زورخانه کشتی گرفتن است چون پهلوانی فرو افتد دقیقاً همان آداب دست دادن را دو پهلوان به جای می‌آورند.^(۲) و با دست‌های چپ بازوهای راست یکدیگر را می‌گیرند و با دست راست به یکدیگر دست می‌دهند و همان‌گونه که مهر و خورشید با هم پیمان دوستی بستند دو کشتی‌گیر نیز با یکدیگر دشمنی نمی‌ورزند و اگر کینه‌ای پدید آید باید یکدیگر را ببوسند و آشتی کنند و دوست بمانند.»^(۳)

تمرینات و ممارست بیش از اندازه بعضی از کشتی‌گیران باعث می‌شد تا آنها اتکا به نفسی فوق‌العاده پیدا نمایند گاهی اوقات بعضی از آنها با خارج نمودن تمام رقبای خود از میدان ابداعاتی برای جلب توجه بیشتر از خود بروز می‌دادند که نمونه آن، آئینه به زانو بستن بود که این عملکرد نشانی از میدان‌داری و حریف را ناچیز شمردن به شمار می‌رفت یا عده‌ای در کشتی فقط به صورت سرپا کشتی می‌گرفتند و زانو زدن و کشتی گرفتن را کسرشان و منزلت خود می‌دانستند.^(۴)

در مازندران هم گاهی اوقات کشتی‌گیرانی که حریف را هم سنگ خود نمی‌دیدند «کال چرم» یا کفش چرمی را از پای خود بیرون نمی‌آوردند.^(۵)

کشتی در گیلان و مازندران

براساس منابع و نوشته‌هایی که درباره مردم گیلان و مازندران نوشته شده می‌توان گفت که در شمال ایران در گذشته‌های خیلی دور مردمی زندگی می‌کردند که بر حسب مکان آنها گروهی را دروغ‌پرستان ورن و گروهی را دیوهای مازینه می‌خواندند.^(۶) و در تاریخ، از آن مردم بومی به اسم اقوام «ماردی»، «تپوری» و «کادوسی» نام برده شده است که متأسفانه تاکنون تحقیقات جامعی درباره آنها انجام نگرفته است و ما با استفاده از اوستا و تحقیقات بعضی از محققان صاحب نام کشور ابتدا از قدیمی‌ترین مردم منطقه مازندران یعنی دیوهای مازندران مطالبی را در رابطه با موضوع کشتی به صورت خلاصه بیان می‌کنیم.

عده‌ای دیوان مازندران را چنان تصویر نموده‌اند که دارای دو شاخ بر سر بوده، دندانانی همچون دندان گراز داشته و پوست تنشان همچون ببر مخطط بوده است. ولی باید پذیرفت این «دیوها» مردم بسیار شجاع و دلیر بودند. محیط پر از درختان سربه فلک کشیده و کوه‌های صعب‌العبور و انواع حیوانات وحشی باعث می‌گردد تا این مردم همواره چابک و نیرومند و آماده خطر باشند. در آن زمان دو حیوان به خاطر درندگی و چابکی از همه معروف‌تر بودند که یکی ببر بود، و دیگری گاو میش.

جوانان مازندرانی هنگامی می‌توانستند داعیه پهلوانی داشته باشند که در شکار این دو حیوان پیروز شوند. هر جوانی پس از شکار اولین گاو میش قسمت بالای مجسمه را با دو شاخ آن جدا نموده بر روی کلاهی از نم قرار می‌داد و آن‌گاه آن را بر سر خود قرار می‌داد و هر گاه ببری را شکار می‌کرد پوست آن را پس از دباغی به عنوان نشان پهلوانی در بر می‌کرد.^(۷) که چنین افرادی با چنین نشانه‌هایی نسبت به دیگر افراد قابل شناسایی بودند یعنی امروز اگر پهلوانان ما با داشتن بازوبند

پهلوانی مشخص و شناسایی می‌شوند در آن زمان هم در مراسم جشن یا کشتی، آن کلاهخود مخصوص شاخ گاومیش، و پوست بیرنشان پهلوانی محسوب می‌شده است.

مسلماً قوم آمارد هم در مراسم خاص خود از زور و بازو و قدرت بدنی استفاده می‌کردند و مراسمی شبیه کشتی انجام می‌دادند، که مقدسی جغرافی نویسنده عرب در قرن چهارم هجری درباره آن می‌نویسد: «دبلمیان در آن دشت هفته بازارها دارند برای هر دیه یک روز نهاده‌اند»^(۸) پس از پایان بازار زنان و مردان به جایگاه کشتی گرفتن روند داور در آنجا برنشسته طنابی به دست گرفته هر کس پیروز شود یک گره بر آن می‌بندد»^(۹)

از طریق بررسی بعضی از آثار و داستان‌های دل‌انگیز نیاکان ما هم می‌توان قدری بیشتر آداب کشتی را بررسی کرد که کتاب عزیز و نگار می‌تواند به‌عنوان نمونه مورد استناد قرار گیرد.

استاد محمدتقی میرابوالقاسمی درباره این داستان گوید: «به طور یقین نمی‌توان گفت که این داستان مربوط به زمان پیش از اسلام و در قرن‌های نزدیک به آن است»^(۱۰) ولی نظریه درستی که ارائه می‌دهد این است که رگه‌ها و اشارات بیشتری از اندیشه‌های اسماعیلیان در داستان دیده می‌شود.^(۱۱) موضوع داستان از تنکابن^(۱۲) شروع می‌گردد. نگار دختری است فریبا که از خواستگاران بی‌شمار خویش دعوت به کشتی می‌گیرد و اعلام می‌دارد پهلوانی شایسته همسری اوست که پشتش را به خاک رساند.

در این داستان جایگاه مخصوص کشتی همان میدان مدوری است که مقدسی نوشته، پس از پایان بازار زنان و مردان به جایگاه کشتی می‌روند جایگاه کشتی هم به صورت دایره بوده و تماشاگران گرداگرد آن می‌نشستند جالب توجه این جاست که قرن‌ها پس از سپری شدن آن داستان تا زمان مشروطه کشتی‌گیران به یاد عزیز و نگار مراسمی را انجام می‌دادند استاد میرابوالقاسمی می‌نویسد: «تا سال‌های پس از انقلاب مشروطه کشتی‌گیران محلی در مراسم پنجک که در محلی به نام یسار برگزار می‌گردید برای اینکه پیروز گردند به یاد عزیز و نگار پیش از انجام مسابقه در آب رودخانه شاهرود به تن شوئی می‌پرداختند و در آن روز سرگذشت این دو دل‌داده نیز برای کودکان و نوجوانان نقل می‌گردید و بر سر راه طالقان و الموت در هر یک از دو رشته کوه مقابل یکدیگر که طالقان را در بر می‌گیرد دو چشمه با نام‌های «عزیز چشمه» و «نگار چشمه» نیز قرار دارد.

از منابع تاریخی و منابع موجود می‌توان استنباط کرد که در قرن‌های نهم، دهم و یازدهم در مراسم شادی و سرور از پهلوانان و کشتی‌گیران دعوت می‌کردند تا با هم کشتی بگیرند بدین منظور از اطراف و اکناف کشتی‌گیران و پهلوانان به سوی محل کشتی مشخص شده روانه می‌شدند. سیدظهیرالدین درباره این آداب و رسوم، در کتاب خود قدری شرح داده است. «موقعی که سلطان میرزا علی به موضع کیا و از قرای رحمت رفت در مقابل او رسم کشتی را برپا نمودند که این مراسم در روز جمعه برگزار شد که ابتدا صغار و کبار را شیلان دادند»^(۱۳)

در روز سه‌شنبه به تفرج کشتی بیاراستند و زورگران زبردست هر بقعه آنجا جمع شدند.^(۱۴) و یا مؤلف کتاب تاریخ خانی درباره کشتی می‌نویسد:

«که میرزا علی با میرزا اسحاق در سال ۸۸۴ در خرمة لات با هم ملاقات می‌نمایند خلق کثیری در آنجا جمع شده بودند که در خرمة لات سایبانها را مضرب (خیام) احتشام و سرپرده عظمت گردانید و خوان سالاران عالی همت از جانب میرزا علی مرحوم به انواع اطعمه و اشربه، و قنادی‌ها و حلواها ترتیب دادند و آماده گردانیدند که در آنجا مراسم کشتی انجام گیرد.»^(۱۵)

در آن زمان کشتی‌گیران برخلاف کشتی‌گیرهای امروزی، قبل از کشتی به تن خود روغن می‌مالیدند و برای این که قوی گردند از غذاهای مخصوصی استفاده می‌کردند تا توانایی و قدرت لازم را برای مبارزه در مراسم مخصوص داشته باشند. «امیر دجاج بن علاءالدین بر این خیال شد که با کشتی‌گیران و مردم زورگو درآویزد و کشتی بگیرد و چنانچه رسم مردم دیلم است که جوانان روغن بر خود می‌مالند و فراغت می‌جویند و طعام‌های لذیذ می‌خورند و از گوشت و روغن و عسل و مثل هذا تا قوی گردند و زور زیاد شود تا چون با دیگری در آویزند و کشتی گیرند مقاومت توانند کرد و آن را داشت می‌نامند به امر پادشاه کشتی‌گیران با امیره دجاج کشتی می‌گرفتند اما با او مدارا می‌کردند و در نتیجه امیره دجاج آنها را بر زمین می‌زد و شادمان می‌شد.»^(۱۶)

جالب اینجاست که در زمان حاضر معنی «داشت» همان مفهومی را می‌رساند که سیدظهیرالدین نوشته است غیر از روغن مالیدن بر تن خود که امروز هیچ کشتی‌گیری حق ندارد بر تن خود روغن بمالد و چنانچه کشتی‌گیری بخواهد بدن خود را چرب کند، از کشتی گرفتن او جلوگیری به عمل می‌آید و اما کشتی‌گیران کنونی مازندران مخصوصاً آن‌هایی که کشاورز هستند چون بر اثر کار طاقت‌فرسای کشاورزی نیرویشان تحلیل می‌رود برای جبران نیروی از دست رفته از غذاهای انرژی‌زای محلی مانند کته با روغن - کته با زبر رنگ (مخلوط ماست شیرین - شیر - کره تازه) استفاده کرده و مدتی را به طور نیمه فعال به استراحت می‌پردازند. که در اصطلاح محلی خوردن این گونه غذاها و استراحت نیمه فعال را (داشت می‌گویند) تا بدین ترتیب قوای جسمانی از دست داده شده را باز یابند.^(۱۷)

رابینو در کتاب خود درباره واژه «دش» می‌نویسد:

«پنج قرن است که پهلوانان دیلمان ناحیه کوهستانی جنوب رشت خود را تحت رژیم غذایی قرار می‌دهند و چیزی جز خوراک‌های مغذی و مقوی از قبیل کره، عسل، گوشت و غیره آن مصرف نمی‌کنند این پهلوانان را داش می‌نامند.»^(۱۸)

مراسم کشتی محلی از یک قرن پیش تا کنون

در آن زمان در گیلان زمین رسم چنین بوده که کشتی‌گیران به مدت یک روز به وسیله کدخدا پذیرایی می‌شدند در روز مراسم کشتی، پس از جمع شدن مردم در میدان مخصوص کشتی، پهلوانان با شاگردان خود که به آنها (tangule) تنگوله می‌گفتند وارد میدان می‌شدند میدان کشتی را قبل از

ورود پهلوانان به وسیله علامت یا خطی، نشانه گذاری می کردند که خارج از آن خط یا علامت، کشتی گرفته نمی شد و تماشاگران دور تا دور آن خط کشیده شده می نشستند و جایزه پهلوان پیروز را که به بَرَم Baram یا بروم معروف بوده و هم اکنون هم به همین نام خوانده می شود به او می دادند.

این جوایز شامل پارچه و جوراب، پول و غیره می شده که آن را به چوبی آویزان می کردند. البته انتهای این چوب را به وسیله پارچه پنبه ای نشان داری به طول یک متر و نیم می پیچانند و جایزه ها یا برم را روی آن قرار می دادند که این برمها در آن زمان به وسیله کدخدا تهیه می گردید و گاهی اوقات روستاییان نیز به فراخور خود جایزه هایی می دادند البته مقدار یا جنس برم به حساسیت کشتی هم بستگی داشت که شامل گاو، گوسفند، ورزو (ورزا) هم می شد. افراد هر محل همراه با سر پهلوان خود برای تصاحب برم در روز معین وارد میدان کشتی می شدند. در گیلان کشتی گیران از شلواری به نام لاسپاره (Laspore) استفاده می کردند بافت این شلوار از پارچه های زیر و ضخیم ناحیه طالقان تهیه می شد. پس از آماده شدن شلوار روی آن را با ظرافت خاصی قلابدوزی می کردند که همراه با نقش و نگارهایی از ابریشم بود و با بند به عقب ماهیچه پا بسته می شد و تا زانو و قوزک پا ادامه می یافت.^(۱۹) زمانی که کشتی گیران هر محله از جایگاه مخصوص خود وارد میدان می شدند برای آن ها ساز و نقاره می نواختند و تماشاگران هم آنها را تشویق می کردند. آنها ابتدا به صورت صف وارد میدان می شدند در حالی که سر پهلوان گروه در ابتدای صف قرار می گرفت و پشت سر او دیگران بر حسب قرب و منزلت خویش قرار می گرفتند، پس از ورود به محوطه کشتی ابتدا با انگشت سبابه خاک را لمس کرده آن را بوسیده و خیلی سریع بر پیشانی می مالیدند و آن گاه دست به حالت اولیه قرار می گرفت و پس از این عمل رو به قبله می ایستادند. کشتی گیران گیلان عموماً دعایی را در کیسه کوچک ابریشمی قرار می دادند و بر گردن می آویختند که آویزان نمودن این کیسه کوچک، همراه با بازوبند پهلوانی و وسایل اضافی دیگر هیبتی به آنها می داد که از لحاظ روانی می توان گفت تأثیر به سزایی داشت و چه بسا حریف در همان دقایق اول روحیه خود را می باخت. سرپهلوان و تنگوله هایش وقتی رو به سوی قبله قرار گرفتند ابتدا مراسم نیایش انجام می گرفت. پهلوان ابتدا با پای راست حرکت می کرد و پس از اینکه دو سه گام بر می داشت به صورت عمودی به هوا می جهید که به آن واز کردن (Vaz) می گویند. (البته این واژه هنوز در کشتی محلی کاربرد خود را دارد).

پس از آنکه پهلوان برای بار دوم عملکرد جهش را تکرار می کرد پای راست خود را در جلو قرار می داد و خم می شد دست راست را روی زانوی راست قرار می داد و سپس لب و پیشانی خود را با انگشت سبابه لمس می کرد (نیایش). آنگاه همین مراسم را در سمت مشرق یعنی در امتداد مشهد (مدفن امام هشتم ع) انجام می داد و در انتهای کار مراسم احترام را به سوی مکه تجدید می نمود تنگوله ها هم پس از او این مراسم را انجام می دادند. البته امروز مراسم نیایش از تنگوله شروع می شود و سرپهلوان گروه، آخرین نفری است که نیایش را انجام می دهد. آنها پس از نیایش به مکان خود می رفتند و می نشستند گروه های دیگر کشتی هم همین عمل را انجام می دادند. سپس هر گروه در جای خود قرار می گرفت. آنگاه تنگوله های هر گروه شروع به قدم زدن در میدان می کردند. هر کس

خواهان مبارزه با شخص بخصوصی بود جلو می‌رفت ابتدا خم می‌شد و با دو دست خود ضربه‌ای به کف دست خویش می‌نواخت که به آن کف زدن می‌گفتند.^(۲۰) اگر طرف دیگر راضی به کشتی گرفتن با او بود او هم کف می‌زد یعنی حاضریم با تو کشتی بگیرم و کشتی آن دو نفر انجام می‌گرفت. اما اگر کسی کف می‌زد و طرف مقابل جوابی نمی‌داد معلوم بود که او حاضر به کشتی گرفتن نیست. پس از کشتی تنگوله‌ها، تنگوله پیروز در مقابل کدخدا «واز» می‌کرد و کدخدا به او مختصری نقره می‌داد و او جلوی سرشناسان شهر همین عمل را انجام می‌داد و انعامی می‌گرفت که به این عمل دوران (Duran) کردن می‌گفتند. اما اگر کسی از دادن انعام به تنگوله خودداری می‌کرد تنگوله او را بغل می‌گرفت و به وسط میدان می‌برد و شخص مزبور مورد مسخره تماشاگران قرار می‌گرفت. پس از اتمام کار تنگوله‌ها، یکی از پهلوانان بر می‌خواست و در میدان کشتی شروع به قدم زدن می‌کرد اگر پهلوان دیگری خواهان کشتی گرفتن با او بود جلو می‌رفت و جلوی او کف می‌زد و پهلوان مزبور اگر رقیب را در حد و اندازه خود می‌دید جواب او را با کف زدن می‌داد یعنی حاضریم با تو کشتی بگیرم. آن‌گاه هر دو تا ده قدم با هم راه می‌رفتند و بر می‌گشتند که به آن فامج (Famaj) می‌گفتند. سپس در مقابل هم قرار گرفته و به چشمان یکدیگر نگاه می‌کردند با مشت بسته شده به سوی هم عمل نمایشی انجام می‌دادند که به آن فازوما (Fazuma)^(۲۱) گفته می‌شد. و علت چنان حرکاتی برای آن بود تا چم یا لم حریف را بفهمند و همدیگر را مورد ارزیابی قرار دهند و در ثانی این حرکات باعث می‌شد تا اضطراب اولیه کشتی‌گیران فروکش کرده و آماده مبارزه شوند. پس از اینکه «فامج» و «فازوما» سه مرتبه تکرار می‌گردید کشتی‌گیران حرکات نمایشی را تمام کرده و عملاً کشتی شروع می‌شد. که ابتدا هر یک سعی می‌کرد با مشت رقیب خود را از میدان به در نماید. در هنگامه کشتی هیچ عضوی غیر از کف پا نمی‌بایست با زمین تماس حاصل می‌کرد که بر خورد نمودن یا تماس پیدا کردن هر قسمت از بدن به منزله شکست کشتی‌گیر تلقی می‌شد در زمانی که دو کشتی‌گیر با هم درگیر نشده بودند اگر یکی از آن دو، دو کف دست خود را به هم می‌زد کشتی‌گیر دیگر حق حمله یا درگیر شدن را نداشت و کشتی گرفتن قطع می‌گردید. پس از لحظه‌ای با دستور داور دگر بار کشتی آغاز می‌شد ولی پس از درگیر و درهم شدن دو کشتی‌گیر دیگر حق کف زدن نداشتند مگر پس از جدا شدن، کشتی‌گیری که پیروز می‌شد ابتدا جلوی کدخدا جستی می‌زد یا «واز» می‌کرد و کدخدا پس از آن پولی که در آن موقع نقره بود به او می‌داد و پهلوان پیروز آن‌گاه این عمل را در برابر بزرگان و افراد صاحب نام انجام می‌داد. که هر فرد بر حسب نام و امکانات خود به پهلوان هدیه یا پولی می‌داد شخصی هم که بازنده می‌گردید دیگر حق نداشت به دسته کشتی‌گیران ملحق شود در نتیجه لباس خود را می‌پوشید و در جایگاه تماشاگران قرار می‌گرفت. زمانی که پهلوانی تمام رقبا را از میدان خارج می‌کرد و دیگر مبارزی نمی‌یافت حق آن داشت که بُرم‌ها را تصاحب کند. اما اگر کدخدا امکان آن را می‌داد که فردای آن روز پهلوان صاحب نام دیگری از قریه یا ده دیگر به آن مکان خواهد آمد می‌توانست از پهلوان پیروز تقاضا کند که به دو بُرم قناعت کند. در آن زمان رسم بود به پهلوان بی‌هماورد، یک شال ابریشمی گلدار می‌دادند تا آن را به دور کمر خود به‌بندد و شال برای هر محله باعث بسی افتخار و سرافرازی بود.^(۲۲) البته بعضی از

مراسم و حرکاتی که رابینو در زمان خود دیده است امروزه یا به کلی از بین رفته یا به شیوه دیگری انجام می‌شود که بخشی از آن را خواهیم نوشت.

مرحله‌ای از مراسم کشتی که احتمالاً هنوز هم در گیلان اجرا می‌شود رسم احترام گذاردن میزبان به میهمان می‌باشد. کشتی‌گیران میزبان به تعداد نفرات خود به پیش کشتی‌گیران مهمان می‌روند و انگشت سبابه راست را به طور افقی در امتداد سینه کمان می‌کنند و در موقع تعظیم کردن آن انگشت را روی پنجه پای راست می‌نهند و بعد آن را بوسیده و به بالای پیشانی می‌برند. سپس چند قدم به عقب می‌روند و بعد دو پا را جفت می‌کرده و کمی به جلو می‌پرند و در برابر پهلوانان مهمان تعظیم کرده و به جای خود بر می‌گردند که اصطلاحاً زمین ادب بوسیدن است.^(۲۳) یکی از عاداتی که ناشی از اعتقاد کشتی‌گیر گیلانی می‌باشد پا نگذاشتن بر جای پای حریف است. که علل امتناع از چنین کاری برای این است که اعتقاد دارند که با مشت حریف خواهند مرد.

شادروان محمود پاینده می‌نویسد: به خاطر همین اعتقاد کشتی‌گیران در پرش‌های اولیه کمی کج و کوله می‌پرند.^(۲۴)

آلات موسیقی در کشتی محلی

بعضی از آلات موسیقی در کشتی نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند چنانچه در اکثر کشتی‌های محلی مانند کشتی پاشال - کشتی گیله‌مردی، لیتگ کشتی، کشتی گُرش (ترکمنی) کشتی باوج و لوچوازان استفاده می‌کنند.

پیش‌تر آمد که در حدود یک قرن پیش، در مراسم کشتی گیله‌مردی از صدای سورنا و نقاره برای تهییج کشتی‌گیران استفاده می‌کردند. که این دو ساز هنوز هم در بیشتر موارد کاربرد خود را حفظ نموده‌اند. البته قدمت نقاره به زمانی دورتر می‌رسد و آن را مازندرانی‌ها در زمان جنگ استفاده می‌کردند. و برای اعلام پیروزی و آگاه نمودن سربازان به شیوه مخصوصی نقاره می‌زدند.

در تالش در مراسم کشتی از آهنگ «گشتینه هوا» برای به وجد آوردن کشتی‌گیران استفاده می‌کنند. در گزارش عملکرد ورزشی اداره تربیت بدنی شهرستان تالش در این باره چنین نوشته است: «موسیقی تالش به سه بخش - دستون‌ها - قطعه و تصنیف‌ها^(۲۵) خلاصه می‌شود که در مراسم شادی و جشن اجرا می‌شود به ویژه گشتینه هوا که برای به وجد و حرکت در آوردن حریف کشتی به نام باوج می‌نوازند.^(۲۶) این آهنگ جزء قطعه است که قطعه خود به سه گروه وصفی، تقلیدی و تهییجی تقسیم می‌شود آهنگ این کشتی جزء قطعه‌های تهییجی می‌باشد که در این قطعه از سرنا، یانی استفاده می‌کنند.^(۲۷) در کشتی لوچو، سرنا و دوسرگُئن (نقاره) نواخته می‌شود که شامل می‌شود از دو دیگ مسی کوچک فاقد زیرین و به جای آن از پوست گاو برای پوشاندن قسمت زیرین استفاده می‌گردد، این دو دیگ را به وسیله بندهای چرمی به هم متصل می‌کنند و همزمان با نواختن سرنا آن را با دو چوب کوچک به صدا در می‌آورند.^(۲۸)

در کلاردشت هم از سرنا و نقاره استفاده می‌کنند در زمان قدیم نوازندگان این دو ساز علاوه بر

مهارت در نواختن، از شیوه کشتی گرفتن و آداب آن تا حدودی اطلاع و آگاهی داشتند و در هر موقعیتی از کشتی، ریتم و آهنگ را همخوان با آن عوض می نمودند که سرعت و حضور ذهن در اجرای آهنگ نقش بسزایی داشت.

آنگاه که دو کشتی گیر تیش Tis می کردند. (۲۹) آهنگی به صورت درآمد نواخته می شد وقتی که دو کشتی گیر با هم درگیر می شدند ریتم آهنگ تندتر و حماسی تر می گردید و زمانی که کشتی گیری، پیروز می گردید آهنگ بنا به مقتضیات خویش از اوج به فرود ختم می گردید. (۳۰)

در تنکابن هنوز هم در بعضی از محلات آن در هنگام اجرای مراسم کشتی از ساز و نقاره استفاده می شود در قدیم در مراحل اولیه کشتی و آنگاه که دو پهلوان در برابر همدیگر برای زورآزمایی آماده می شدند آهنگی به نام کشتی نما زده می شد که وجود و درون کشتی گیر را چنان منقلب می کرد که غیر قابل وصف می باشد و این را از دهان پهلوانی شنیدم که خود سالها پهلوان نامی منطقه تنکابن بود. و اما در انتهای کشتی هر گاه پهلوانی پیروز می شد آنهایی که ساز می زدند به صورت ریتم با هم می خواندند پهلوان، پهلوان، ماشاءالله و پهلوان رقص مخصوص پهلوانی خود را که حالتی ریتمیک داشت عارفانه و عاشقانه در مکانی که بر آن عشق می ورزید انجام می داد. این رقص امروزه از بین رفته است و شاید پهلوان پیری را بیابی که از این رقص و حرکات برایت بگوید. این حرکات به دو نوع اجرا می شد.

۱- جفت پا Joftpa ۲- تک پا Takpa

۱- رقص جفت پا که پهلوان به صورت نشسته و به طور جفت پا می پرید و با هر پرشی که به چالاکی نرمی و قابل انعطاف انجام می شد دو دستش را یک بار به طرف راست و یک بار به طرف چپ پرتاب می کرد و این حرکات به صورت دایره وار انجام می گرفت.

۲- رقص تک پا بر خلاف یا برعکس رقص جفت پا به صورت سرپا و در دور میدان کشتی به چالاکی هر چه تمام تر اجرا می گردید.

کشتی باوج در گیلان

کشتی محلی ایل تالش است که در ییلاقات منطقه مرسوم بوده و بیشتر در مراسم عروسی انجام می گرفته است دو کشتی گیر پس از اینکه وارد محوطه کشتی می شوند سریع با حالت دو ابتدا دور میدان کشتی در جهت خلاف هم می دوند و پس از اینکه به هم می رسند، ابتدا با هم دست داده و سپس در حالی که یکدست هم را می گیرند به زورآزمایی کوتاه مدت می پردازند تا همدیگر را ارزیابی کنند. بعد از آن یکبار دیگر با هم دست داده و شانه های همدیگر را می فشرند پس از این مراحل، مقابل یکدیگر قرار گرفته و به حالت خمیده دست روی زانوی خود قرار می دهند و حالت دفاعی و مقابله با یکدیگر می گیرند و با مشت و سیلی و با استفاده از فن هایی که هر کدام آموخته اند به مبارزه ادامه می دهند. (۳۱)

کشتی لوچو در مازندران

«لوچو» واژه‌ای مرکب است از «لو» به معنی لگد و «چو» به معنی چوب و آن چوبی از نوع خلنج می‌باشد که هر دو سر آن دارای پوشش نقره‌ای بوده و در جایی مشخص از میدان کاشته می‌شد، پهلوانان همواره برای تصاحب آن لباس همدیگر را گرفته و سعی می‌کردند طرف مقابل را با لگد به زمین اندازند تا «لوچو» را بدست آورند و در تعریف دوم «لو» به معنی لب و لبه و «چو»، به معنی چوب است. این چوب چهار تا هفت متر طول داشت و در بالای آن سه شاخه نیم متری قرار می‌دادند (به نشانه کشتی‌گیری سه نفر تنکل) بر بالای این چوب هدایایی از جمله پارچه - ابریشم - چوخا و غیره می‌آویختند، گاو، اسب، گوسفند را در قسمت پایین این چوب می‌بستند این کشتی بیشتر، در مواقع قبل از درو انجام می‌گرفته و مثل کشتی گیله‌مردی ابتدا کشتی‌گیران که در سطح پایینی نسبت به پهلوانان قرار دارند زور آزمائی می‌کنند. آنها بدون پیراهن با شلوار مخصوص بلند و با پای برهنه در یک صف وارد میدان می‌شوند. آنها پس از اینکه حاشیه را دور می‌زنند پرش جفت پا (پرش عمودی) را انجام می‌دهند و داوری این کشتی به وسیله میرلو انجام می‌گیرد.

طبق قانون لوچو تماس کف دست و کف پا موجب بازنده شدن کشتی‌گیر نخواهد شد. (۳۲) اما اگر سه نقطه از بدن کشتی‌گیر مثلاً دو کف دست و یک زانو با زمین تماس پیدا کند کشتی‌گیر بازنده محسوب می‌شود. در کشتی لوچو کشتی‌گیری که پیروز می‌شود یک دور در میدان می‌زند که به این عمل دور پیروزی گویند و اگر دو سر پهلوان در مراحل کشتی نتوانند بر هم چیره شوند لقب (بسوسی) به معنی همزور و همپایه به آنها داده می‌شود و داور مسابقه کشتی را قطع می‌کند و از آنها می‌خواهد در زمانی دیگر با هم کشتی بگیرند. (۳۳)

کشتی ترکمنی (گُرش Gores)

این کشتی در شهرهای گنبدکاووس، بندر ترکمن، بخش‌های آق‌قلا، گمش‌تپه یا گمیشان برگزار می‌شود. در این کشتی زمین یا مکان آن باید نرم و خاکی باشد و تماشاچیان دایره‌وار دور میدان می‌نشینند دو پهلوان وقتی وارد میدان می‌شدند، داور کشتی شال کمر را در اختیار آنها قرار می‌داد و هر کشتی‌گیر با نظارت کامل داور، شال کمر طرف مقابلش را می‌بست و بعد از آن شال کمر همدیگر را از پشت می‌گرفتند و با اشاره داور کشتی آغاز می‌شد.

طبق قوانین این کشتی هرگاه دست یا زانوی کشتی‌گیری به زمین برخورد آن کشتی‌گیر بازنده محسوب می‌شود. (۳۴)

آداب و رسوم کشتی در تنکابن

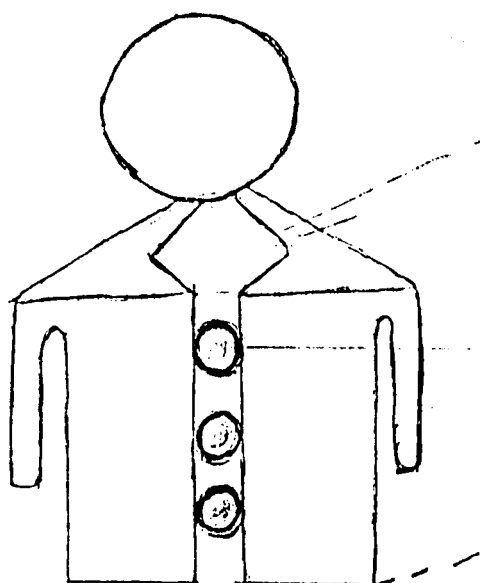
در صفحات پیشین با استناد به منظومه عزیز و نگار مطالبی به اختصار بیان نمودیم. اکنون با توجه به آن کتاب می‌توان گفت که کشتی در تنکابن قدمت بسیار دیرینه دارد. مراسم و بعضی از، آداب آن هم به طرز جالب توجه‌ای شبیه به مراسمی است که در گیلان انجام می‌گیرد. شاید این آداب متأثر از آن باشد که منطقه تنکابن در طول تاریخ پر از فراز و نشیب در بیشتر ایام

جزیی از سرزمین گیلان محسوب می‌شد. چنانچه در زمان ساسانیان جزئی از سرزمین مردم دیلم بود.^(۳۵) و بعد از اسلام هم تا زمان سلسله صفویه تنکابن زمانی جزء گیلان و در زمانی دیگر بخشی از قلمرو فرمانروایی حکام مازندران قرار می‌گرفته است از صفویه به بعد یعنی تا زمان قاجاریه تنکابن به طور کامل در تحت نفوذ و سیطره حکام گیلان بود و حد و مرز بین گیلان و مازندران در بیشتر اوقات به نمک‌آبرود ختم می‌گردید. تا اینکه در زمان آقامحمد خان تنکابن از گیلان منتزع شد^(۳۶) و از آن زمان تاکنون همواره در تقسیمات کشوری به عنوان یکی از شهرهای استان مازندران نام برده می‌شود.

پس جای تعجب نیست که می‌بینیم بیشتر آداب و رسوم این ناحیه دقیقاً همانند آداب مردم گیلان زمین است که کشتی یکی از نمونه‌های آن می‌باشد.

در تنکابن هم این مراسم پس از برداشت محصول و یا در مراسم جشن عروسی‌ها انجام می‌گرفته است در این نوع مراسم قبلاً چوبی را در زمین به صورت عمودی فرو می‌کردند و در انتهای آن چوبی کوچک‌تر را به صورت افقی وصل می‌نمودند که تقریباً به شکل صلیب ساخته می‌شد بعد چهار شاخه‌ای را به چوب افقی وصل می‌کردند. سپس خانواده داماد بَرُم یا جایزه را به آن وصل می‌کردند. گاهی دوستان کشتی به علت ازدیاد تماشاگران کشتی محلی، در چهار نقطه محوطه کشتی چهارچوب حاوی بَرُم را در زمین فرو می‌کردند و اندازه آن را طوری تعیین می‌نمودند که تماشاگران دقیقاً بتوانند آنها را ببینند و به کسی که همه را شکست می‌داد و یا سر پهلوان می‌شد جایزه مخصوصی به نام سر برم تعلق می‌گرفت Sarbarom که جایزه‌ای جدا از بَرُم بود. همچنین قبایی به عنوان جایزه به او می‌دادند که به آن «الجه قبا» aleje Gaba می‌گفتند و داشتن «الجه قبا» نهایت آرزوی هر پهلوانی بود.

جنس الجه قبا از پشم بوده و در بعضی موارد در هنگام بافت طرحهایی روی آن ایجاد می‌کنند.



یقه کاملاً روی کتف پهن شده و روی سینه را می‌پوشاند.

دکمه‌ها: بزرگ و اغلب چوبی بود. گاهی اوقات از دکمه‌های چوبی استوانه‌ای نیز استفاده می‌شد

لبه‌کت کاملاً صاف و بدون هیچگونه چاک یا، دالبر بود

شلوار کشتی

شلوار کشتی را به اصطلاح عام چارنلی شلوار گویند Car neli Selvar که بیشتر کشتی‌گیران از نوع بندنی bandani استفاده می‌کردند و هیچ کشتی‌گیری راضی نمی‌شد از شلوار پولکی یا پولکی شلوار (شلوار دارای دکمه و کمربند) Pulaki selvar استفاده کند. بند نی شلوار دارای سه دکمه بوده که در دم‌پا قرار داده می‌شد و آنگاه که کشتی‌گیر می‌خواست شلوار بپوشد آن دگمه‌ها را باز می‌کرد تا پا به راحتی در دم‌پا جای گیرد. در این نوع شلوار به جای کمربند بیشتر از بندهای ابریشمی استفاده می‌کردند و آن را مانند ریسمان می‌بافتند که به جای کش استفاده می‌گردید.

کشتی‌گیران معمولاً از سه نوع بند برای شلوار استفاده می‌کردند. «قیطانی»، «پنبه‌ای»، «کچی» Kaci که کچی محکم‌تر از بقیه بود و پهلوانی که می‌خواست از این چارنلی برای کشتی‌گیله‌مردی استفاده کند آن را به نامزد یا خواهرش می‌داد تا اسما مقدسه را روی آن گلدوزی کنند. چارنلی شوار به علت این که محکم و چسبان بود بیشتر مورد قبول کشتی‌گیران واقع می‌شد زیرا دست حریف مقابل، به شلوار بند نمی‌گردید یا به اصطلاح گیر نمی‌کرد، و کشتی‌گیر آزادانه می‌توانست کشتی بگیرد.

مراسم کشتی در تنکابن

هنگامی که آهنگ کشتی نما به وسیله نوازندگان نواخته می‌شود و پهلوانان همراه با تنگوله‌های خود وارد میدان می‌شوند: سر پهلوان گروه در سمت چپ، و دیگران هم در سمت راست او قرار می‌گیرند و رو به قبله می‌ایستند و شروع حرکت اولیه بدین طریق است که پهلوان به تنگوله‌های خود علامت می‌دهد که دست به زانو شوند که حالت تعظیم دارد. بعد با هم سه قدم به طرف قبله حرکت می‌کنند سپس خم می‌شوند و با انگشت سبابه دست راست زمین را اندکی لمس نموده و آنگاه آن را می‌بوسند که به آن زمین ادب بوسیدن گویند. بعد از آن بر می‌گردند و پس از سه گام باز زمین ادب را می‌بوسند و این عمل دو تا سه بار انجام می‌گیرد. پس از آن در مکان اولیه‌ای که نقطه شروع این حرکات بود قرار می‌گیرند. آنگاه پایین‌ترین تنگوله چند گام به سوی قبله می‌دود و به طور عمودی به هوا می‌جهد یا واز می‌کند بعد زمین ادب را می‌بوسد سپس عقب، عقب می‌آید و به سوی مشهد مقدس می‌ایستد تا پس از آخرین پرش به وسیله سر پهلوان گروه، همه جمعاً به مکان خود رفته و می‌نشینند تا گروه‌های دیگر هم این مراسم را انجام دهند و هر گاه دو کشتی‌گیر بخواهند با هم کشتی بگیرند تقریباً همان مراسمی را انجام می‌دهند که در بخش کشتی‌گیله‌مردی درباره آن توضیحات لازم داده شد. به داور، «صف دار» می‌گویند و زمانی که دو کشتی‌گیر روبه‌روی همدیگر قرار می‌گیرند قبل از فوزما (Fuzema) یا «فوزوما» به همدیگر خیره می‌شوند یا به اصطلاح زخم به هم نگاه می‌کنند تا شاید حریف را در مرحله اول چنان تحت تأثیر نگاه قرار دهند که توانایی و قدرت اولیه را از دست بدهد و به این عمل «تیش» گویند. در هنگام کشتی هرگاه عضوی از بدن پهلوانی با زمین تماس پیدا کند، بازنده محسوب شده و آن‌روز دیگر حق کشتی ندارد در نواحی کوهپایه، غرب تنکابن اگر کشتی‌گیری

در هنگام کشتی در اثر ضربه‌ای بیهوش می‌شد داوران با تجربه و کهنه کار منطقه انگشت شصت پای خویش را بر روی ناف کشتی‌گیر بیهوش قرار می‌دادند و به طریق خاص و سنتی او را به هوش می‌آوردند. در انتهای کشتی کسی که به عنوان پهلوان مشخص می‌شود بزُمها به او تعلق می‌گیرد. در قدیم رسم چنین بود برمهایی که نصیب پهلوانی می‌شد او مقداری از آنها را به تنگوله‌هایش می‌بخشید و بخشی از آن را بین تنگوله‌های پهلوانان دیگر یا بین پهلوانان دیگر قسمت می‌کرد. که البته این بخشش بستگی به کرم پهلوان داشت و هیچ اجباری در میان نبود.

در خاتمه فقط چند فن و اصطلاحات هر کشتی را ذکر می‌کنیم که نوشتن تمام فنون و آداب داوری هم کتابی خواهد شد که این کار بزرگ باید به وسیله عاشقی که دلسوخته گیلان و مازندران، و آگاه به زیر و خم‌های کشتی باشد انجام بگیرد و از توان ما خارج است.

اصطلاحات کشتی گیله‌مردی

- پابوزکیتن Pa.buz.kitan پاشنه پای حریف را گرفتن
- پیش هَکش Pis.hakas به پیش کشیدن
- چیک زئن Cik zan پشت پا زدن (۳۷)
- جیرآشئون Jirasaon به زیر حریف رفتن
- و می‌توان از دیگر فن‌هایی چون آلق پره - گرفتن گيجگاه و مشت زدن، گردن زدن (پس کله) سست کاپ - پا کاپ و غیره نام برد. (۳۸)

فنون و اصطلاحات کشتی لوچو

- دس بازی، بازی دستها و جم هاکن.
- در اولین مرحله کشتی برای اینکه حواس حریف را پرت نمایند دست‌های خود را مقابل چشمان یکدیگر به طور متناوب بالا و پایین می‌برند.
- کل بُوردنه - سرشاخ شدن (۳۹)

فنون کشتی گُرش gores

- ۱ - سرشمه = یعنی پیچک کردن یک پا به پای حریف از طرف داخل پا.
- ۲ - پاداکي یعنی قلاب کردن یک پا از پشت پای حریف از طرف بیرون پا.
- ۳ - آياق کاکمه یا کاکما یعنی کشتی‌گیر با پای خود سریع و محکم به پای حریف زده درو می‌کند.

اصطلاحات تنکابنی

- بالِ توک baletok نوک انگشتان را گرفتن.
- بالِ بُن bale bon دست زیر بغل بردن.
- دل کاپ زئن del kap zen پا را وسط پای حریف قرار دادن و پشت پای حریف زدن.

- من بزن بگیر man bazen bagir هنگامی که کشتی‌گیری مورد ضربه مشت حریف قرار می‌گیرد و او دو خم حریف را گرفته و او را بر زمین می‌زند.

در پایان از دوستان و سرورانی که مرا در این نوشتار راهنمایی نمودند کمال تشکر را دارم به ویژه پهلوان کربلایی قربان شاهمنصوری که سالهای سال پهلوان کشتی گилه مردی و آزاد منطقه تنکابن و حومه بودند و همچنین از پهلوان سلیمان کوده حاتمیان و پدرشان پهلوان احمدعلی کوده حاتمیان و آقای محمدعلی امینی، که تمام این سروران مرا در بخش آداب و رسوم کشتی در تنکابن یاری نمودند.

منابع:

- ۱- سدره پیراهنی سفید و گشاد و ساده است که به زانو می‌رسد و آن بدون یقه یا آستین‌های کوتاه می‌باشد. این پیراهن از جلو چاک‌ی در وسط دارد که تا به انتهای سینه می‌رسد و در آخر آن چاک، کیسه‌ای کوچک دوخته شده است و این کیسه نشانه‌ای از اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک است.
- ۲- استاد نظرش بر این است که ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی بین آئین مهر و زورخانه وجود داشته است در اینجا منظور از دست دادن، بین ایزد و مهر و ایزد خور یا خورشید است.
- بنا به افسانه‌های رومی، ایزدمهر یا ایزد خور کشتی می‌گیرد. ایزد خورشید تاب مقاومت نیاورده و بر زمین می‌افتد مهر او را یاری می‌دهد تا ایزد خورشید برخیزد و سپس ایزد مهر دست راست خود را به سوی خورشید دراز نمود و دو ایزد با یکدیگر دست دادند و این نشان بیعت خورشید با مهر بود.
- ۳- بهار مرداد چیرستان سال اول ورزش باستانی ایران و ریشه‌های تاریخی آن، ص ۱۴۲.
- ۴- چنانچه امیر علیشیر نوایی در مورد ابوسعید گوید که او با هیچ حریفی در مقابله خم به ابرو نمی‌آورد و در موقع کشتی هیچ‌گاه دیده نمی‌شد که برای پیروزی زانو به زمین بزند که این عمل را زبونی می‌دانستند.
- ۵- یزدان نژاد - مراد علی - کوچو کشتی سستی مازندران ص ۵۳، ناشر جهاد تربیت بدنی، چاپ اول.
- ۶- در اوستا همه جا این دو واژه در کنار هم دیده می‌شود چنانچه در یشت‌ها گرده ۶ پاره ۲۲ آبان یشت می‌خوانیم ای نیک این تواناترین اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گردم بهمه دیوها و مردم بهمه جاودان و پریها و کریانهایی ستمکار (دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را زمین افکنم.
- ۷- همایون فرخ رکن الدین، سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط ص ۴۹۳-۴۹۲.
- ۸- مردم گیلان مازندران در ازمه دو روزهای معینی از هفته را در مکانی جمع می‌شوند و وسایل و کالای خود را عرضه می‌نمودند تا در آن روز مخصوص (بازار روز) بتوانند از طریق معامله پایاپای با کالی به کالی یا تهاتری از مرغ و خروس گرفته تا صنایع دستی خود را برای رفع نیازمندی‌های خود عوض نمایند (که پس از رواج یافتن پول دیگر مبادلات به طریقه قدیمی انجام نمی‌گرفت).
- چنانچه میرظهرالدین از بازارهای مهمی در تمجان (تمیجان) و ملاطردسر و کنارگوارود نام می‌برد تقریباً در دوران او از تنکابن تا گسکر و مناطق کوهستانی در بیست و پنج نقطه بازارهایی بوده است. گیلان از آغاز تا مشروطیت محمدتقی میرابوالقاسمی ص ۱۹۳ البته هم‌اکنون هم این بازارها اکثراً وجود دارد مانند یکشنبه بازار در رودسر - پنج‌شنبه بازار در کلاچای و جمعه‌بازار در تنکابن.
- ۹- مقدسی ابوعبدالله محمد بن احمد - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۵۴۶، ترجمه دکتر علیتقی منزوی شرکت مؤلفان و مترجمان ایران چاپ اول.
- ۱۰- میرابوالقاسمی - سیدمحمد تقی، عزیز و نگار ص ۲۵۲ گیلان نامه شماره اول به کوشش (م، پ، جکستاجی) انتشارات طاعتی، چاپ اول.

- ۱۱ - میرابوالقاسمی - سیدمحمد تقی، ص ۲۵۳.
- ۱۲ - به عقیده رابینو، تنکابن یعنی پایین دژ طبق نوشته کتاب تاریخ رویان اولیاءالله املی نام تنکا اولین بار در سال ۵۶۰ در زمان هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسب آورده شده است و بعد از آن کم کم نام تنکابن در متون قدیمی دیده می شود پس نظریه استاد که زمان نوشتن این داستان را نزدیک به آن قرون می داند می تواند درست باشد.
- ۱۳ - مرعشی - سیدظهرالدین، گیلان و دیلمستان، ص ۴۲۵.
- ۱۴ - مرعشی - سیدظهرالدین، گیلان و دیلمستان، ص ۳۸۶.
- ۱۵ - لاهیجی علی بن شمس الدین بن حسین تاریخ خانی ص ۲۹، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ زمستان ۱۳۵۲.
- ۱۶ - مرعشی - سیدظهرالدین، ص تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۸۹، ۳۹۰.
- ۱۷ - یزدان نژاد مراد علی لوچو کشتی مازندران، ص ۹۸ - ۹۷.
- ۱۸ - رابینو - هل ورزش های باستانی در گیلان، ص ۳۱، ترجمه عبدالحسین ملک زاده نشر روزنامه سایبان.
- ۱۹ - رابینو - هل، ورزش های باستانی در گیلان، ص ۲۴.
- ۲۰ - چیکان زدن.
- ۲۱ - دزمان و در تنکابن فوزوما fuzuma گویند.
- ۲۲ - رابینو - هل، ورزش های باستانی در گیلان، ص ۳۱.
- ۲۳ - پاینده محمود فرهنگ گیل و دیلم ص ۵۷۴، انتشارات امیرکبیر چاپ اول.
- ۲۴ - مرعشی - میر تیمور تاریخ خاندان مرعشی، ص ۲۴۳، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده انتشارات طاعتی در رابطه با استفاده از آلات موسیقی در جنگ های مردم گیلان و مازندران همراه با شیوه کمین نشینی چون قبل از تنکا شماره دوم نوشته ایم دیگر توضیحی نداده ایم البته برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی باید بگوییم که در گیلان از نقاره ای استفاده می شود که به آن نقاره کوچک یا «شیطانه» گویند و عده ای عقیده دارند که آن صدای شیطان را می دهد و در هنگام جشن و سرور و عروسی صدای آن هیچ گونه ایرادی ندارد ولی در مراسم مذهبی نقاره کوچک یا «شیطانه» را با کهنه و پارچه می پیچانند تا صدایش در نیاید زیرا در هنگام مراسم مذهبی شنیدن صدای آن جایز نمی باشد.
- ۲۵ - دستون ها از نظر لغوی همان دستان پارسی است که در فرهنگ ها به معنی نغمه و افسانه آمده و قطعه بخش آهنگ بدون کلام را گویند و ترانه که شامل پانزده قطعه و به سه گروه بزمی - عاشقانه تقسیم می شود. تالشی ها کیستند؟ علی عبدلی، ص ۹۷ و فریدون جنیدی نظرش درباره دستان این است که این نام نخست به جای دستگاه به کار می رفته است سرگذشت موسیقی، ص ۱۳۷.
- ۲۶ - اداره تربیت بدنی شهرستان تالش گزارش عملکرد ورزشی سال ۱۳۷۲، ص ۳.
- ۲۷ - عبدلی، علی، تالشی ها کیستند؟، ص ۹۸ - ۹۷، چاپ اول.
- ۲۸ - یزدان نژاد، مرادعلی لوچو، ص ۳۸.
- ۲۹ - نگاه کردن کشتی گیران به همدیگر در مرحله اول کشتی.
- ۳۰ - بنا به اظهارات آقا محمد مهدی تیموری نژاد که خود بارها این مراسم را در کلاردشت ناظر بوده.
- ۳۱ - میرنیا، سیدعلی، فرهنگ مردم ص ۱۵۲، نشر پارسا، چاپ اول.
- ۳۲ - یزدان نژاد - مرادعلی، لوچو، ص ۵۵.
- ۳۳ - بار فروش محمد باقر، واژه نامه مازندرانی نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، ص ۲۴۴ - ۲۴۳.
- ۳۴ - میرنیا - سیدعلی - فرهنگ مردم، ص ۱۶۱ - ۱۶۰.
- ۳۵ - پیرنیا - حسن، ایران باستانی ص ۵۲۲، ناشر دنیای کتاب چاپ اول.
- ۳۶ - رابینو - هل سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۵۱، ترجمه وحید مازندرانی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم دکتر ستوده منوچهر از آستارا تا استرآباد، ص ۲۲، جلد سوم سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۳۷ - پاینده محمود، فرهنگ گیل و دیلم، ص ۵۷۳.
- ۳۸ - بقائی محمد علی گیله واکشتی گیله مردی شماره ۱۷، ۱۶ ص ۴۱ و شماره ۲۰، ۱۹ ص ۳۲ که البته به شماره های دیگر گیله واهم می توان مراجعه نمود.
- ۳۹ - یزدان نژاد - مرادعلی، لوچو، ص ۶۱ - ۶۰.

نخستین گامها تا سال ۱۳۰۷ هـ.ش

دکتر سید حسن تائب

نخستین بیمارستان های رشت تا سال ۱۳۰۷ هـ.ش

اشاره:

رشت نیز مانند همه جای ایران، در گذشته ای نه چندان دور، فاقد تأسیسات بهداشتی - درمانی کارآمد بود. گامهای نخستین این ساماندهی از سده ای قبل آغاز شد. در این منطقه به علت موقعیت جغرافیایی، فرهنگی، اقتصادی و تجاری، این حرکت آغازین، زودتر و اصولی تر از سایر نقاط کشور شروع شد و سریع تر به بهره وری رسید.

و اما سال ۱۳۰۷ را بدین جهت پایان مقال قرار داده ام، که در این سال کار ساختمانی و تجهیزات بیمارستان نوبنیاد رشت پایان یافت و «به نام بیمارستان ملی رشت» افتتاح گردید. در روزنامه پرورش - شماره ۵۶۱ - سال ۱۳۰۸، چنین آمده است:

«... در ساعت پنج بعد از ظهر روز دوشنبه ششم خرداد ماه ۱۳۰۸ «ش» در حضور طبقات مختلف مردم گیلان و «رضا افشار» حاکم وقت، بیمارستان نوبنیاد رشت با نام «بیمارستان ملی رشت» افتتاح گردید...»

[ولی این بیمارستان از سال ۱۳۰۷ کار خدمات درمانی خود را آغاز کرده بود.]

پیشگفتار:

۱ - اندیشه ایجاد بیمارستان در آدمی:

برای شناخت این اندیشه ناگزیریم ابتدا به سرنوشت تکاملی انسانها نظری اجمالی داشته باشیم. آدمی از ابتدای آفرینش به صورت غریزی، با درد و رنج و بیماری آشنا شد و دریافت که این رخدادهای از قدرت و تحرک او می‌کاهد و در نتیجه نمی‌تواند به غذای کافی دست یابد و از خود به هنگام بروز حوادث دفاع کند و در معرض خطر نابودی قرار می‌گیرد لذا:

الف - انسان نخستین، به تنهایی زندگی می‌کرد و غرایز راهنمای او بود، و چاره‌ای جز تحمل نداشت. ب - دوره شکارگری، مغز پژوهش‌گر بدو آموخت که یک تنه در شکار موفق نیست و از این زمان زندگی و کار و شکار گروهی آغاز شد. او به تجربه دریافت که قدرت جسمانی و چالاکی رمز موفقیت اوست و هر کس قوی‌تر باشد موفق‌تر و سهم بیشتری از شکار خواهد برد از این هنگام سالم بودن، قوی بودن، رمز پیروزی و موفقیت شناخته شد.

ج - در مرحله کشاورزی کمون اولیه با مشخصه‌های زیر شناخته می‌شود:

زندگی مشترک داشتن، در محلی مناسب ساکن بودن، احتراز از کوچ کردن جز به ضرورت، کار گروهی، تقسیم کار بر حسب قدرت و مهارت و هوشمندی، داشتن قدرت بدنی و سالم بودن، نیاز و وابستگی متقابل فرد به کمون و کمون به فرد. کمون به فرد سالم ورزیده و کارا نیاز داشت و فرد هم به کمونی که احتیاجات او را برآورده سازد. فرد بیمار در کمون علاوه بر آن که قدرت کاری خود را از دست می‌دهد و سطح درآمد را پایین می‌آورد، ممکن است سبب اشاعه بیماری نیز گردد. لذا موجودی است مزاحم و غیر مفید، و از اینجا این فکر حاصل شد که چگونه می‌توان از چنین موجودی خلاصی یافت؟ این فکر پایه اولیه درمان‌های ابتدایی بود. اگر فرد بیماری با همه تدابیر از بیماری رهایی نیافت چه باید کرد؟

اولین اندیشه راندن بیمار از کمون و رها نمودن در طبیعت و به چنگال مرگ سپردن بود، ولی: با رشد قوای مغزی و بدست آوردن تجربیات و توجه آدمی به پیرامون خود و عوامل ناشناخته به تدریج مذاهب اولیه با خدایان فراوان به وجود آمدند، مذاهبی که در عین ابتدایی بودن، دوست داشتن، محبت، هم‌دردی را توصیه می‌نمود از این زمان دیگر بیمار فردی نبود که از کمون رانده شده و به چنگال مرگ سپرده شود. موجودی بود قابل ترحم و مراقبت، اگر در خانه برای نگهداری او جایی نبود باید در قبیله مکانی باشد که هم از او حمایت و مواظبت کند و هم بدین وسیله از اشاعه بیماری به دیگران جلوگیری نماید. و این همان محلی است که امروز بیمارستانش نامند.

لذا فکر و اندیشه ایجاد بیمارستان اندیشه‌ای «اجتماعی - تعاونی» است برای مراقبت از فرد بیمار و درمان او و بازگرداندنش به جامعه و حفاظت جامعه در مقابل بیماریها.

بدین ترتیب اولین بیمارستانها، معابد و پرستشگاهها بودند و به تدریج به صورت مکانهایی مجزا از معابد درآمدند.

۲- اندیشه ساختن بیمارستان در رشت:

برای ریشه‌یابی منطقی و صحیح به اندیشه و تاریخ تأسیس بیمارستان در رشت لازم است ابتدا فهرست‌وار نظری داشته باشیم به ادوار مختلف پزشکی و پزشکان در این ناحیه:

اقوام ساکن جنوب غربی دریای خزر مانند سایر اقوام باستانی، طب سنتی خاص خود را داشتند. منطقه گیلان تا زمان به حکومت رسیدن صفوی، استقلال داشت و حکام و پادشاهانی در شرق و غرب گیلان حکومت و سلطنت می‌کردند. حکیم باشیها درمان‌گران زمان بودند، و گیاه درمانی وسیله معالجه در بیماران بود. حرفه پزشکی بر اثر فرهنگ و هوشمندی مردم این ناحیه پیشرفته‌تر از سایر نواحی بود. پزشکی گیلان صاحب مکتبی بود به نام «گیله تجربه» که همپای طب سنتی هند، چین و بین‌النهرین شهرت یافته بود. به سال ۱۰۰۰ ه‍.ش مرزهای گیلان به دست شاه عباس صفوی گشوده شد و شرق و غرب گیلان یک پارچه شدند و رشت به مرکزیت این ناحیه انتخاب گردید.

رشت تا آن زمان قریه کوچکی بود محصور در جنگلهای دامنه البرز، ولی امکانات بسیار برای رشد و ترقی داشت. داشتن محصولات چون ابریشم، برنج، سیگار و بعدها چای، و آبراهی ارتباطی، مانند دریای خزر - که شرق را به غرب متصل می‌ساخت - توجه بازرگانان داخلی و خارجی و گردشگران و سیاست‌پیشه‌گان را به خود جلب کرد و به سرعت راه رشد و ترقی را پیمود.

در این زمان غرب دوره قرون وسطایی، جاهلیت و تعصب را به پایان برده و با رنسانس همه جانبه به ترقیات چشمگیری دست یافته بود کشورهایی چون فرانسه، انگلیس، اطریش و روسیه شهرت و جذبه خاصی یافته بودند. راه مسافرت پادشاهان، شاهزادگان، رجال، سرمایه‌داران و مالکین و فرزندان آنها جهت سیاحت، سیاست، تجارت، تحصیل علم و صنعت به غرب تازه به دوران رسیده و شهرت یافته باز شده بود و این فرنگ رفتگان با حرف‌هایی تازه به مملکت خود باز می‌گشتند.

میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم با تدبیر و آینده‌نگر ناصرالدین شاه به تأسیس مدرسه دارالفنون پرداخته بود و امید داشت که بدین وسیله بتواند کشور را از جهل و عقب‌ماندگی و نیاز به غرب برهاند. دارالفنون رشته‌های تحصیلی متعددی داشت از جمله رشته ۴ ساله طب که پزشک عمومی تربیت می‌کرد.

در همسایه شمالی ما روسیه، انقلاب کمونیستی به پیروزی رسیده بود و گروهی از پزشکان منطقه قفقاز از روسیه گریخته و به ایران پناهنده شده و عده‌ای از آنها در رشت اسکان یافته بودند.

در چنین عصری طیف پزشکان ساکن رشت به صورت زیر بود:

الف - حکیم باشی‌ها با پایگاه محکم و جایگاه رفیع در میان عامه مردم و طبابت به طریقه گیله تجربه و گیاه درمانی.

ب - اطباء مهاجر که اکثر آذری و مسلمان و تعدادی ارمنی که آنها نیز مهاجرین از روسیه و ترکیه بودند.

ج - پزشکان فرنگی که از غرب به همراه رجال و بازرگانان و شرکتهای خارجی به ایران آمده و در رشت متمرکز شده بودند.

د- پزشکان ایرانی تحصیل کرده در غرب و مراجعت نموده به کشور.

ه- پزشکان تحصیل کرده مدرسه دارالفنون.

و- پزشکان وابسته به گروه‌های مذهبی که در کنار انگیزه‌های مذهبی و سیاسی خدمات بهداشتی و درمانی نیز می‌نمودند. در میان این گروه‌های ناهمگون و غیرمتجانس، اختلاف‌های سلیقه‌ای و درگیری‌های علمی و حرفه‌ای و گاه سیاسی و عقیدتی وجود داشت.

در همین زمان در رشت بیماری‌های بومی چون سل، مالاریا، انواع انگل‌ها و کم‌خونی‌ها وجود داشت. گهگاه بیماری‌های همه‌گیری چون وبا و طاعون، حصبه، آبله شیوع پیدا می‌کرد و موجب مرگ و میر فراوانی می‌شد. اطباء تحصیل کرده فرنگ - خواه ایرانی، فرنگی و یا مهاجر - که به فنون جدید آشنا بودند از جمله مسائلی را که در جامعه رشت جا انداختند و مورد قبول عامه قرار گرفت مسئله قرنطینه (جداسازی) مریض‌ها از اشخاص سالم و به وجود آوردن مکان‌هایی که بیماران واکبر در آن محل به منظور درمان و جدا بودن از دیگران و جلوگیری از سرایت بیماری بستری گردند. لذا با قاطعیت و شواهد تاریخی می‌توان گفت که در رشت فکر احداث بیمارستان از انقلاب مشروطه به بعد و به وسیله پزشکان تحصیل کرده فرنگ به وجود آمده است. بیمارستان‌های اولیه رشت را در دو گروه می‌توان مورد بررسی قرار داد.

۱- بیمارستان‌های ناشناخته:

در میان کتابها و نوشته‌هایی که از این زمان باقی مانده است، گهگاه به اطلاعاتی دست می‌یابیم که دلالت بر ایجاد و احداث بیمارستانی دارد، که هیچوقت، یا به پایان نرسیده و یا بازدهی لازم و کافی را نداشته است و اکثر جا و مکان آنها نیز ناشناخته مانده است. مثلاً:

۱- ۱- در یادداشت‌های ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری می‌خوانیم که:

«در ماه شوال ۱۳۲۳ هـ ق / ۱۲۸۴ هـ ش - مقارن مشروطیت - عضدالسلطان والی گیلان یک باب مریضخانه در رشت دائر نموده است.»^(۱) و یا

«مدتیست که بعضی از متمولین رشت به همراهی عضدالسلطان حاکم و سردار منصور در رشت مریضخانه‌ای را که همیشه سی مریض داشته باشد ایجاد کرده‌اند و سردار منصور سالی چهار هزار تومان عایدی خود را وقف آنجا کرده است.»^(۲)

[عضدالسلطان (ابوالفضل میرزا) فرزند مظفرالدینشاه یکی از حکام زمان قبل و بعد از مشروطیت بود و دکتر مؤدب‌الدوله نفیسی فرزند ناظم‌الاطباء پیشکار و طبیب مخصوص و مشوق او در احداث بیمارستان بود...]^(۳) متأسفانه از مکان این بیمارستان و سال‌هایی که دایر بوده هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست.

۲- ۱- در سال ۱۲۸۳ هـ ش / ۱۹۰۵ م عده‌ای از منورین گیلان در صدد احداث بیمارستانی برآمدند، پیشتر از این تاریخ عبدالله خان نواب (پسرعموی مادر آقای کدیور) که شخصی متدین و متنفذ بود به فکر احداث بیمارستانی بر آمده بود و حتی یک متر پایه ساختمان بیمارستان از زمین بالا رفته بود

ولی در اثر موانع محلی، بنا ناتمام ماند و ناچار از این خیال منصرف گردید. (زمین نامبرده جایی است که تیمور تاش عده‌ای از کشاورزان و روستائیان بی‌گناه را در آن مکان به دار آویخته بود).^(۴)
 [...] تیمور تاش ۱۶ نفر را به نام جنگلی در باغ محتشم با علم به بی‌گناهی به چوبه‌دار کشید...^(۵)
 تطبیق این دو نوشته می‌رساند که بیمارستان در شُرف احداث در محل باغ محتشم، صحرای ناصریه، قرار داشته است. ولی در زمان حاضر اثری از آن دیده نمی‌شود.
 ۳ - ۱ - «... در تاریخ ۱۸ شهریور ماه ۱۲۸۸ ه‍.ق / ۲۴ شعبان ۱۳۲۷ ه‍.ق / ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۹ م، ظلّ السلطان، (یکی از پسران ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان)، در اروپا بود برخلاف نصیحت دولتین روس و انگلیس از راه روسیه به ایران آمد. در بندرانزلی او را توقیف کردند و در رشت تحت نظر برادران «میرزا کریم خان»^(۶) و ایادی آنها بود. برای آزادی خود علاوه بر دادن پول نامه‌ای هم بدین مضمون نوشت:

(چون از وجود خدمتی ساخته نیست دوازده هزار تومان ماهیانه‌ام را به معارف و بیمارستان رشت اختصاص می‌دهم که وسیله مدیر روزنامه ایران صرف این خیرات شود).^(۷)
 [باید نتیجه گرفت که در این سال بیمارستانی در رشت بوده که حقوق ظلّ السلطان برای مخارج آن حواله شده و به احتمال قوی باید همان بیمارستان خیریه بیستون باشد].
 ۴ - ۱ - بیمارخانه (کلمه‌ای معادل بیمارستان):

«... در جوار باربند محله درمانگاهی به وسیله «میرزا مهدی شریعتمدار» ساخته شد که به فاصله یک سال آتش گرفت و منهدم شد عرصه آن درمانگاه به نام بیمارخانه معروف شد.^(۸)
 در سال ۱۲۹۹ ه‍.ش در جنگ بین انگلیسی‌ها و جنگلی‌ها «بمبی» در این ناحیه منفجر شد و شعر زیر نشانه آن است:

بالون هوانی، بومب تاوه‌دانی، بیمارخانه کون، می دیل بوبو خون
 «ای هواپیما، در پای بیمارخانه بمبی انداختی و دلم خون شد»

۲ - بیمارستانهای شناخته شده:

در این بخش سه بیمارستانی که تا سال ۱۳۰۷ تأسیس شده بودند به اختصار معرفی می‌گردند و شرح کامل آنها در مجموعه بیمارستانهای رشت جمع‌آوری شده است:

۱ - ۲ - مریضخانه آقاسید علی آقا:

در سالهای بعد از مشروطیت مردم رشت به علت جنگ و گریزهای داخلی، نهضت ملی جنگل، فشار طرفداران استبداد، حمله قوای روس و انگلیس به گیلان پیدایش قحطی‌ها و بیماری‌های واگیر، در شرایط دشوار و نامساعدی به سر می‌بردند. در این زمان انجمن خیریه رشت دوباره فعال گردید و به اقدامات تعاونی روی آورد از جمله این فعالیت‌ها - که گروهی از اطباء صاحب درایت و بصیرت و تجربه نیز در آن شرکت داشتند - به وجود آوردن یک بیمارستان بود جهت کمک به مردم مستمند.

آقا سیدعلی آقا فرزند حاج سیدحسین خان، بخشی از خانه موروثی خود را در اختیار انجمن خیریه نهاد و انجمن نیز اولین بیمارستان ۱۲ تختخوابی را به نام واگذارنده «بیمارستان آقا سیدعلی آقا» نامید.

این بیمارستان در محله حاجی آباد قرار داشت. تختخوابها و ملزومات بوسیله بازرگانان و مالکین نیکوکار خریداری شده بود و روی هر تختخواب اسم اهداء کننده نیز با پلاکی مشخص می شد. مخارج بیماران بستری شده نیز به عهده انجمن خیریه بود که به وسیله مردم نیکوکار و کمک های مردمی تأمین می شد.

این بیمارستان دو طبقه بود طبقه فوقانی دو سالن بزرگ داشت که در هر یک شش تختخواب نهاده بودند و طبقه پایین به صورت درمانگاه اداره می شد و بیماران مراجعه کننده را رایگان معاینه و درمان می نمودند.

اطباء طبق برنامه های تنظیمی خدمات بهداشتی - درمانی خود را ارائه می دادند. [از جمله پزشکانی که در این خدمات رایگان شرکت داشتند از آقایان (دکتر یدالله خان، دکتر ارفع الحکماء، دکتر آخوند اوف، دکتر علی خان فارسی) نام برده می شد.]

در ابتدای تأسیس این بیمارستان مردم اصولاً از رفتن و بستری شدن در آنجا ترس داشتند ولی رفته رفته دریافتند که خدمات بیمارستانی مفید و ارزشمند است و به تدریج بر تعداد مراجعان افزوده شد. در این هنگام رؤسای انجمن خیریه به فکر توسعه و تعویض بیمارستان افتادند و بعد از نزدیک به سه سال این اولین بیمارستان منحل و به جایگاه دیگری منتقل گردید. لازم به ذکر است که در این زمان فقط مردان از وجود بیمارستان استفاده می کردند و زنان به علت پای بندی های خاص سنتی و مذهبی از مراجعه به بیمارستان و بستری شدن ریا داشتند.^(۹)

۲-۲. بیمارستان خیریه (بیستون):

خدماتی که در اولین بیمارستان صورت گرفت تدریجاً مردم را با امر بستری شدن در بیمارستان آشنا نمود و ترس را از آنها زایل کرد. در این هنگام انجمن خیریه به رشت به کمک پزشکان نیک اندیش و جهان دیده و آشنا به فنون جدید به فکر توسعه بیمارستان و خدمات درمانی و امدادی بیشتر افتادند در این زمان از وجود یک روحانی متمول و خیر بهره جستند.

حاج سیدعلی آقا قومنی - که اخلافش بعدها لقب مقیمی گرفتند - خانه ای را در محله بیستون (طالقانی) در اختیار انجمن خیریه رشت نهاد که تبدیل به بیمارستان شد.

این بیمارستان دو طبقه و دارای ۲۴ تختخواب جهت بستری نمودن بیماران بود (۱۴ تختخواب جهت بیماران داخلی، هشت تختخواب جهت بیماران جراحی و دو تختخواب برای زنانی که مشکل زایمانی داشتند).

بودجه بیمارستان به وسیله انجمن خیریه از طریق جمع آوری اعانه ها،^(۱۰) خودیاری مردم تأمین می شد و بعدها بخشی از عوارض پوطی ۵ شاهی^(۱۱) نیز بدان اضافه شد. بیمارستان خیریه بعد از

دریافت کمک پوطی ۵ شاهی از اداره بلدیه (شهرداری) - در حدود سال ۱۲۹۷ ه.ش - به «مریضخانه ملی رشت» تغییر نام داد و با همین نام در سال ۱۳۰۷ به بیمارستان نوبنیاد پورسینا منتقل گردید. مریضخانه خیریه هیئت امنایی داشت که منتخب انجمن خیریه و هیئت اتحاد اسلام بودند و در این زمان ریاست هیئت امناء با «آیت الله آقاسید حسن آقا معصومی اشکوری» از علمای میار و مورد احترام و قبول جامعه گیلان بود.

از نظر کارهای درمانی بهداشتی بیمارستان به صورت زیر اداره می شد:

پزشکان ثابتی داشت که مکلف به انجام امور درمان بودند مانند؛ دکتر یدالله خان که بعدها شناسنامه «بشر دوست» گرفت، او تنها جراح بیمارستان و شهر بود و حسن شهرت فراوانی داشت و سالها با تمام توان خود در خدمت مردم رشت بود.

دکتر موسی خان فیض که ریاست بخش داخلی را داشت و بیماران بستری و مراجعین سرپائی را درمان می نمود.

«دکتر پطروس تاشچیان» متخصص زنان و زایمان که به همراهی خانم «تاکوئی» کار زنان و زایمان را انجام می دادند.^(۱۲) مریضخانه خیریه (ملی رشت) گذشته از خدمات درمانی برای عامه مردم، به نیازهای پزشکی نهضت جنگل نیز - که مبارزاتش در این سالها به اوج خود رسیده بود - کمک فنی می نمود بدین طریق که:

نهضت جنگل با وجود بیمارستانهای صحرائی که در ناحیه «گوراب زرمیخ» و فومن و صومعه سرا داشت وقتی با مشکل پزشکی روبه رو می شد از وجود مریضخانه خیریه و اطباء آن به طور رایگان سود می جست و در مقابل بسیاری از اطباء جنگل چون «دکتر علی خان شفا»، «دکتر ابوالقاسم خان فرید»، «دکتر منصور باور» نیز متقابلاً ساعت‌هایی از وقت خود را برای رسیدگی رایگان بیماران سرپائی در اختیار بیمارستان می گذاشتند.

در این ایام پرستارانی چون آقایان حسن فرنود، رضا خراسانی، حکیمی اشکوری (که سپس با گذراندن امتحانات پزشک شناخته شد)، عباس کمائی، خانم نابت، در بیمارستان با حقوقی ناچیز خدمت می کردند و بعد همه آنها به بیمارستان پورسینا منتقل شدند.

این بیمارستان تا سال ۱۳۰۶ ه.ش به کار پرثمر خود ادامه داد و با ساخته شدن بیمارستان نوبنیاد پورسینا در سال ۱۳۰۷ و انتقال بیماران و کلیه تجهیزات بدانجا به کار خود پایان داد.

۳-۲ بیمارستان آمریکایی مسیحی رشت:

کهنسالان گیلان عموماً و مردم رشت خصوصاً، بیمارستان آمریکایی را به نام بیمارستان «دکتر فریم» می شناسند. طبیبی که در سال ۱۹۰۷ م (به نوشته ماهنامه شمال) ۱۲۸۶ ه.ش همراه گروه مذهبی «پریستترین Presbetarian» - شاخه‌ای از مسیحیان پروتستان - به رشت آمد، و در محله اسکندراباد (ابتدای خیابان بیستون) نزدیک کلیسا و قنصلگری انگلیس در رشت، خانه‌ای مشتمل بر سه اتاق و یک ایوان اجاره نموده و کار پزشکی خود را آغاز کرد. برای گیلانیان، نام دکتر فریم مترادف

است با طبیبی انسان دوست، خدمت‌گزار، مهربان و خستگی‌ناپذیر که در حدود سی و پنج سال از بهترین روزهای عمر و جوانی خود را، در آن شرایط سخت و غیرقابل تحمل گیلان، به خدمت بیماران و نیازمندان گذراند. پاره‌ای از روزهای هفته با صندوقی دوا و اکثر پیاده به بازارهای هفتگی اطراف رشت می‌رفت و به کمک بیماران و درمان آنها می‌شتافت. در اندک زمانی به حذاقت و خدمت‌گزاری شهرت یافت و مورد استقبال و احترام عامه مردم قرار گرفت. صفات اخلاقی و انسانی دکتر فریم توأم با تخصص او در جراحی و داخلی از آمریکا و قدرشناسی و تساهل مردم روشنفکر گیلان سبب شد؛ که دکتر فریم موفق به گرفتن مجوز از دولت ایران جهت ساختن بیمارستان و مدرسه پرستاری گردید. با تهیه قطعه زمینی در خیابان «چراغ برق»، بیمارستانی مجهز و نوین به روش غربی دایر نمود و به تربیت پرستارانی پرداخت که مدتها نه تنها در رشت بلکه در سراسر ایران خدمت نمودند.

بیمارستان آمریکائی از سال ۱۲۹۴ ه‍.ش شروع به کار و خدمت نمودن کرد و در سال ۱۳۴۲ به جهات اختلاف نظر با مؤسسات بهداری کشور به خدمت خود در رشت خاتمه داد و بیمارستان با کلیه تجهیزات آن به سازمان تأمین اجتماعی فروخته شد و پرستاران و کارمندان بیمارستان جذب وزارت بهداری شدند. (۱۳)

۴-۲ - بیمارستان پورسینا نیز در سال ۱۳۰۷ افتتاح و شروع به کار نمود.

پی‌نوشت:

- ۱ - کتاب یادداشتهای ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری - نوشته عبدالحسین خان سپهر به چاپ رسیده به وسیله عبدالحسین خان نوایی - انتشارات زرین - پاییز ۱۳۶۸ - ص ۱۰۴.
- ۲ - کتاب بالا، ص ۲۲۸.
- ۳ - گیلان در جنبش مشروطیت - ابراهیم فخرانی - ص ۳۲، ۳۳.
- ۴ - ماهنامه شمال - شماره اول - سال ۱۳۲۳ شمسی.
- ۵ - کتاب گیلان‌شناسی - پژوهشکده گیلان‌شناسی - چاپ اول - سال ۱۳۷۵ - سیده سارا خدیوی فرد - ص ۱۵۵.
- ۶ - میرزا کریم خان رشتی پسر حاج وکیل یکی از سران انقلاب مشروطه در گیلان بود و بعدها مورد غضب رضاشاه واقع شد.
- ۷ - کتاب گیلان در جنبش مشروطیت - ابراهیم فخرانی - ص ۱۴۴.
- ۸ - محله‌ای بود که در خیابان فرهنگ امروز (بین پل عراق و دبیرستان شهید بهشتی) قرار داشت محله‌ای که انبارهای متعددی داشت و مرکز حمل و نقل و معاملات کالاهای وارده به رشت و صادره به تهران و قزوین (عراقات) بود. معمولاً کاروانها بارهای خود را در این ناحیه تخلیه و یا دوباره بارگیری می‌کردند.
- ۹ - این اطلاعات بوسیله آقایان حسن فرنود و سیدعلی هاشمی بحرانی که از پرستاران این بیمارستان بودند در اختیارم نهاده شد.

۱۰ - گذشته از کمک‌های مردمی و کمک بلدیة درموردی که بیمارستان دچار کمبود مالی می‌شد و در موارد اضطراری چند پرستار با لباس سفید و صندوقی آویخته به گردن در سطح شهر به راه می‌افتادند و مردم خیر به توان خود به آنها کمک می‌کردند [این سنت در موارد بسیاری به کار گرفته شده و کارساز بوده است. کاری

که در زمان حاضر صندوق صدقات و اعانات انجام می دهند.]

۱۱ - پوط کلمه‌ای است روسی و واحدی است در وزن (معادل ۱۶/۳ کیلوگرم).

در زمانی که حاج میرزا خلیل به ریاست بلدیه رشت انتخاب شد به تقاضای انجمن خیریه و تصویب هیئت اتحاد اسلام عوارضی وضع شد بدین صورت که: «هنگام صادرات برنج از گیلان پوطی ۵ شاهی عوارض (اخذ شود) که این پول باید صرف مخارج مریضخانه، یتیم خانه و معارف می شد و با همین پول در رشت خدمات بسیاری صورت گرفت.

۱۲ - شرح حال کامل این اطباء در مجموعه بیمارستان‌های رشت جمع‌آوری شده است.

۱۳ - شرح خدمات و کار در حدود نیم قرن بیمارستان آمریکائی مسیحی رشت در نوشته‌ای جدا تنظیم شده است



از چپ راست - شادروان دکتر فریم و دختر و خانمش ایستاده: جون و چارلز دوپرش



دکتر موسیٰ خان فیض رئیس بخش داخلی



ریاست هیئت مؤسس
مریضخانه خیریه ملی رشت



پطروس تاشجیان رئیس بخش زنان و زایمان

اطباء جنگل که با مریضخانه همکاری می کردند



دکتر منصور باور رئیس کل صحنه



دکتر ابوالقاسم لاهیجانی (فرید)



دکتر علی خان شفا طبیب صحنه جنگل

پژوهش درباره خطرهای تلفن همراه

ترجمه دکتر محمود بهزاد

● اثر امواج کوتاهی (Microwaves) که از تلفن همراه (Mobile) صادر می‌شوند، بر مغز ضعیف است ولی بیشک هیچ نیست. مبادله‌های شیمیایی مغزی است که به‌خصوص مختل می‌شوند. کشور فرانسه برای روشن ساختن مسئله دست به پژوهش‌های جدید زده است.

تلفن همراه که امروزه از هر چهار فرانسوی یک نفر مرتباً از آن استفاده می‌کند، از همان موج‌هایی صادر می‌نماید که کوره‌های مولد امواج کوتاه پخش می‌نمایند ولی خوشبختانه قدرتش کم است.

* **تومور، خیز مغز، میگرن، لوسمی، بیماری‌های پارکینسون و آلزهایمر**، از دست رفتن حافظه از عوارضی هستند که گمان می‌رود این امواج باعث آنها شوند و تندرستی را به خطر اندازند.

* **ایالات متحده**، که نخستین بار به بررسی این مسئله پرداخته، در حال حاضر، بدون آنکه موفق شود نشان دهد خطری وجود دارد، دست از بررسی کشیده است.

* **اروپا و کشور ژاپن** تصمیم گرفته‌اند که پژوهش را ادامه دهند تا روشن کنند که این امواج بر کُنش «سدّ خونی مغز» که دستگاه عصبی را از جریان خون جدا می‌سازد، چه تأثیری دارند.

کوره‌ای که امواج کوتاه تولید می‌کند به گوش چسبانده می‌شود... این گونه توصیف استفاده از تلفن همراه قاعدتاً دور از حقیقت نیست زیرا این تلفن‌ها با طول موجهای کوتاه «۹۰۰ مگاهرتز» یا «۱۸۰۰ مگاهرتز» کار می‌کنند که بسامدهایی نزدیک ۲۴۵۰ هرتزی است که از کوره‌های مولد امواج

کوتاه صادر می‌شوند و این امواج کوتاه البته آن قدر قوی نیستند که مغز را بپزند ولی در نتیجه ایجاد تحرک در مولکولهای آبی که در بافتهای مغز وجود دارند، دما را بالا می‌برند. خوشبختانه اهمیت این پدیده متناسب با قدرت دستگاه است. قدرت کوره‌ها به «هزار وات» می‌رسد ولی قدرت تلفن‌های همراه «دو وات» است. اما این کمی قدرت مانع اثر نمی‌شود. فرضیه‌های گوناگونی که در این زمینه عنوان شده‌اند حکایت از اثر این امواج کم قدرت بر بافت‌های مغز دارند. می‌توانند پیشرفت کنند، سرطان، تومورها یا خیزیهای مغزی یا می‌گرن، از دست رفتن حافظه، لوسمی، بیماری پارکینسون یا آلزهایمر به وجود آورند. حقیقت امر از چه قرار است؟ ایالات متحده آمریکا که به ابتکار Motorola بررسی را آغاز کرده بود، ظاهراً کار را متوقف کرده است. به گفتهٔ **جان مولدر** متخصص آمریکایی سرطان در کالج پزشکی ویسکونزین: «نتایج کنونی بیانگر آن نیستند که امواج کوتاه تلفن‌های همراه بتوانند مسائلی برای تندرستی ایجاد کنند. با وجود این غیرممکن است علم بتواند بی‌خطری مطلق آن را تضمین کند.»

یک ردّ پای جدید

با وجود این همکاران اروپایی و ژاپنی ایشان پیگیری پژوهش را لازم می‌دانند. اینان ردّ پای جدیدی را دنبال می‌کنند که می‌تواند هشداردهنده باشد. حقیقت این است که امواج کوتاه می‌توانند گُنش «سد خونی مغز» را مختل سازند و لایه‌ای از سلول را، که خون و مغز را از هم جدا می‌نماید و در حالت متعارف کاملاً ناتراواست، تراوا کند. آلمان و فنلاند، برنامه‌هایی مشابه آنچه فرانسه از ماه اکتبر به اجرا در می‌آورد و نام Comobio به آن داده است، تدارک دیده‌اند.

بررسی پدیدهٔ تراوا شدن «سد خونی مغز» بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۵ آغاز شده است، اما نتیجه پژوهش گروهی از استادان دانشگاه Lund سوئد به سرپرستی Leif Salford جزّاح دستگاه عصبی، آن را به صورت یک مسئله علمی جاری در آورده است. این پژوهشها نشان داده‌اند که «سد خونی مغز» موشهای صحرایی، که تحت اثر امواج کوتاه قرار داده می‌شوند، اگرچه ضعیف باشند تراوا می‌گردد. اگر تلفن همراه مجهّز به گوشی دوطرفه باشد بسیار خطرناکتر از وقتی خواهد بود که تلفن به یک گوش نزدیک شود. افرادی که نزدیک استفاده کننده از تلفن همراه هستند، بخصوص تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

این نظریه نگران کننده، از بخت خوش ظاهراً نتیجهٔ یک اشتباه در تفسیر پژوهشهای سوئدی است. Bernard Veyret مدیر پژوهش آزمایشگاه فیزیک دربارهٔ تأثیر متقابل «موج - ماده» در شهر بوردو می‌گوید: «Bertil Persson فیزیکدانی که با Leif Salford جزّاح دستگاه عصبی کار می‌کند، برای من روشن ساخت که این گونه نتایج مربوط به بررسیهای گذشته‌اند که ربطی به بسامدهای

تلفن‌های همراه ندارند. پژوهشگر فرانسوی که در جلسه عرضه نتایج تحقیقات سوئد دانشگاه Lune، در بیست و ششمین گردهمایی عمومی «انجمن جهانی رادیوی علمی» ماه اوت تورنتو (کانادا) حضور داشت تأکید می‌کند که فرضیه افزایش اثرات امواج کوتاه ضعیف امروزه متروک شده است. اما پدیده آن مورد تأیید قرار گرفته است: «Leif Salfond در تورنتو اظهار داشته است که افزایش محدود به ۵۰٪ در تراوایی سدّ خونی مغز در موقعی مشاهده کرده است که امواج کوتاه بین ۱/۰ W/kg و ۳/۰ W/kg به مغز اثر داده شده بودند. «فراتر از این مقدار، تراوایی به سرعت افزایش می‌یافت».

نتایج ضد و نقیض

نتایج حاصل، صرف‌نظر از اشتباه تفسیر، نگران‌کننده‌اند. اثر امواج الکترو مغناطیس، که از تلفن‌های همراه صادر می‌شوند بر حسب mW/kg یعنی بر حسب قدرت جذب واحد جرم، اندازه‌گیری می‌شود. رقمی را که Leif Salfond به عنوان حدّ به دست آورده که سدّ خونی مغز موش صحرایی بالاتر از آن به سرعت تراوا می‌شود - یعنی $۳/۰ W/kg$ - نزدیک رقمی است که تلفن همراه به مغز انسان وارد می‌سازد. آیا از این آزمایش می‌توان نتیجه گرفت که خطری جدی آدمی را تهدید می‌کند؟ Pierre Aubineau مدیر گروه پژوهش آزمایشگاه «ارسال پیام و دخالت مولکولی» دانشگاه بورد II (فرانسه) می‌گوید: «امروز ما با تعداد زیادی نتیجه ضد و نقیض روبه‌رو هستیم.» حقیقت این است که گروه پژوهشگر ژاپنی از بخش جزّاحی سرطان دانشکده پزشکی توکیو، که در تورنتو (کانادا) اقامت دارند، صحبت از «بی‌زیانی تلفن همراه برای آدمی» می‌کنند. این گروه موش‌های صحرایی را به مدت دو هفته و چهار هفته تحت تأثیر امواج کوتاه دارای بسامد $۱۴۳۹ MHz$ که قدرت بسیار زیاد جذب $۹۹/۰ W/kg$ و $۷۴/۰ W/kg$ داشت قرار دادند. با وجود شدت تابش، هیچ اختلالی در «سدّ خونی مغز» آنها مشاهده نشده است.

پژوهشگران آلمانی بخش آزمایش عصب‌شناسی انستیتوی «ماکس پلانک کولونی» نیز، اگرچه با تفاوت‌هایی اطمینان یافتند که: «تابش‌های امواج کوتاه دارای بسامد و شدتی که تلفن همراه صادر می‌کند، به گفته پروفسور Konstantin- Alexander Hossmann: «فقط تغییرات بسیار ناچیز در تراوایی «سدّ خونی مغز» ایجاد می‌کنند.» تعداد جمع شدن‌های آلومین - مولکولی که برای تشخیص گذر غیرطبیعی از «سدّ خونی» در نظر گرفته بودند «از نظر آماری قابل توجه نیست، مگر وقتی که قدرت بسامد امواج جذب شده از $۵/۷ W/kg$ به بالا باشد.»

این پژوهش در ایالات متحده آمریکا در بعضی‌ها شگفتی آفرید. پروفسور Kenneth Fosler، استاد «مهندسی زیستی» در دانشگاه پنسیلوانیا می‌گوید: «اگر شما موشی صحرایی را در یک اجاقی که امواج کوتاه صادر می‌کند قرار دهید سدّ خونی آن مطمئناً، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. اما مدرکی وجود ندارد که امواج کوتاه ضعیف تلفن همراه بتوانند چنان اثری به بار آورند.» وی بر این باور است که :

«این، مسئله‌ای اجتماعی است و فقط جنبه علمی ندارد. پرسش این است که بدانیم، مردم چه نوع شواهدی نیاز دارند تا اطمینان خاطر حاصل کنند.»

Ref: LE Monde 13 October 1999

Par: Michel Alberganti

خود کرده را تدبیر نیست!

دکتر غلامحسین مهدی زاده

چاقی یکی از مشکلات انسان امروز است که ره آورد پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی قرن بیستم است. پیشرفت‌های فوق برای تأمین رفاه و تندرستی انسان به قدری زیاد و گسترده هستند که در جهان امروز بخش زیادی از استعدادها و توانایی‌های انسان بدون استفاده مانده است و به هدر می‌رود. این مسئله نتیجه نداشتن فعالیت بدنی لازم و کافی و تغذیه نادرست است که پیامد اصلی آن چاقی و برخی مشکلات دیگر است. در این مقاله تلاش شده است تا جنبه‌های مختلف چاقی و عوارض و درمان آن مورد بررسی قرار گیرد و آخرین اطلاعات لازم به صورت خلاصه عرضه گردد. بنیان چاقی از دوران کودکی گذاشته می‌شود، زیرا براساس آمارهای موجود ۲۵ درصد کودکانی که در ۶ سالگی چاق‌اند و ۷۵ درصد آنها بی که در ۱۲ سالگی چاق‌اند، در بزرگسالی نیز چاق خواهند بود. پژوهش‌های همه‌گیری شناسی چاقی نشان داده‌اند که در دوران کودکی، دختران نسبت به پسران مستعدترند. شیوع چاقی دوران کودکی در نژاد سیاه کمتر از سفیدپوستان است، اما این امر در بزرگسالی معکوس می‌شود. تأثیرات اجتماعی روی چاقی وجود دارند، اما چاقی شدید به وضعیت اقتصادی - اجتماعی بستگی ندارد.

چاقی دوران بزرگسالی در نقاط مختلف دنیا ویژگی‌های خاص خود را دارد، اما الگوی همه آنها تقریباً یکسان است. در ایالات متحده آمریکا، که آمارها دقیق‌تراند، چاقی شایع‌ترین و پرخرج‌ترین مسئله است و نزدیک به ۳۳ درصد افراد بالغ به آن مبتلا هستند. هزینه سالانه حفظ تندرستی افراد چاق حدود ۶۸ میلیارد دلار است و سالانه ۳۰ میلیارد دلار هم برای کاهش وزن و تهیه غذاهای مخصوص خرج می‌شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ۵۰ تا ۷۰ درصد زنان و ۲۵ تا ۴۰ درصد مردان آمریکا تحت رژیم کاهش وزن‌اند. تعداد کتاب‌ها و مقالات و آگهی‌های تبلیغاتی مربوط به چاقی و کاهش وزن و پرورش اندام نیز نشان می‌دهند که چاقی یکی از مشکلات جهان است، که باید از دوران کودکی به فکر آن بود.

تعریف چاقی

به زبان علمی دو واژه وجود دارد که به مفهوم چاقی است. واژه Obesity (چاقی) و Overweight (اضافه وزن) در زبان فارسی هر دو به معنی چاقی است، اما هر یک تعریف علمی خاصی دارد و در افراد مختلف متفاوت است. گاهی برای این دو واژه تعریف درستی وجود ندارد، زیرا **اضافه وزن** به معنی تجاوز از وزن «آرمانی» است، که به جنس و قد و اندازه تنه هر فرد وابسته است. معیارهای مذکور بر حسب وضعیت بدن و تراز فعالیت و ژنتیک هر فرد متفاوت اند. بنابراین ممکن است فردی براساس جدول‌های استاندارد چاقی دارای اضافه وزن باشد اما واقعاً چاق نباشد. این مسئله در میان ورزشکاران، به دلیل وضعیت عضلانی و استخوانی، بسیار شایع است. چنانچه فردی وزنش ۲۰ درصد بیش از وزن آرمانی باشد به **چاقی** مبتلا است. محلی که اضافه وزن در بدن تجمع می‌یابد از نظر تندرستی بسیار مهم است که در جای خود توضیح داده می‌شود.

وزن آرمانی شاخص بسیار مهمی است که هر فرد باید از آن آگاه باشد، تا بتواند فعالیت و تغذیه خود را برای حفظ آن تنظیم نماید. برای تعیین آن روش‌های مختلفی وجود دارد که به سه مورد آن اشاره می‌شود. **شاخص توده بدنی** (Body Mass Index) راهنمای بسیار خوبی است تا بتوان با اندازه‌گیری آن تعریف بالینی از چاقی بدست آورد. برای محاسبه این شاخص مقدار وزن (برحسب کیلوگرم) را به مربع قد (بر حسب متر) تقسیم می‌کنند:

$$\text{شاخص توده بدنی} = \frac{\text{وزن (کیلوگرم)}}{\text{مربع قد (متر)}}$$

اعدادی را که از این محاسبه بدست می‌آیند می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

وضعیت فرد	شاخص توده بدنی	درجه چاقی
آرمانی	۲۰ تا ۲۴/۹	درجه صفر
چاقی خفیف	۲۵ تا ۲۹/۹	درجه ۱
چاقی متوسط	۳۰ تا ۳۹/۹	درجه ۲
چاقی شدید	۴۰ یا بیشتر	درجه ۳

روش دیگر محاسبه وزن آرمانی براساس استخوان‌بندی است. چون استخوان‌بندی افراد با یکدیگر فرق دارد، بنابراین باید نوع استخوان‌بندی مشخص شود. نوع استخوان‌بندی از، تقسیم قد (سانتی‌متر) به دور میچ (سانتی‌متر) به دست می‌آید و ۳ نوع است که در جدول زیر مشخص است:

جنسیت	مردان	زنان
استخوان‌بندی درشت	کمتر از ۹/۶	کمتر از ۹/۹
استخوان‌بندی متوسط	۹/۶ تا ۱۰/۴	۹/۹ تا ۱۰/۹
استخوان‌بندی ریز	بیشتر از ۱۰/۴	بیشتر از ۱۰/۹

روش محاسبه وزن آرمانی زنان و مردان به صورت زیر است:

استخوان بندی متوسط [۱۵۰ - قد (سانتی متر)]، وزن آرمانی مردان = $۴۸ + ۱/۱$

استخوان بندی متوسط [۱۵۰ - قد (سانتی متر)]، وزن آرمانی زنان = $۴۵ + ۰/۹$

برای استخوان بندی های درشت و ریز جواب به ترتیب ۱۰ درصد زیاد و کم می شود. با این روش اگر وزن فرد ۱۰ درصد بالاتر از وزن آرمانی باشد اشکالی ندارد، ولی اگر وزن از ۱۰ درصد بیشتر و از ۲۰ درصد وزن آرمانی کمتر باشد فرد اضافه وزن دارد و اگر وزن فرد از وزن آرمانی ۲۰ درصد بیشتر باشد، چاق محسوب می شود.

راه دیگر محاسبه وزن آرمانی نسبت «دور کمر به باسن» است. این نسبت از تقسیم اندازه دور کمر (سانتی متر) به اندازه دور باسن (سانتی متر) به دست می آید. هر قدر این نسبت عدد بزرگتری باشد آثار چاقی در فرد بیشتر است. پژوهش های بیشمار نشان داده اند که چربی های باسن و ران کمتر از چربی شکمی مخاطره آمیزند. سلول های چربی شکمی مستقیماً به کبد می روند، حال آنکه دیگر سلول های چربی وارد گردش عمومی خون می شوند. آنها معارض توانایی کبد برای پاک سازی انسولین جریان خون می گردند. این تعارض باعث می شود تا لوزه المعده انسولین بیشتری تولید نماید، و سیستم خود مختار اعصاب را تحریک کند تا نور آدرنالین تولید کنند که فشار خون را افزایش می دهد. این امر سرآغاز دیابت، ازدیاد فشار خون و بیماری قلبی است.

تعریف چاقی، برای اینکه شاخص بهتری از خطرات تندرستی باشد، باید به معیارهای زیر، گسترش داده شود: ۱ - نسبت وزن به سن و قد بیش از نسبت وزن به جنس و قد؛ ۲ - نسبت دور کمر به باسن؛ ۳ - وارد کردن مشکلات مربوط به تندرستی مانند ازدیاد فشار خون و دیابت.

علل چاقی:

چاقی نوعی اختلال تغذیه ای است که در نتیجه موازنه نادرست انرژی، و افزایش ذخیره آن، عمدتاً به صورت چربی، ایجاد می شود. وزن بدن را از نظر ساختاری می توان به دو بخش تقسیم کرد: **توده بدون چربی بدن** (Lean body mass) و **چربی بدن** (Body fat). توده بدون چربی بدن از عناصر ساختاری و کنشی سلولها، آب بدن، عضله، و استخوان ساخته می شود. **چربی بدن** شامل دو بخش است: **چربی ضروری** - یعنی چربی لازم برای انجام کارهای متعارف فیزیولوژیکی، مانند هدایت عصبی - و **چربی ذخیره**. چربی ضروری حدود ۳ تا ۷ درصد وزن بدن مردان و ۱۰ تا ۱۲ درصد وزن بدن زنان را شامل می شود. این تفاوت جنسی، که احتمالاً به وسیله هورمون ها ایجاد می شوند، به دلیل تجمع مقادیر بیشتر چربی در بعضی از نقاط بدن زنان است. چربی ذخیره تنها درصد کوچکی از وزن بدن افراد لاغر و ۵ تا ۲۵ درصد وزن بدن اکثریت مردم را تشکیل می دهد. با وجود این چربی ذخیره می تواند به ۴۰ تا ۵۰ درصد وزن افرادی که از نظر بالینی چاق اند برسد.

فیزیولوژی بدن انسان از قانون اول ترمودینامیک تبعیت می کند، که می گوید: «انرژی در سیستم بسته نه ایجاد می شود و نه از بین می رود.» یا به عبارت دیگر «مقدار انرژی ذخیره شده برابر است با

تفاوت بین دریافت انرژی و کار». این امر به معنی آن است که، وقتی انرژی غذایی بیش از مقدار لازم برای رشد و فعالیت باشد، کالری‌های مصرف نشده ذخیره می‌گردند. در انسان دو مکانیسم عمده برای ذخیره کالری وجود دارد: ۱- **گلیکوژن**، یا شکل ذخیره‌ای کربوهیدرات‌ها (نشاسته‌ها و قندها و سلولز)، و ۲- **بافت چربی**، یا شکل ذخیره‌ای چربی.

علل چاقی عبارتند از: عوامل فرهنگی - اجتماعی، عادت‌های غلط غذایی، کاهش فعالیت بعد از ۳۰ سالگی، آسیب هیپوتالاموس، عدم تعادل هورمونی، و عوامل ژنتیک.

جوامع مختلف دیدگاه‌های متفاوتی درباره چاقی دارند. در بعضی از فرهنگ‌ها چاقی، به خصوص در زنان و کودکان، ستودنی است. در این گروه‌ها زنان دارای ذخیره زیاد چربی از نظر بدنی و جنسی جذاب و مطلوب حساب می‌شوند، و چاقی کودکان نشانه تندرستی کامل است. در اکثر نقاط دنیا نگرش‌ها درباره شکل مطلوب بدن به گرایش‌های متداول ارتباط دارد. مثلاً در دهه ۱۹۵۰ در ایالات متحده زنان «درشت هیکل» و مردان «خوش قد و بالا» مطلوب به حساب می‌آمدند، حال آنکه امروزه لاغری این چنین به نظر می‌رسد. در هر حال عوامل فرهنگی و اجتماعی می‌توانند تا حدی تعیین کننده باشند.

سنت‌های مربوط به غذا خوردن در نقاط مختلف دنیا متفاوت است و ممکن است دو، سه یا پنج بار در شبانه‌روز باشد. اما آنچه که بیش از همه اهمیت دارد مصرف موادی است که بین وعده‌های اصلی غذا صرف می‌شوند و معمولاً جزء غذا به حساب نمی‌آیند. این امر نه تنها انرژی زیادی را به بدن تحمیل می‌نماید، بلکه موجب فعال شدن سیستم‌های ذخیره‌سازی بدن می‌گردند، و باعث می‌شوند تا فرد به هنگام استفاده از رژیم غذایی خاص نیز وزن کم نکند. ناگفته نماند که مکانیسم ذخیره‌سازی چربی در بدن از تئوری (Set-Point) تبعیت می‌کند، که درست مانند **ترموستات** عمل می‌کند و موادی، مانند **آدیپسین** (پروتئین پیام‌رسان به مغز) و **لیپو پروتئین لیپاز** در آن دست‌اندرکارند. براساس این تئوری هرگونه انرژی اضافی در بدن ذخیره خواهد شد. بنابراین پیروی از یک برنامه منظم غذایی در طول شبانه‌روز بسیار مهم و برای پیشگیری از چاقی کارساز است.

آنچه مسلم است تعداد زیادی از مکانیسم‌های اشتها و سیری و هضم غذا در هیپوتالاموس قرار دارند و بسیاری از پیام‌های آورنده منعکس کننده حالت تغذیه جاندار بر سیستم‌های کوچکتر هیپوتالاموس اثر می‌کنند و این سیستم‌ها به نوبه خود بر مسیرهای برنده اثر می‌نمایند تا دریافت انرژی و مصرف آن را تنظیم کنند. آسیب هیپوتالاموس می‌تواند این مکانیسم‌ها را مختل نماید و به چاقی بینجامد.

چاقی اکثراً با کم‌کاری غدد تیروئید، جنسی، هیپوفیز و سندروم کوشینگ همراه است، اما نمای اصلی آنها نیست. بسیاری از هورمون‌ها در افزایش اشتها یا کاهش مصرف انرژی نقش دارند، و به هم خوردن موازنه آنها به چاقی می‌انجامد.

چاقی در بیشتر افراد آدمی یک صفت کمی پیوسته است که منعکس کننده تأثیر متقابل نمو و محیط برژنوتیپ (سرشت ارثی یک موجود) است. بررسی‌ها نشان داده‌اند که ۸۰ درصد تفاوت‌های

شاخص وزن بدن به عوامل ژنتیکی مربوطاند. به ارث بردن عامل‌هایی چون توزیع بافت چربی (نسبت چربی. بخش فوقانی به چربی بخش تحتانی بدن)، فعالیت بدنی، نرخ متابولیسم در حال استراحت، مسئول ۳۰ تا ۴۰ درصد تفاوت‌های مصرف انرژی در پاسخ به پرخوری و بعضی از جنبه‌های رفتار غذا خوردن، ترجیح دادن بعضی از غذاها، فعالیت لیپوپروتئین لیپاز، حداکثر ساخت گلیسیرید است. با در نظر گرفتن اهمیت اندوخته انرژی در بقای فرد و توان تولید مثل، استعداد حفظ انرژی به شکل بافت چربی، زمانی عطیه‌ای برای بقا بوده است. به همین دلیل انسانها دارای ژنهایی هستند که به سود دریافت انرژی و اندوختن آن‌اند و مصرف انرژی را کاهش می‌دهند، ولی دسترسی آسان به غذاهایی پرکالری و زندگی توأم با عدم تحرک، نتایج متابولیسم این ژن‌ها را ناهنجار ساخته است. **لپتین (Leptin)** هورمونی است که چاقی انسان‌ها نتیجه جهش‌های حاصل درگیرنده آن است. این هورمون بر مغز تأثیر می‌کند و موجب کاهش مصرف غذا و لاغری می‌شود. در افراد چاق میزان لپتین بالا است و این حدس را به وجود می‌آورد که شاید مقاومت نسبت به آن وجود دارد. پژوهشگران آمریکایی ثابت کرده‌اند که افراد چاق از نظر انتقال لپتین از خون به مایع مغزی-نخاعی نسبتاً بدون کارایی هستند. گیرنده لپتین در غشاهای سلولی وجود دارد و به نظر می‌رسد جهش در ژن سازنده این گیرنده یا نقص پردازش درون سلولی پس از پیوند لپتین با گیرنده باعث مقاومت و چاقی شود.

عوارض چاقی

چاقی یک بیماری یا حداقل یک عامل خطر ساز مهم برای بسیاری از مشکلات جسمی و روانی است که می‌تواند تهدید کننده زندگی باشد. برخی از عوارض شایع تر چاقی عبارتند از: دیابت، بیماری کیسه صفرا، واریس، اتریت، بیماری قلبی، سکتة مغزی، ازدیاد فشار خون، مشکلات تنفسی، افزایش کولسترول خون، مشکلات جراحی، افزایش بعضی سرطانها (قولون)، مشکلات بارداری (در زنان)، تشدید نقرس، مشکلات روانی، و آمادگی تصادف (به دلیل داشتن هیکل درشت). افرادی که بی‌نهایت چاق‌اند با انگ‌هایی، مانند تبعیض شغلی و عدم پذیرش اجتماعی و عزت نفس کمتر، روبه‌رو هستند.

درمان

هدف تمام درمان‌های چاقی کاهش وزن است، ولی این کاهش وزن باید به منظور تخفیف حالت مرضی باشد، نه رسیدن به استاندارد زیبایی لاغری. هر نوع تغییر شیوه زندگی به صورت افزایش فعالیت‌های بدنی یا کاهش دریافت انرژی باید همواره ادامه داشته باشد، با وجود این حفظ کاهش وزن در افرادی موفقیت‌آمیز است که تا حدودی چاق‌اند، نه آنها که بسیار چاق هستند. از دهه ۱۹۵۰ تا کنون روش‌های مختلفی برای درمان چاقی استفاده شدند که نتایج آنها رضایت‌بخش نبوده است. تقریباً دو سوم افرادی که وزن کم می‌کنند ظرف یک سال آن را بار دیگر به دست می‌آورند و تقریباً همه افراد چاقی که وزن کم می‌کنند در ظرف ۵ سال به وزن اولیه بر می‌گردند.

راه‌های درمان چاقی عبارتند از: ۱- کاهش دریافت انرژی، ۲- افزایش فعالیت بدنی، ۳- دارو درمانی، ۴- جراحی.

ترکیب شیمیایی مواد یک جیره غذایی آرمانی یا سالم‌ترین آنها دانسته نیست، اما مواد غذایی کاهش دهنده وزن بدن همان مواد غذایی معمولی‌اند که نسبت آنها تغییر داده شده است. این تغییرات باید طوری تنظیم شوند که خطر آفرین نباشند و به تدریج باعث کاهش وزن گردند. کاهش وزن آرمانی 2 ± 10 کیلوگرم طی ۳ ماه درمان است. چنانچه ورزش منظم بدنی با این درمان همراه شود، کار بسیار عاقلانه‌ای است.

ورزش و افزایش فعالیت عضلانی نه تنها باعث افزایش مصرف انرژی می‌شود، بلکه پذیرش خوراک را بهبود می‌بخشد. فعالیت عضلانی میل به خوردن غذاهای پرکربوهیدرات را زیاد و پرچربی را کم می‌کند. بنابراین آن برنامه‌های درمانی چاقی که با فعالیت‌های عضلانی همراه‌اند موفقیت‌آمیزترند.

درمان‌های دارویی و جراحی، چون بحثی تخصصی‌اند، در این مقاله مطرح نمی‌شوند. به عنوان یادآوری باید ذکر شود که اغلب داروهای ضد چاقی، به دلیل عوارض بیشمار که دارند، توصیه نمی‌شوند، و هورمون‌ها نیز باید تحت نظر پزشک و پس از بررسی‌های آزمایشگاهی تجویز شوند.

نتیجه

چاقی اختلالی متابولیسمی است که عوامل متعددی در ایجاد آن دست‌اندرکارند و ریشه آن در کودکی نهفته است و احتمالاً کارآمدترین درمان پیشگیری است. پژوهش‌های بالینی روشن کرده‌اند که وزن بدن در آدمی مساله‌ای تنظیم شده است، و به شناسایی موادی انجامیده که میانجی این تنظیم در رابطه با غذا خوردن، مصرف انرژی و افزایش چربی‌اند. بینش‌های حاصل از این پژوهش‌ها اثرات عمیقی بر شناخت مردم عادی و متخصصان از علل چاقی گذاشته‌اند و دست کم باعث شدند تا مردم آگاه گردند که این حالت مزاجی در بیشتر موارد نتیجه تأثیر متقابل استعداد ژنتیکی و عامل‌های نمو و محیطی است. برای درمان چاقی نباید سریعاً دارو تجویز کرد، بلکه باید از این نظریه حمایت کرد که تغییر دادن خوراک و ورزش بدنی - اگرچه اجرا و تداومشان دشوار است - از عوامل اصلی پیشگیری و درمان چاقی‌اند.

منابع:

1- Human Nutrition and dietetics, 8Ed, 1986.

2- health and Wellness, 5Ed, 1998.

۳- ماهنامه دارویی رازی، شماره ۱۲، دی ۱۳۷۷، سال نهم، شماره پی‌درپی ۱۰۸.

۴- دو ماهنامه پزشکی فرهنگستان علوم پزشکی ایران، شماره ۲۴، شهریور ۱۳۷۸.

۵- ماهنامه دارویی رازی، شماره ۱۱، آذر ۱۳۷۹، سال یازدهم، شماره پی‌درپی ۱۳۱.

۶- مجموعه مقالات انجمن داروسازان گیلان، جلد ششم.

راه آهن گیلان

(آستارا - انزلی - رشت - قزوین)

احمد محامد

بیش از نیم قرن انتظار آیا خواست به حق مردم گیلان و بسیاری دیگر از هموطنان متعهد و خیرخواه این آب و خاک تحقق خواهد یافت؟! راه آهن وسیله رفت و آمد و حمل و نقل ایمن و کم هزینه و در شرایط فن آوری امروزی دنیا - در صورت استفاده از انرژی الکتریکی - از نظر آلودگی هوا و اشغال اراضی کشاورزی و جنگلی بیش از سایر خطوط ترابری با محیط زیست طبیعی سازگار است. اصولاً راه، از مالرو «راه ابریشم» تا جاده های شوسه و شبکه های راه آهن پیشرفته امروزی همیشه عامل انتقال فرهنگ و تمدن ها بوده است. قدرت های استیلاگر و تنگ نظر در گذشته با تمسک به هر بهانه ای از توسعه راه در جوامع مستعد جهان سوّمی جلوگیری می کردند.

شواهد موجود حاکی است: قبل از این که راه آهنی در جایی از کشور احداث شود، در گیلان راه آهن تجارتی در مسیر کوتاه بندر پیربازار در جنوب شرقی تالاب انزلی و محله باقرباد رشت برقرار بود و همچنین سنگ های مورد استفاده موج شکن های انزلی از معادن سنگ دره سفارود با راه آهن به سیاه خاله سر غرب مرداب انزلی حمل می گردید. با وجود این در نیمه دهه دوم قرن جاری (هجری شمسی) وقتی که با یک حرکت تجددطلبی راه آهن شمال و جنوب مطرح شد، به این گوشه کشور با آن سابقه تجارتی شاید به بهانه «لولوی سوسیالیسم خوش عاقبت!» اتحاد جماهیر شوروی توجه نگردید. با آن که هر یک از قدرت های دو طرف «دیوار آهنی» در توافق شومی گاهی به نوبت به کشورهای جهان سوم مجاور دیوار اسلحه و مهمات می فروختند ولی از توسعه راه و فرهنگ در این کشورها جلوگیری می نمودند.

البته توسعه راه آهن در همه کشورهای جهان، حتی در ممالک پیشرفته هم، با رقابت صنایع ماشین سازی، نفت و ذغال مواجه بوده است. ولی با پشتیبانی هوشمندانه ملت از دولت های ملی این

کشورها - در همه حال با وجود نیاز فراوان این کشورها به راه و خطوط انتقال بار و مسافر، در اوج توسعه اقتصادی - از توسعه راه و جاده‌های شوسه در اراضی کشاورزی جلوگیری می‌گردید، در عوض راه‌آهن حتی در سطح روستاها کشانده می‌شد. نتیجه این هماهنگی در جهت حفظ منابع طبیعی ملی در اغلب کشورهای پیشرفته‌تر اتحادیه اروپا هم‌اکنون قابل مشاهده است.

برعکس هنوز هم در کشورهای جهان سوئی هر نارسائی در حمل و نقل و هر بی‌نظمی ناشی از فقدان فرهنگ رفت و آمد و حمل و نقل به پای کمبود جاده‌های شوسه و بزرگراه‌ها و کمربندی‌ها و خیابان‌ها و بلوارها و... گذاشته می‌شود، و سخاوتمندانه پول باد آورده منابع طبیعی و مواد اولیه صرف جاده سازی و خرید ماشین می‌گردد. جالب آنکه، به گفته کارشناسان ترابری: «مدت کوتاهی هم پس از گشایش بزرگ‌راه‌ها، مجدداً با فراوان تر شدن اتومبیل‌ها، رفت و آمد دچار اشکال می‌گردد.»

اگرچه بیشتر کشورهای کم و بیش غنی جهان سوئی در مدار کویری کره زمین قرار گرفته‌اند و اشغال اراضی آنها به منظور توسعه جاده‌ها مشکل دیگری جزء آلودگی هوا ایجاد نمی‌نماید، ولی در جاذبه کاذب راه‌سازی‌ها گاهی بعضی مناطق و قطعات کوچک و محدود از اراضی جنگلی و مستعد کشاورزی این کشورها، که در شرایط ژئوفیزیکی خاصی از گزند خشکی آب و هوای مدار کویری مصون مانده‌اند، مشمول سیاست‌گذاری عمومی راه می‌گردند.

متأسفانه از گذشته‌ها، گیلان و برخی دیگر از استان‌های ایران که تحت شرایط طبیعی خاص منطقه‌ای، مثل وجود ارتفاعات و دریاچه‌ها، سرسبزتر مانده‌اند، در ظاهر به بهانه توریسم ولی در واقع با ریختن آب بیشتر به آسیب صنایع اتومبیل‌سازی و نفت، به تدریج قسمت قابل ملاحظه‌ای از زمین‌های بالقوه کشاورزی و سرسبز خود را در سیاست کلی توسعه راه از دست داده‌اند.

اگرچه از بحث راه آهن گیلان کمی دور شده‌ایم، ولی لازم است این بار خوش‌بینانه تأکیدی روی هماهنگی بین‌المللی گذاشته شود. به طور مسلم طرح‌های عمرانی منطقه‌ای اگر در ارتباط با منافع بین‌المللی باشند تضمین بیشتری از نظر درستی انتخاب‌ها و کارایی و اجرای درست خواهند داشت. ولی این موقعیت ویژه کشور ما از نظر واقع شدن در چهار راه ارتباطات تجاری جدید دنیا نباید سبب شود که در جاذبه و شیفتگی پیروزی در رقابت با کشورهای همجوار تنها به درآمدهای ناشی از ترانزیت اکتفا کنیم و به هدر رفتن منابع طبیعی خود نیاندیشیم.

در دومین کنفرانس بین‌المللی حمل و نقل اروپا - آسیا (شهریور ماه گذشته) با فضای جدیدی که در نظام سیاسی - اجتماعی - اقتصادی دنیا به وجود آمده، مثل تغییر سیاست اقتصادی کشورهای فدراتیوروسیه و پیشرفت اقتصادی قابل ملاحظه چین و ورود این کشور به بازار آزاد و تشکیل اتحادیه اقتصادی اروپا و اقتصاد ویژه هندوستان و اقتصاد کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی و... مذاکرات مفصلی بین نمایندگان اقتصادی کشورهای جهان صورت گرفت.

جالب این که اساس بحث ایجاد راه گذر (کریدور) تجاری «شمال - جنوب» بود. یادآوری می‌گردد «شمال - جنوب» اصطلاحی بود که سوسیال دموکرات‌های آلمانی در تشریح سیاست اقتصادی بین‌المللی خود برای کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به کار می‌بردند. این اصطلاح از نظر

وابستگی منطقی اقتصادهای پیشرفته (یعنی شمال) به قدرت و استعداد مصرف و خرید بازارها (یعنی جنوب) و نفی بهره‌برداری غارتگرانه و استعماری از بازارها که عامل اصلی وقوع رکود و بحران‌های اقتصادی دوره‌ای بود مقبولیت خوبی داشت.

گفته شده که مذاکرات در کنفرانس یاد شده تقریباً ادامه گفتگوهای کنفرانس سال ۱۹۹۳ اتحادیه اروپا در زمینه حمل و نقل بین آسیا - اروپا بوده است، و طی آن ده راه‌گذر تجارتي مشخص گردید که دو راه‌گذر (کریدور) شمالی - جنوبی بین اسکاندیناوی و روسیه و کریدور شرقی - غربی آن ارتباطی بین کشورهای شرق آسیا و هندوستان و کشورهای آسیای مرکزی به ایران می‌رسد.

راه‌گذر شمال - جنوب از اسکاندیناوی به بنادر شمال دریای خزر، احتمالاً لاکان یا آستارخان، منتهی می‌گردد و در دریای خزر با گشتی‌های ویژه‌ای با بنادر جنوبی دریای خزر - کشور ایران - در ارتباط قرار می‌گیرد و با راه آهن از بنادر شمالی ایران به راه آهن سرتاسری ایران و آب‌های جنوبی کشور و شمال غربی ایران می‌رسد و به مدیترانه شرقی مربوط می‌شود. شرکت نوستراک، که نزد «سازمان توسعه صنعتی» سازمان ملل متحد به ثبت رسیده، مطالعات این راه‌گذر را به عهده گرفته است.

انتخاب این راه‌گذر با توجه همه جانبه به کشورهای واقع در مسیر بیشتر با نظر برقراری ارتباطی کوتاه و سریع و مقرون به صرفه و آمن بین مراکز تولید و مصرف و تهیه مواد اولیه صورت گرفته و به طور مسلم تصمیم‌گیری‌ها نمی‌توانست بدون ملاحظات مبهم مربوط به آلودگی هوا در رابطه با مصرف سوخت‌های فسیلی باشد.

در شرایط ویژه فعلی دنیا این کریدورهای تجاری موجب شکوفایی اقتصادی منطقه وسیعی از کشورهای واقع در اوراسیا، که سابقاً در محرومیت‌های ناشی از فشار قطب‌های قدرت قرار داشتند، خواهد گردید.

در دو برنامه عمرانی دولت اقدامات مفید و مؤثری در زمینه توسعه راه‌های آهن با نقطه‌نظرهای جدید صورت گرفته است. احداث راه آهن بافق - بندرعباس و مشهد - سرخس - باد - میبد - قم و تهران در برنامه اول و دو خطه کردن راه آهن تهران - مشهد و راه آهن کرمان - زاهدان - بافق و مشهد در برنامه دوم عمرانی پیش‌بینی شده بود.

در چنین فرصت مطلوبی از نظر توافق بین‌المللی برای ترویج توسعه پایدار و کاهش آلودگی‌ها و کمتر هدر دادن منابع طبیعی، جا دارد به گیلان، این منطقه سرسبز و مستعد کشور که طی سال‌های اخیر با توجه به افزایش رفت و آمدها و نقل و انتقالات بخش قابل ملاحظه‌ای از منابع بالقوه کشاورزی و محیطی خود را از دست داده، با عنایت به نکات زیر توجه بیشتری شود:

● هنوز هم حجم تجارتی بندر انزلی به حکم اعداد و آمار چند ماه اخیر - بیش از سایر بنادر سواحل جنوبی دریای خزر است.

● از انتهای غربی بندرانزلی تا بندر آستارا، دو بندر فعال فعلی، شرایط ژئوفیزیکی منطقه ساحلی به لحاظ کم بودن اراضی پست جلگه‌ای کاملاً مستعد توسعه بنادر است.

● طرح خط آهن جدید، یعنی راه آهن با مشخصات و تجهیزات ویژه برای استفاده از این راه گذر تجاری بین المللی، به سهولت در گیلان قابل اجراست و نیاز به مطالعات جنبی مخصوص برای تطبیق با خطوط موجود ندارد.

● راه آهن موجود در استان مازندران قدیمی است. تأسیسات زیبای آن (مثل پل ورسک و زیرآب و دوآب و...) تاریخی شده است. تطبیق این راه با انتظارات و مشخصات راه گذر شمال - جنوب مشکل تر و پرهزینه تر خواهد بود.

● با ایجاد منطقه آزاد تجاری در گیلان، نیاز به توسعه جاده های حمل و نقل هنوز رو به فزونی دارد. احداث جاده های جدید و یا تعریض جاده های موجود موجب هدر رفتن بیشتر استعدادهای کشاورزی و محیطی منطقه خواهد شد.

● با ملاحظات اولیه روی نقشه به خوبی دیده می شود که اتصال این کریدور شماره ۲ به آب های جنوب کشور و خط تجارتي غرب کشور به شرق دریای مدیترانه از راه راه آهن آستارا - انزلی - رشت - قزوین ساده تر است.

● با وجود دو نیروگاه بزرگ (سیکل ترکیبی) در لاگان رشت و طولش (در دست ساختمان)، تأمین نیروی الکتریکی (انرژی سالم) برای راه آهن با هزینه کمتری صورت خواهد گرفت.

● گیلان با این کثرت رفت و آمد و حجم زیاد نقل و انتقال کالا هنوز فاقد راه آهن است، در صورتی که دورترین استان های این کشور امروز از چنین امتیازی برخوردارند. اگر نوبتی هم باشد، ولو نوبت آخر، بالاخره نوبت گیلان است.

مأخذ: - کتاب جهان مسلح - جهان گرسنه ویلی برانت، ترجمه هما یونیور، سال ۱۳۶۵
- کتاب شمال و جنوب برنامه ای براق بقا ترجمه هما یونیور سال ۱۳۶۴.
روزنامه اطلاعات، ۲۷ و ۲۹ آذر ۱۳۷۹، شماره های ۲۲۰۸۷ و ۲۲۰۸.

گوزنی که به آسانسور سوار می شد

ترجمه: دکتر فضل اله آصف

از: Selection

Du Reader's Digest

ماده گوزنی در کنار جاده کوهستانی افتاده بود. هنگامی که مرد به او نزدیک شد، دید او هنوز می لرزد. اما نه! در بالین آن حیوان بچه گوزن تازه متولد شده ای بود که مادرش را تکان می داد پس بند ناف را برید، نوزاد را در بغل گرفت. با خود گفت: من فکر نمی کنم که تو زنده بمانی، اما تو را به پناهگاهی می رسانم.

نزدیک ترین پایگاه موتورخانه شوفاژ مرکز سالمندان گلین گاردنر بود. گوزن نوزاد را بر بستری کنار بخاری جا دادند و به او شیر خوراندند. یکی گفت از یک دستکش لاستیکی به عنوان شیردوش استفاده شود. یک انگشت دستکش را سوراخ کردند تا از آن شیردوش بسازند. زمانی گذشت. کارمندان به نوبه، به بچه گوزن می رسیدند. به او غذا می دادند و او را نوازش می کردند. به زودی پاهای لرزان او قوت پیدا کرد و توانست که سر پاهای خود بایستد و با کنجکاوی از گوشه خود بیرون بیاید. نام او را فرانکی گذاشتند. فرانکی شیر را دوست می داشت و از غذاهای کودکان مانند غلات، سیب زمینی و هویچ نیز بسیار خوشش می آمد. روزهای خوش آب و هوا کمی بیرون می آمد تا نفسی تازه کند. گاهی اوقات، وقتی گوزن ها از جنگل های اطراف نزدیک تأسیسات می آمدند تا چرا کنند، او را می دیدیم که پوزه اش را بالا می برد و هوا را بو می کشد!

یکی از بیماران می گفت:

— اگر او را در بند نگذارید و در جای بسته نگهداری نکنید، بالاخره فرار خواهد کرد.

— دیگری اظهار می داشت: «خودش می داند که چه موقع باید برود.» و این نظر ژان کارش مسئول برق آسایشگاه به موجب وظیفه شغلی خود بود، ژان کارس مدام در بین آسایشگاه در حال آمد و رفت بود. طبقات مختلف کوهستان با پله های سیمانی به هم مربوط می شدند. روزی او صدای برخورد

شُم‌های یک حیوان را شنید. این فرانکی بود که از چندی پیش، همه جا او را دنبال می‌کرد. از آن روز به بعد ساکنین آسایشگاه به دیدار مرد کوتاه قد سپیدمو و گوزن عادت کردند. در آسایشگاه بیماران فراوانی از بیمارستان‌های روانی درمان می‌شدند. به همین جهت اگرچه پرستاران او را دوست نداشتند، اما مشاهده کردند که همه بیماران می‌خواهند نوازشش کنند. قیافه‌های همیشه اندوهگین با دیدن او می‌خندیدند و شادان می‌شدند. مردمانی که هرگز حرف نمی‌زدند می‌گفتند: «این بسان نور خورشیدی است که به سالن ما وارد شده باشد». در واقع ما کمی اثر این ارتباط را فراموش کرده بودیم. با این احساس یک حق ملاقات دائمی برای فرانکی برقرار شد. هر بیمار بستری، وقتی صدای پای او را می‌شنید، یک خوراکی برای او به ارمغان می‌آورد. بالاخره کارمندان آسایشگاه نیز به وجودش عادت کردند.

روزی یک پرستار فرانکی را دید که به آسانسوری وارد شد که در آن یک بانوی پیر و ضعیف و لاغر و دچار بیماری قلبی بود. پرستار با ناراحتی گفت:

— به من بگویید بدانم، پولین، که اگر او را ترس فرا بگیرد و دیوانگی بکند؟

— نه، به هیچ وجه، او فقط می‌خواهد به طبقه اول برود.
— چطور شما به این فکر افتادید؟
— من می‌دانم، کافی است شما روی دگمه را فشار دهید.

پرستار که از این گفتگو حالش بجا آمده بود، دستور را اجرا کرد. وقتی آسانسور از حرکت باز ایستاد، فرانکی با شکوه و وقار از آن خارج شد.



— پولین با سربلندی به پرستار گفت: دیدید؟

در اواخر پاییز مشاهده کردند که کم‌کم گوزن به سوی جنگل می‌رود و بیشتر به گردش و هواخوری می‌پردازد. از ترس آنکه کسی او را زخمی بکند، ورودش را به ساختمان قدغن و در محوطه پارک آزادش گذاشتند.

در طول ماه‌های آینده، او به گردش‌های خود وسعت داد و برای خواب به آسایشگاه نیامد. او در آن

وقت یکساله بود. با وجود بر این، هر روز صبح به نزد ژان می‌آمد. ساکنین آسایشگاه که تا آن وقت حاضر نبودند از سالن‌ها خارج شوند، همه بیرون می‌آمدند تا به نوازشش بپردازند. ژرژ که یک مرد منزوی و مغرور بود به حیوان آموخت تا به صدای او پاسخ دهد. به علاوه ژرژ غالباً با او به جنگل و گردش می‌رفت.

متأسفانه در دو سالگی، موقعی که فرانکی یک گوزن شش شاخ با پوستی بزاقی بود دچار سانحه شد. در یک صبحگاه ماه آوریل، به دیدار ژان نیامد و به آواز ژرژ نیز پاسخی نداد. دو دوست به دنبال او به جستجو پرداختند و در غروب روز دوم او را در یک منطقهٔ پر درختی پیدا کردند. متأسفانه پنجهٔ دست راست او از ساق شکسته و استخوان‌های او بیرون آمده بود. آنها به دنبال دامپزشک رفتند. دامپزشک فوراً یک سوزن مسکن به او زد و گفت بدون درنگ باید او را به کلینیک روندوال، در ۲۵ کیلومتری اینجا برد تا تحت عمل جراحی فوری قرار گیرد.

عمل جراحی توسط دکتر گریگوری زولتان انجام شد که از ژان تقاضا کرده بود نزد حیوان بماند تا او هیجان زده نشود. زمان جراحی حدود دو ساعت طول کشید و لازم شد که از استخوان شانه و کتف برای او پیوندی بسازند و با یک صفحهٔ فلزی او را پایدار نمایند. در خاتمه دکتر دامپزشک دستور داد که مدت دو ماه حیوان را بسته نگه دارند تا استخوان جوش بخورد و دورهٔ نقاهت پایان پذیرد. ژان او را در یک طویلهٔ قدیمی آسایشگاه خواباند و تا صبح در نزد او ماند که حیوان آرامش پیدا کند.

بلافاصله پس از عمل جراحی، شورای آسایشگاه، جلسه‌ای تحت ریاست خانم ماری تشکیل دادند و موافقت کردند که دسته جمعی هزینهٔ عمل را بپردازند. بالاخره یک صندوق خیریه گذاشتند. اما وقتی صورت حساب دامپزشک رسید، بیچاره خانم ماری با دیدن آن دچار ناراحتی شد زیرا هزینهٔ جراحی ۳۹۲ دلار بود و کل همت عالی بستری شدگان ۲۵۰ دلار را تأمین نموده بود. اما وقتی ماری با ناراحتی عینک خود را جمع و جور و به صورت حساب نگاه می‌کرد، مشاهده کرد که دکتر دامپزشک در زیر صورت حساب به خط خود مهر و امضاء کرده که کل حق طبابت و جراحی وصول و پرداخت شده است! در اواسط ماه ژوئن، زندانی شدن فرانکی پایان یافت. البته زخم جوش خورده بود ولی آیا می‌توانست راه برود؟

روزی ژان، دکتر زولتان، ژرژ و بعضی دیگر از ساکنان آسایشگاه در مقابل اصطبل جمع شدند. ژان دوست خود را صدا کرد ولی حیوان مدتی اندیشه کرد تا حرکت نکند. بعد ناگهان به بیرون جست و در علف‌های بلند اطراف مانند خرگوشی به جست و خیز پرداخت. ماری با حالت تأثیری گفت: او چقدر از بیرون آمدن خوشبخت است!

من دیگر فکر نمی‌کنم او را دوباره ملاقات بکنیم. اما در کنار جنگل گوزن برگشت و یک لحظه در اصطبل توقف کرد و دوباره رفت و به همین ترتیب چند بار این کار تکرار گردید تا به تنگی نفس افتاد. آن وقت همه کف زدند و دانستند که او سلامت خود را باز یافته است. فرانکی به عادت خود همه روزه به ملاقات ژان می‌آمد. در فصل شکار، دوست او ژان به فکر افتاد که در گردش حلقه‌ای زرد رنگ و

شب‌نما بیاویزد که درخشان هم باشد تا همسایگان آسایشگاه او را در امنیت بگذارند و از شکارش خودداری نمایند. در فصل جفت‌گیری فرانکی مدّتی غائب شد تا اینکه محوطه خود را در جنگل مشخص نماید. هنگامی که دوباره پیدا شد به همراه او سه ماده گوزن بودند که در حدّ جنگل و پارک آسایشگاه به انتظار او می‌ماندند تا او با ژان و سایر دوستانش دیدار بکند. در فصل شکار همه نگران می‌شوند و شورا تشکیل می‌دهند که آیا فرانکی را باید در اصطبل زندانی کرد یا خیر؟

اما همیشه اکثریت به آزادی او رأی می‌دادند که بر حسب اصول و قوانین آسایشگاه باید همه ساکنین در تحت توجّه باشند اما به آزادی آن‌ها لطمه نزنند! «گوزن نیز مانند انسان، شخصیت و حقوق خود را دارد و ژان اظهار می‌کند که باید آزادی و انتخاب را برای او حفظ کرد.» و بدین ترتیب فرانکی آزاد است. بدیهی و آشکار است که او را مسائلی تهدید می‌کرد، اما زندگی همیشه با خطر همراه نیست و آن حیوان می‌داند که می‌تواند روی دوستان خود حساب کند.

در این سه ماه

در این سه ماه یادواره‌ای است از اندیشمندان گیلان که با چاپ آن می‌خواهیم تاریخی کوتاه و به‌یادماندنی از زندگی زنان و مردان اثرگذار جامعه گیلان به اختیار نسل جوان قرار دهیم تا یادآور خدمات صاحبان قلم و اندیشه باشد. سپاسگزار خواهیم بود که از قلم افتاده‌ها را یادآوری فرمایید.

رضا نوزاد

۱ - محمد رضا معالی

محمد رضا فرزند حاج شیخ محمد طاهر ابوالمعالی و نوه حاجی شیخ عبدالغنی مجتهد مؤلف رساله شرعیه که از روحانیون بزرگ منطقه بود که به سال ۱۳۰۸ در کوچصفهان بدنیا آمد. در رشت تحصیل کرد و پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشسرایعالی گردید و از ۱۳۳۱ به دبیری دبیرستان‌های رشت مشغول شد.

معالی پس از فوت پدر، خانه پدری را به اداره فرهنگ کوچصفهان اهدا نمود که تا زمان انقلاب نام دبیرستان ابوالمعالی داشت و پس از انقلاب به سعدی تغییر نام داد. کتب کتابخانه پدر را نیز به حوزه علمیه قم اهدا نمود.

معالی از نوجوانی به شعر روی آورد و حدود ۶۰۰۰ بیت شعر در انواع مختلف در سه دفتر به نام‌های «فروغ گل‌دشت»، «گل‌های داودی» و «ده قطره اشک» جمع‌آوری نمود. از او ترانه‌های بسیاری با صدای مسعودی، پوررضا و... اجرا شده است.

مرحوم معالی پس از بازنشستگی مدیریت کتابخانه دبیرستان شهید بهشتی رشت را عهده‌دار بود، در اول دی ماه ۱۳۶۸ بر اثر سکته مغزی درگذشت و در گورستان تازه‌آباد رشت مدفون گردید.

۲- عزیزالله میتوئی

مهندس عزیزالله میتوئی شاعر و نقاش در بندرانزلی به سال ۱۳۱۷ بدنیا آمد. تحصیلاتش را در انزلی و تهران به پایان برد و سپس برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شد و دوره معماری و معماری داخلی را در دانشکده آرتکنیک پاریس تمام نمود و با دریافت چند جایزه از جمله جایزه اول کنکور سندیکای ساختمانی فرانسه به ایران مراجعت کرد. بی‌درنگ مسئول برگزاری نمایشگاه‌های هنری وزارت فرهنگ و هنر گردید و دو سال نیز در دانشکده هنرهای تزئینی دوره تخصصی معماری را تدریس کرد.

از عزیزالله میتوئی در سال ۱۳۵۹ مجموعه شعر «حجم خسته» به چاپ رسید. چندین نمایشگاه نقاشی در فرانسه، آلمان، دانمارک و... از کارهایش برپا شد. در ۳ تا ۵ دی ۱۳۷۰ تعداد ۶۰ تابلوی رنگ و روغن، آب‌رنگ و سیاه‌قلم از او در گالری افرند تهران به مناسبت اولین سالگرد درگذشتش به نمایش درآمد. شادروان میتوئی همسر سیما بینا هنرمند و خواننده با ارزش میهن ما در اوایل دی ماه ۱۳۶۹ درگذشت.

۳- یوسف عاشوری

یوسف عاشوری بازیگر و کارگردان جوان تئاتر گیلان در ۱۳۴۲ بدنیا آمد. در ۱۳۶۵ وارد دانشکده هنر در رشته بازیگری و تئاتر شد و پس از دو سال تحصیل، کارشناس تئاتر در اداره ارشاد شهرهای آستانه اشرفیه و لاهیجان گشت. سپس در رشته جغرافیای انسانی دانشگاه آزاد رشت مشغول تحصیل گردید.

شادروان عاشوری در سال ۷۲ به سرپرستی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی تالش منصوب و در روز ۸ دی ۱۳۷۳ هنگام عزیمت به محل کار خود در تصادف رانندگی درگذشت، وی از کارگردانان دقیق تئاتر محسوب می‌شد.

۴- فاطمه نشوری

فاطمه نشوری اولین زن مسلمانی که در تئاترهای گیلان بر روی صحنه رفت در ۱۲۸۵ در رشت بدنیا آمد، از شش سالگی به مکتب خانه فرستاده شد و خواندن و نوشتن را آموخت. در یازده سالگی با مرگ مادر و سرپرستی امور خانه از ادامه تحصیل بازماند. چند سال بعد علی‌رغم مخالفت خانواده پا پسردائی خود محمد نشوری ازدواج کرده، به انزلی کوچید. او برای اولین بار در بندرانزلی در صحنه تئاتر مرحوم عمید همایون به روی صحنه رفت و بعد از تأسیس درمانگاه شهرداری رشت به سمت پرستاری استخدام شد و با همت و سعی زیاد توانست اندکی فرانسه بیاموزد و موفق به دریافت اجازه‌نامه پزشکیاری گردد.

فاطمه نشوری در ساعت ۸ صبح ۲۷ آذر ۱۳۲۲ به قصد تزریق آمپول به چند بیمار بی‌بضاعت از خانه خارج شد و در کوچه‌ای مورد حمله قرار گرفت و او را با تنی زخمی و غلطان خون به بیمارستان رساندند که بعد از ۱۴ روز بستری شدن روز جمعه ۱۰ دی ۱۳۲۲ جان به جان آفرین تسلیم نمود.

۵- محمد شهدی نژاد لنگرودی (شهدی لنگرودی)

شهدی لنگرودی در دوم دی ماه ۱۳۰۹ در لنگرود بدنیا آمد و هنوز سالی را بسر نیاورده، پدرش - محمدحسین معروف به شیخ قناد - را از دست بداد. شاعری را از نوجوانی آغاز کرد. تحصیلاتش را در لنگرود ورشت و تهران گذراند و در ۱۳۳۳ با اخذ دیپلم فنی وارد وزارت فرهنگ شد. در ۱۳۳۹ به مدت ۵ سال به تهران منتقل گردید. وی ۳۲ سال به دبیری دبیرستان‌ها و مامور آموزش و پرورش در اداره کل رادیو ایران به عنوان ترانه‌سرا و در وزارت فرهنگ و هنر به عنوان سراینده ترانه‌های فولکوریک و تلویزیونی خدمت کرد. از سال ۱۳۴۶ به زادگاهش بازگشت و با همکاری فرزندانش به جمع‌آوری ضرب‌المثل‌های گیلکی همت گماشت.

شادروان شهدی در مهرماه ۱۳۳۶ کتابچه کوچکی با عنوان «ترانه‌های گیلکی» حاوی ۴۴ ترانه که ۱۵ ترانه از او و بقیه از محمود پاینده و ناصر فرهادیان بود همچنین در ۱۳۳۸ مجموعه شعر «شباهنگ» را با مقدمه استاد سخن امیری فیروز کوهی به طبع رسانید.

استاد شهدی در نیمه اول سال ۷۰ عمل جراحی حنجره انجام داده و با دستگاه مخصوص سخن می‌گفت و سرانجام در ۲۳ دی ماه ۱۳۷۱ بر اثر ابتلا به سرطان حنجره در مشهد مقدس به ابدیت پیوست، جنازه‌اش با شکوه خاصی از مشهد تشییع و در زادگاهش لنگرود به خاک سپرده شد.

۶- سرورالدوله محمص - مهکامه

سرورالدوله محمص با تخلص مهکامه و سرور به سال ۱۲۹۱ شمسی در لاهیجان پای به جهان هستی نهاد. پدرش میرزا احمدخان مستوفی محمص از فضلا و مادرش ساره سلطان نامور در خط و نقاشی و نیاکانش از عهد صفویه مستوفیگری لاهیجان را عهده‌دار بودند.

برای سرورالدوله از کودکی معلم سرخانه گرفتند، از نه سالگی به جمع‌آوری اشعار شاعران پرداخت و در ده سالگی ده هزار بیت شعر از حفظ داشت و اندکی بعد با وجود خردسالی به آموزگاری نخستین دبستان دخترانه لاهیجان دعوت شد. در ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ پدر و مادرش را از دست داد و پس از سالی به رشت نقل مکان نمود، ریاست آموزشگاه اکابر نساوان را پذیرفت. در ۱۳۰۷ با پسر عمویش عباسقلی محمص - لیسانسیه حقوق و دادیار دادگستری تهران - ازدواج کرد و از سال دوم شوهرداری خدمات فرهنگی را ترک گفت و به امور خانه پرداخت. در سال ۱۳۱۷ شوهرش به عارضه قلبی از دنیا رفت در حالی که سه پسر و یک دختر از خود بیادگار گذاشته بود که از میان آنها اردشیر یکی از بزرگترین کاریکاتوریست‌های دنیا و ایران‌دخت نیز مترجمی معتبر است.

در ۱۳۲۰ که هیئت امریکایی کلیه تأسیسات خود را به دولت ایران واگذار نمود ریاست دبیرستان فروغ رشت - که یکی از این مؤسسات بود - به وی واگذار گردید و او مدت هشت سال آنجا را اداره نمود و چون فرزندانش وارد تحصیلات دانشگاهی شده بودند به تهران مهاجرت نمود و تا پایان عمر در تهران زیست.

مهکامه در ۱۳۱۳ در مسابقه انجمن ادبی ایران به مناسبت هزاره فردوسی مقام اول را یافت. در نخستین انجمن ادبی گیلان به احترام استاد اسماعیل دهقان نیابت ریاست را پذیرفت. در نخستین کنگره شعر او نویسندگان ایران نیز به همراه ملک الشعراء بهار و دیگر بزرگان ادب عضو هیئت رئیسه این کنگره گردید. میان او و پروین اعتصامی دوستی نزدیکی برقرار بود. از سرورالدوله محمص (مهکامه) که در ۲۶ دی ۱۳۵۷ در تهران درگذشت بیش از پنج هزار بیت شعر باقی مانده است.

۷- محمد حسابی صیقلانی

محمد حسابی فرزند شیخ علی صیقلانی در ۱۲۸۵ در رشت بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در رشت گذراند و به خدمت فرهنگ درآمد، دبیر دبیرستان‌های رشت گردید و پس از مدتی چون از پاره‌ای مسایل ناراضی بود خود را به اداره دارایی منتقل کرد. محمد حسابی به زبانهای فارسی، عربی و فرانسه تسلط کامل داشت و در غزلسرایی استاد و بیشتر اشعارش نیز اجتماعی و سیاسی بود. محمد حسابی در ۲۹ دی ماه ۱۳۲۸ به بیماری قلبی درگذشت.

۸- محمد مهدوی سعیدی

شیخ محمد مهدوی سعیدی فرزند حاجی شیخ حسین پسر حاجی شیخ مهدی امام لاهیجانی در رمضان ۱۳۱۷ هـ ق در لاهیجان بدنیا آمد. پس از فراگرفتن مقدمات از لاهیجان به رشت عزیمت کرده، در مدرسه حاجی سمیع از محضر اساتید کسب فیض نمود. سپس به نجف اشرف عزیمت کرد و در فقه و اصول و عقاید و کلام و متصرفات علمی عالمی به نام شد. آن مرحوم از شیخ شعبان گیلانی، سیدجمال‌الدین گلپایگانی، شیخ عبدالحسین رشتی، شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، سیدمحمد طباطبائی تبریزی اجازه اجتهاد و از آقاسیدابوالقاسم خوئی اجازه روایت گرفت. آیت‌الله مهدوی در سال ۱۳۹۴ هـ ق به لاهیجان بازگشت و سرانجام در دوم ربیع‌الثانی ۱۴۰۳ هـ ق برابر دی ماه ۱۳۶۱ به سرای باقی شتافت و در حسینیه مدرسه جامع لاهیجان به خاک سپرده شد. آیت‌الله مهدوی بیش از ۶۲ کتاب و رساله از خود به یادگار گذاشته کتاب‌های زیر را با نام (م.م. لاهیجانی) چاپ و منتشر کرده است: سادات متقدمه گیلان، جغرافیای گیلان، رجال دو هزار ساله گیلان.

۹- امیر منتظمی

داستان‌نویس گیلانی که مدتی را در جنوب گذراند و در بیست و نه سالگی، اوایل بهمن ماه سال ۱۳۴۵ در خیابان بیستون اقدام به خودسوزی نموده، درگذشت و در لشکاجان رودسر به خاک سپرده شد.

۱۰- احمد سعیدزاده خانقاه

در ۱۳۱۵ در روستای نفوت از توابع صومعه سرا متولد شد. کودکی و نوجوانی را در زادگاهش بسر آورد. پس از اتمام تحصیلات به استخدام شرکت برق منطقه ای گیلان درآمد. شادروان سعیدزاده کار ادبی را در واپسین سال های دهه سی با داستان نویسی شروع کرد و در سال ۱۳۵۷ مجموعه شعر «از باغ به باغ» را انتشار داد. وی در بهار ۱۳۷۵ در بیمارستان شریعتی مورد عمل جراحی قرار گرفت و در ۱۳ بهمن ۷۵ در ۶۰ سالگی به بیماری سرطان درگذشت و در سلیمانداراب مدفون گردید.

۱۱- کاظم لاکانی

کاظم فرزند حاجی شیخ حسن لاکانی امام مسجد لاکانی رشت در ۱۲۸۲ بدینا آمد. او بازنشسته بانک ملی و آدمی ورزشکار و پای بند معتقدات مذهبی بود و اوقات فراغتش را به مطالعه و کارهای کشاورزی و پرورش گل و گیاه می گذراند. کاظم لاکانی در هفتاد سالگی در پانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۲ در رشت به بیماری سکته قلبی درگذشت و در حرم آقا سید جلال الدین اشرف در آستانه اشرفیه مدفون گردید.

۱۲- ابراهیم فخرائی

ابراهیم فرزند حاجی رضا در ۱۳۱۷ هجری در محله آفخرای رشت بدینا آمد. خانواده اش به رضازاده شناخته می شدند و وی به نامهای زیر معروف بود: کوچی آقا، پتی مسیو، مسیو فخرائی. ابراهیم فخرائی دوره ابتدائی را در مدرسه مجدییه طی کرد و بعد به مدرسه اتفاق رفت. پس از پایان هشتمین کلاس به سال ۱۳۳۲ هجری جهت ادامه تحصیل به سوریه رفت ولی وقوع جنگ بین الملل موجب بازگشتش به وطن شد. در ۱۳۳۴ در مدرسه سیروس تهران نام نویسی کرد، سال بعد به دارالفنون رفت و در ۱۳۳۶ به رشت بازگشت و به نهضت جنگل پیوسته با سمت های منشی مخصوص میرزا، امانت مالیه ضیایر، حسابدار و پرداخت کننده حقوق و ذخیره نفقات، و سرپرستی معارف جنگل به انجام وظیفه پرداخت. در ۱۳۴۰ که قشون سردار سپه به رشت حمله کرد فخرائی دستگیر و با شفاعت یوسف خان شبان عفو گردید و از آن زمان به کارهای اجتماعی روی آورد. مجله فروغ را از دی ۱۳۰۶ تا آبان و آذر ۱۳۰۷ طی دوازده شماره در رشت منتشر کرد، در اداره معارف به معلمی پرداخت و پس از مدتی به قزوین منتقل شد، سپس در کلاس قضایی نام نویسی کرده وارد کار قضاوت شد. وی از اعضای هیئت مؤسس کتابخانه ملی رشت بود.

زنده یاد فخرائی در ظهر ۱۶ بهمن ۱۳۶۶ در تهران به علت سکته قلبی درگذشت و پس از چهار سال در ۲۹ دی ۱۳۷۱ مقارن با تولد مولی الموحیدین علی (ع) جسدش از قطعه ۳۳ بهشت زهرا به سلیمانداراب رشت منتقل و زیر پای میرزا کوچک دفن گردید.

آثار چاپ شده زنده یاد فخرائی عبارتند از: سردار جنگل، گیلان در جنبش مشروطیت، گیلان در

گذرگاه زمان، گیلان در قلمرو شعر و ادب، گزیده ادبیات گیلکی، دو اثر یادنامه فخرائی در زمان حیات و بزرگمردی از تبار جنگل پس از درگذشت وی به چاپ رسید.

۱۳ - حسین سمیعی (عطا) ادیب السلطنه

حسین سمیعی (ادیب السلطنه) که در شعر عطا تخلص می‌کرد فرزند میرزا حسن خان ادیب السلطنه در ۱۲۵۲ در رشت بدنیا آمد، در اوان کودکی به تهران رفت، در دارالفنون تحصیل کرد و پس از تحصیلات از ۱۳۱۳ قمری به خدمت در وزارت امور خارجه مشغول گردید. مشاغل مهم او حکمرانی رشت و تهران، نمایندگی گیلان در دوره سوم مجلس شورا، وزارت در دادگستری و فوائد عامه و خارجه و عدلیه، سفارت ایران در افغانستان، سناتور انتخابی گیلان، استاندار آذربایجان، مامور تشریفات و رئیس دربار، و در دوره مهاجرت ملیون در جنگ جهانی اول وزیر کشور کابینه نظام السلطنه مافی بود.

ادیب السلطنه ریاست انجمن ادبی ایران و فرهنگستان ایران را هم به عهده داشت، انجمن دانشوران در ۱۳۰۰ با ریاست افتخاری او فعالیت خود را آغاز کرد، در جشن صدسالگی آکادمی شوروی ریاست هیئت علمی ایران را دارا بود.

وی در ۱۷ بهمن ۱۳۳۲ زندگی را بدرود گفت و در آرامگاه خانوادگی در ابن بابویه بخاک سپرده شد. آثارش عبارتند از: اولین قیام مقدس (با امان الله اردلان «حاجی عزالمالک» درباره واقعه مهاجرت اعضاء کابینه آزاد) ۱۳۳۲، دیوان اشعار یا آثار منظوم ۱۳۳۵، آئین نگارش، نخبه سمیعی ۱۳۳۲، صرف و نحو فارسی ۱۳۳۳، نثریات (مشمتمل بر کلیه مکاتیب خصوصی و خطابه‌ها و سخنرانیها و مقالات) ۱۳۴۶، آرزوی بشر، جامعه‌الحيوانات، ترجمه کتاب خواهران، ترجمه تاریخ افغانستان به قلم سیدجمال‌الدین اسدآبادی از عربی به فارسی، رساله‌ای با نام تحفه الحسینیة ۱۳۴۵ و...

۱۴ - رحیم پورعباس

رحیم پورعباس معروف به علاءالدین در ۱۳۰۱ در رشت بدنیا آمد. دیپلم ادبی را از رشت و گواهینامه هنرهای رنرگری را از تهران دریافت کرد و سالها به تدریس و معاونت دبیرستان اشتغال داشت و از آموزش و پرورش بازنشسته گردید. آن مرحوم با موسیقی و ردیف‌های ایرانی آشنایی کامل داشت. از او یک دختر و دو پسر بیادگار مانده است. علاءالدین در غروب ۱۸ بهمن ۱۳۷۵ سکنه کرد و درگذشت و در تازه آباد رشت مدفون گردید. برگ‌هایی از دفتر شعرش به نام (حاصل عمر) توسط خانواده‌اش به چاپ رسید.

۱۵ - خسرو گلسرخی

خسرو گلسرخی، شاعر، نویسنده، مترجم و منتقد مبارز در روز دوم بهمن ماه ۱۳۲۲ در رشت بدنیا آمد. پدرش قدیر در زمانی که او بیش از هجده ماه نداشت درگذشت و مادرش شمس‌الشریعه وحید،

او و برادرش فرهاد را به قم نزد پدرش حاجی شیخ محمد وحید خورگامی - روحانی مبارز و از بازماندگان نهضت جنگل و هم‌رزم میرزا کوچک خان - برد. پس از درگذشت پدر بزرگ در سال ۱۳۴۱ و با به پایان بردن تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مدارس حکیم سنایی و حکیم نظامی قم، جهت چرخاندن معاش خانواده به تهران کوچ کرد و به ترتیب در روزنامه‌های اطلاعات، آیندگان و کیهان مشغول به کار شد، در ضمن با بسیاری از نشریات و جنگ‌های ادواری همکاری می‌کرد. در ۱۳۴۹ با عاطفه گرگین - شاعر و نویسنده - ازدواج نمود که حاصل این زندگی کوتاه پسری به نام دامون بود. او از اواخر دهه سی قلمزنی را شروع کرد ولی اوج خلاقیتش سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ بود که نقدهای بسیاری بر آثار ادبی آن سالها با نام اصلی و یا مستعار چون دامون، خ. گ، بابک رستگار، افشین راد و خسرو کاتوزیان نگاشت که هنوز هم از نقدهای خواندنی هستند.

از خسرو گل‌سرخ در سال ۱۳۵۰ کتاب (سیاست هنر، سیاست شعر) «بحثی درباره ادبیات متعهد» و پس از مرگش ترجمه (واپسین دم استعمار) اثر فرانکس قانون با نام خسرو کاتوزیان انتشار یافت. به غیر از مجموعه‌های اوایل انقلاب، در سال ۱۳۷۳ مجموعه اول از اشعارش بنام «ای سرزمین من» که به مدت ۵ ماه جزو ده کتاب پرفروش ماه بود و سال ۱۳۷۴ دومین مجموعه اشعار بنام «پرند خیس» و در سالهای ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ دو مجموعه از مقالات بنامهای «دستی میان دشنه و دل» و «من در کجای جهان ایستاده‌ام» هر چهار کتاب به گردآوری کاوه گوهرین به چاپ رسید.

خسرو گل‌سرخ در فروردین ۱۳۵۲ به اتهام تشکیل گروه مطالعاتی دستگیر و پس از چندی محاکمه و در سحرگاه ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ در میدان چیتگر به اتهام عضویت در گروهی که می‌خواست فرح و رضا را ترور کند به همراه کرامت‌الله دانشیان تیرباران گردید.

۱۶- رضامدنی

دکتر عیسی (رضا) مدنی مقدم در دی ماه ۱۳۲۲ در شهر رشت به دنیا آمد. تا پنجم متوسطه در همین شهر به تحصیل مشغول بود و در هیجده سالگی با خانواده به تهران رفت و در ۴۲-۱۳۴۱ دیپلم ریاضی گرفت و دوره سربازی را در لباس سپاهی دانش در صومعه‌سرا گذراند. سپس چهار سال در شهریار کرج به آموزگاری پرداخت. در سال ۴۷ به آلمان رفت و وارد دانشکده معماری دانشگاه اشتوتگارت گردید. در ۱۹۷۹ درجه فوق لیسانس رشته معماری را گرفت و در ۱۹۸۵ درجه دکتری را از همان دانشگاه اخذ کرد و به عنوان استاد معماری دانشگاه اشتوتگارت مشغول بکار شد.

دکتر مدنی شعر نیز می‌سرود و مجموعه‌ای از سروده‌هایش را جمع‌آوری کرده بود، در طراحی و نقاشی نیز دست داشت و موسیقی را هم به خوبی می‌شناخت، در رشت موسیقی کلاسیک و نوشتن نت را از مسیویرواندمار دیروسیان فرا گرفت و در تهران، موسیقی ایرانی را نزد استاد علی تجویدی تعلیم دید.

از دکتر مدنی کتابی با عنوان «مساکن بومی و ساختار آن در گیلان» به زبان آلمانی توسط دانشگاه اشتوتگارت چند ماه قبل از درگذشتش به چاپ رسید. این کتاب پایان نامه دکتری او بود که با درجه

بسیار عالی مورد تایید اساتید قرار گرفته بود. کتاب دیگرش ترجمه «فرمانروایان گیلان» اثر هل. رابینو با همکاری م.پ. جکتاجی است که در سال ۱۳۶۴ چاپ و در ۱۳۷۰ تجدید چاپ گردید. از آن مرحوم مقالات تحقیقی در گیلان نامه، یادگار نامه فخرائی، مجله آینده و... به چاپ رسیده است. دکتر مدنی در دوم مارس ۱۹۸۷ برابر ۱۱ اسفند ۱۳۶۵ به بیماری سرطان در آلمان درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. از وی و همسر آلمانش دو پسر بیادگار مانده است.

۱۷ - منوچهر جنتی

منوچهر جنتی ویلونیسست و نوازنده چیره دست سنتور در ۱۳۰۹ بدینا آمد. بعد از درگذشت شادروان زیباکناری مدیریت آموزشگاه فارابی را به عهده گرفت. منوچهر جنتی در طول حیات خود آثار هنری زیادی آفرید. وی در ساعت ۴/۵ صبح روز ۱۱ اسفند ۱۳۷۱ در سن ۶۲ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت و در سلیمانداراب به خاک سپرده شد.

۱۸ - حسن سمیعی

دکتر حسن سمیعی فرزند نصرالله خان علاءالوزاره سمیعی در ۱۲۸۱ بدینا آمد. پس از فراغت از تحصیل خدمت در وزارت دادگستری را برگزید و تا ریاست دادرسی عمومی هم پیش رفت. در ۱۳۰۶ برای تکمیل تحصیلات به مدت شش سال به اروپا رفت و پس از بازگشت در وزارت دارایی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۶ مجدداً به وزارت دادگستری منتقل گردید و مراتب اداری را تا کفالت وزارت دادگستری در کابینه حسین علاء طی کرد. از جمله تألیفاتش «حقوق جزا و شرح قوانین ایران» است. دکتر حسن سمیعی در ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ درگذشت.

۱۹ - شیخ حسین لیچائی

شیخ حسین لیچائی فرزند سمیع متولد ۱۲۶۱ از روستای لیچاه لشت نشا، پس از فراگیری مقدمات علوم در مدرسه مستوفی رشت و مدرسه شاه تهران به نجف اشرف مهاجرت نمود و بیش از بیست و چهار سال از عمرش را صرف تحصیل علم و کمال نمود و دارای هشت حکم اجتهاد از علمای برجسته زمان بود. پس از تکمیل معلومات مقیم لشت نشا و رشت گردید.

شیخ حسین مردی روشنفکر، کتاب دوست و نیک محضر بود که با ادبیات ایران و عرب آشنایی داشت و به هر دو زبان به نظم و نثر آثاری از خود به جای گذاشته است که از آن جمله (الفیه لیچائی) است حاوی نکاتی از جدی و شوخی و طنز و استقبالی از الفیه ابن مالک اندلسی می باشد از آثار منظومش به تازی کتاب (مواقع النجوم) است که (کفایة الاصول) آخوند ملاکاظم را در ۱۳۷۲ بیت عربی به نظم آورد که پس از رحلتش در ۲۳ اسفند ۱۳۳۳ با همت آیت الله لاکانی چاپ و منتشر گردید.

۲۰ - سیروس طاهباز

سیروس طاهباز نویسنده، مترجم و روزنامه نگار در سال ۱۳۱۸ در بندرانزلی چشم به جهان گشود. وی دانشکده پزشکی را در نیمه راه تحصیل رها کرد و یکسر به خدمات ادبی روی آورد. مهمترین

کارش گردآوری و چاپ تک تک آثار نیما یوشیج اعم از نثر و نظم بود. هنر روز کیهان، آرش و دفترهای زمانه به سعی او به چاپ رسید که بسیاری از بزرگان هنر و ادب او را یاری دادند. مدت ها خانه و زندگیش در اختیار ناصر تقوایی قرار داشت تا او بتواند فیلم آرامش در حضور دیگران را بسازد. طاهباز مدتها در کانون پرورش فکری و کودکان و نوجوانان کار کرد و در رشد و توسعه مراکز چاپ و نشر آثار کودکان سهم بسزایی داشت. وی چند سالی نیز در فرهنگسرای بهمن کلاس های داستان نویسی داشت.

از همسرش پوران صلح کل دو فرزند به نام آرش و سیاوش دارد. وی که در دوران زندگی بیش از ۶۰ اثر در زمینه ترجمه، تألیف و گردآوری از خود به یادگار گذاشت سرانجام در سه شنبه شب ۷۷/۱۲/۲۵ به هنگام شرکت در مراسم سنتی چهارشنبه سوری به دلیل سکته مغزی درگذشت و بر اساس وصیتش در خانه و آرامگاه ابدی نیما یوشیج در یوش به خاک سپرده شد.

تعدادی از آثارش عبارتند از: مجموعه کامل اشعار نیما، درباره شعر و شاعری (نوشته های مستقل نیما درباره شعر و شاعری)، برگزیده آثار نیما (نثر) (نظم)، نامه های نیما، زندگی و هنر نیما یوشیج، حدیث دیگران (مجموعه مقالات یادواره نیما) با همکاری علی دهباشی، بدرودی با مهدی اخوان ثالث، زنی تنها (زندگی و هنر فروغ)، جیغ بنفش (زندگی و هنر هوشنگ ایرانی)، پردرد کوهستان، دنیا خانه من است، شاعر و آفتاب، گردآفرید، بچه ها و کبوترها، تو را من چشم در راهم و ترجمه های: فیدل کاسترو و مذهب باحسن پستا، مصیبت نویسنده بودن، دره دراز و مرگ و زندگی، مروارید و تاتوی قرمز، در انتظار خود و آذربازی، اسب سرخ، راسته کنسروسازان، مروارید، از پا نیفتاده ها، پیروزی بر شب.

۲۱- مرتضی مدرسی چهاردهی

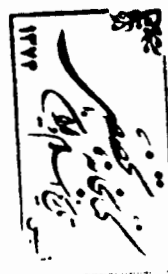
مرتضی مدرسی چهاردهی در ۱۲۹۰ در نجف اشرف بدنیا آمد. او در تصوف و عرفان تحقیقات کاملی داشت و در اسفندماه ۱۳۶۵ درگذشت. تعدادی از آثارش عبارتند از: زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری ۱۳۳۲، سیدجمال الدین و اندیشه های او، آراء و معتقدات سیدجمال الدین افغانی، زندگانی و فلسفه سیاسی و اجتماعی سیدجمال الدین افغانی، شرح حال شیخ احمد احسائی ۱۳۳۴، تاریخ فلاسفه اسلام در ۲ جلد، شیخیگری و بایبگری از نظر فلسفه، تاریخ، اجتماع ۱۳۴۵ و...

۲۲- سید صفا موسوی

سید صفا موسوی در ۱۲۹۰ شمسی در روستای تازه آباد تنف صومعه سرا به دنیا آمد. بعد از کسب سواد مکتبی در گوراب زرمیخ به رشت آمد از محضر استاد بحرالعلوم استفاده برد. سپس برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم رفت و پس از بازگشت جهت آموزش کودکان، مکتبی در گوراب زرمیخ ایجاد کرد و یک دفتر برای امر ازدواج و بعد از سی و دو سال سردفتر اسناد رسمی بودن از اداره ثبت بازنشسته گردید.

سید صفا موسوی به گیلکی و فارسی شعر می سرود، در اسفندماه ۱۳۷۵ دار فانی را وداع گفت و در

روستای تازه‌آباد تتف به خاک سپرده شد. از وی کتابهای زیر به یادگار مانده است: منتخب‌الدعا، رجال شیعه از کلینی تا خمینی ۱۳۶۴، تاریخ مذاهب و ادیان، شیعه سوز موسوی (مراثی در سه جلد ۱۳۶۲)، تاریخ مکمل جنگل، تاریخ گیلان و آئین باستان، کلمات قصار علی (ع) و پیامبر اکرم (ص) و چهارده معصوم، رجال شیعه و روحانیون گیلان، علوم غریبه و دیوان موسوی که چاپ نشده است.



«ره آورد گیل»

چون به درخت گل رسیدم، بوی گلم چنان
مست کرد که دامنم از دست برفت

کتاب «ره آورد گیل» با مقالاتی از محققین نام آشنای
گیلان در زمینه گیلان‌شناسی، طب، تاریخ،
مونوگرافی، شناخت مسایل اجتماعی، تراحم احوال،
ادبیات و نقد و بررسی، در دو جلد چاپ و در
کتابفروشی‌های معتبر و همچنین دفتر فصلنامه
«گیلان ما» موجود است.

تهیه این کتاب ارزشمند را به همه اندیشمندان و
محققین و دوست‌داران علم و ادب توصیه می‌نماییم.

بهاء با هزینه پستی: دو جلد ۲۶۵۰۰ ریال

«گیلان ما»

فصلنامه «گیلان ما» مجله‌ای فرهنگی، سیاسی و ادبی است که از این پس با درج مقالات متنوع از نویسندگان و محققین و دانشگاهیان و دانش‌پژوهان صاحب‌نام چاپ و در دسترس همگان قرار خواهد گرفت.

قطعاً در انجام این مهم به همکاری و پشتیبانی اصحاب قلم و خوانندگان محترم نیازمند بوده و انتظار داریم با ارسال مقالات و نظرات خود ما را یاری نمایند. با توجه به توزیع فصلنامه «گیلان ما» در سراسر کشور خوانندگان محترم نیز می‌توانند با اشتراک این فصلنامه از طریق پست نیز موفق به تحویل آن گردند.

بهاء اشتراک سالانه فصلنامه «گیلان ما» در داخل کشور (۴ شماره) با احتساب هزینه پست ۲۰/۰۰۰ ریال است.

متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۵۵۲۵۵ بانک تجارت شعبه پورسینا رشت بنام محمدعلی فائق واریز و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی رشت - صندوق پستی ۱۶۷۷ ارسال نمایند.

